

# حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران «مارکسیست لنینیست مائونیست»  
دوره سوم. شماره ۸۰. شهریور ماه ۱۳۹۶

«بورژوازی در حجاز»، جهانی سازی سرمایه داری و سیره نبوی!

صفحه ۱۳

جورج واشنگتن، ژنرال لی و دونالد ترامپ:

پنج نکته که باید روشن بشوند

صفحه ۱۷

علم و انقلاب

مصاحبه با آردی اسکای بریک. بخش دهم

صفحه ۲۲

بیانیه‌ای از عشق و شور برای یک شورشگر

صفحه ۴

سرمقاله

ائتلاف جدید حکومتی

برای گذر جمهوری اسلامی از خطرات

صفحه ۲

وعدۀ اشتغال و از بین بردن فقر:  
تدارک کابوس

صفحه ۸

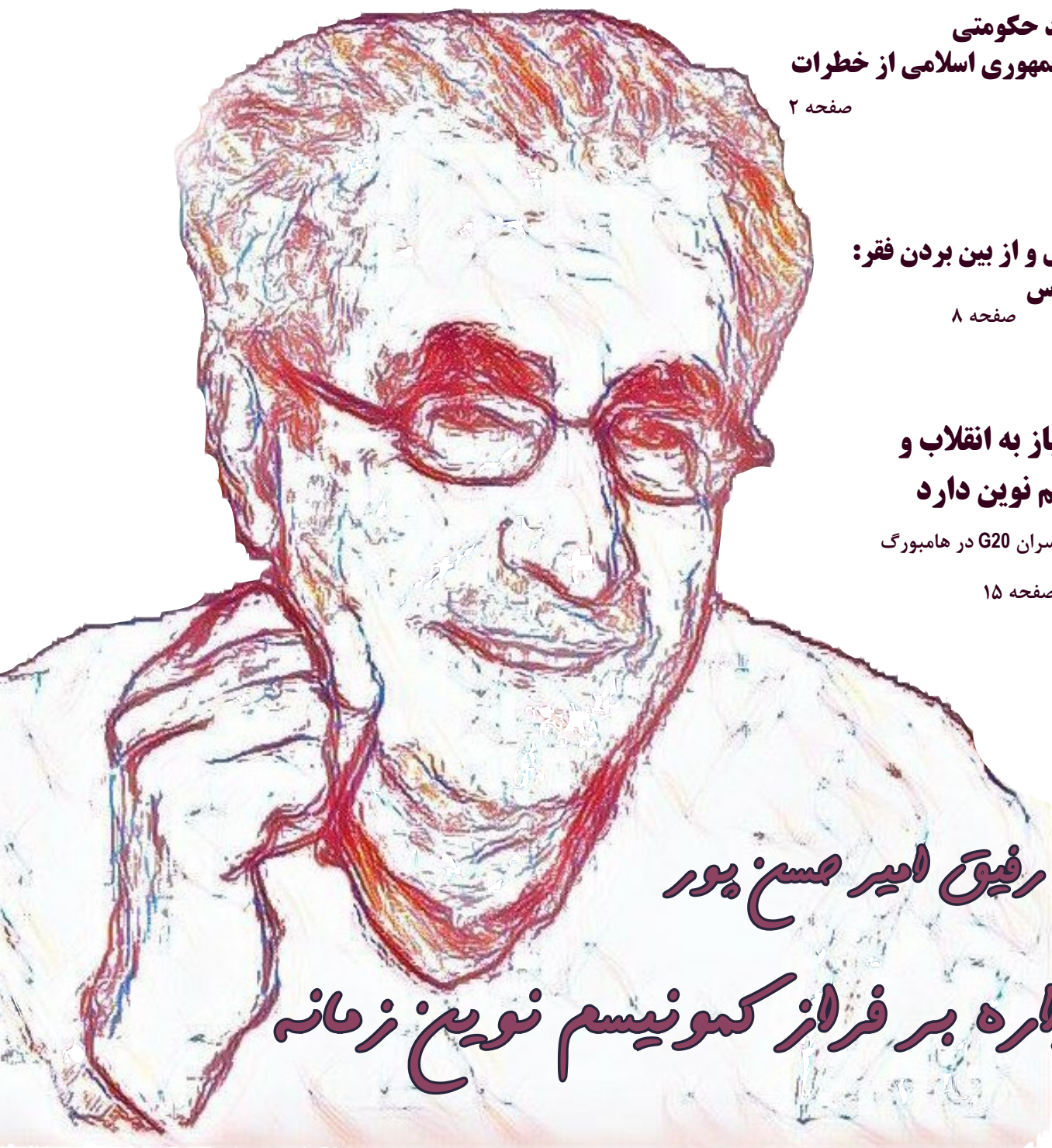
بشریت نیاز به انقلاب و  
کمونیسم نوین دارد

در باره اجلاس سران G20 در هامبورگ

صفحه ۱۵

رفیق امیر مسیح پور

همواره بر فراز کمونیسم نوین زمانه



# ائتلاف جدید حکومتی برای گذر جمهوری اسلامی از خطرات

انتخاباتی‌اش، موجب بی‌آبرویی آن‌ها در میان میلیون‌ها نفر از قشرهای طبقه متوسط جامعه شده است که با «گفتمان اصلاحات و اعتدال» در اردیبهشت ۹۶ بار دیگر متوهمانه پای صندوق‌های رأی رفتند.

اما هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، خواهان بی‌وجهه و بی‌آبرو شدن اصلاح‌طلبان در میان این قشر نیست به ویژه در شرایط سخت اقتصادی که در پیش است و این افشار میانه و متوسط به لحاظ اقتصادی ضربات جدی خواهند خورد. در این وضعیت حاکمیت به «اصلاح‌طلبان» نیاز دارد تا نقش خود در آرام کردن و تسلی دادن به این قشر را بازی کنند. شهرداری و معاونت شورای شهر را به «اصلاح‌طلبان» دادند تا قشر متوسط را «از پایین سازماندهی» و سرگرم «مهندسی اجتماعی خرد» کرده و برای آینده خود نیز توشه‌ای بیاندوزند. البته جای سران سپاه در ساختمان خیابان «بهشت» (دفتر مرکزی شورای شهر تهران در خیابان بهشت) محفوظ خواهد بود و سران جدید شهرداری اعلام کرده‌اند قرارگاه خاتم الانبیا به همکاری خود با شهرداری ادامه خواهد داد. برای تخفیف شکاف‌های متعدد درون هیئت حاکمه، مجمع تشخیص مصلحت نظام به دستور خامنه‌ای «تغییر ساختار» داده و همه ناراضیان ام‌القرای اسلامی همچون قالیباف، رئیسی و برخی از اصلاح‌طلبان را در آنجا جمع کرده‌اند.

در درون جمهوری اسلامی همه باند‌های حکومتی از یکدیگر آتو و مدرک دال بر انواع و اقسام فسادها دارند. نه تنها از دزدی و اختلاس‌های نجومی بلکه از «نفوذی‌ها» و جاسوس‌ها. در بستن قرارداد «کابینه ائتلاف»، همه این آتوها استفاده شده است. واقعیت آن است که رؤسای جمهوری اسلامی به عنوان شرکای یار غار قدرت‌های امپریالیستی، از دهان باز کردن گسل‌های عظیم اجتماعی که روی آن حکومت می‌کنند، هراس ناکند. فسادها، دزدی‌ها و حتی نفوذی‌ها تنها تَرَک‌هایی در سطح هستند. این گسل‌ها، شکاف گسترش‌یابنده طبقاتی که در حریق بیکاری و حاشیه‌نشینی فشرده شده است، انزجار عمومی از نظام سیاسی/دینی این حکومت غرق در فساد، تحمیل قوانین دوره برده‌داری بر زنان و جنگ‌های نیابتی ارتجاعی در خاورمیانه چنان عمیق‌اند که با تبنای و کنار آمدن نمی‌توانند آن‌ها را چاره کنند.

به عنوان نمونه قاسم سلیمانی فقط نگران داعش در سوریه نیست، او نگران پایگاه‌های داخلی نظام‌شان است. به همین علت خطاب به متولیان مساجد و حزب‌اللهی‌ها هشدار داد: «اینکه در جامعه مدام بگوئیم او بی‌حجاب و این باحجاب است یا اصلاح‌طلب و اصول‌گرا است، پس چه کسی می‌ماند؟... امام جماعت باید بتواند با حجاب و بی‌حجاب را با هم جذب کند» (سخنرانی روز جهانی مسجد، ۲۹ مرداد ۹۶)

درواقع بزرگی این چالش‌های سهمگین، جناح‌های مختلف قدرت را وادار می‌کند برای کارآمد کردن دولت طبقاتی‌شان، متحد شوند. با این وجود، شکاف‌های درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی به سادگی قابل ترمیم و حتی تخفیف نیستند.

مراکز قدرت در جمهوری اسلامی، تلاش می‌کنند متحد شوند تا نظامشان را از توفان‌های حال و آینده و موانع شناخته و ناشناخته بگذرانند. روحانی و کابینه‌اش قرار است سیاست‌های «توسعه اقتصادی» و «تعامل با جهان» را پیش برده و «دعای خیر» همه جناح‌ها به ویژه خامنه‌ای و مراکز نظامی و امنیتی که آن‌ها نیز خودشان چند پارچه‌اند را به همراه داشته باشد. در فاصله میان پیروزی حسن روحانی تا مراسم انتصاب وی به ریاست جمهوری توسط خامنه‌ای، به‌رغم یک دور تاخت و تاز علیه یکدیگر و هشدار خامنه‌ای علیه تکرار «فتنه ۸۸» و یادآوری یاغی‌گری بنی صدر، اما سران جمهوری اسلامی کوشیدند برای مواجهه با «خطرات داخلی و خارجی» وحدت کنند. روحانی در مراسم «همایش قوه قضاییه»، شرکت کرد و ریاست جمهوری‌اش توسط رئیس قوه قضاییه و رئیس مجلس (برادران لاریجانی) مورد تایید قرار گرفت. در آن مراسم، علی لاریجانی (رئیس مجلس شورای اسلامی) علنا و با صراحت به محسنی اژه‌ای (معاون اول قوه قضاییه) به خاطر مقایسه روحانی با بنی صدر در سخنرانی هفته قبلش، انتقاد کرد. از آن پس، محسنی اژه‌ای هم حامی دولت شده و حتی روز بعد از «تحلیف» اعلام کرد «قرارداد توتال از نظر قوه قضاییه هیچ اشکالی ندارد!»

در «تمایش وحدت» دیگری، سران سپاه پاسداران (مشخصاً جعفری و قاسم سلیمانی) در دفتر رئیس جمهور با روحانی دیدار کرده و ریاست جمهوری‌اش را تایید کردند. در همین زمان، خبری دهان به دهان می‌گشت که اسامی بیش از سی نفر از سران سپاه پاسداران که برای کشورهای خارجی جاسوسی می‌کنند و حتی برخی با «داعش» در ارتباط هستند، توسط یک دولت خارجی به دست روحانی رسیده است. در ستون‌های حاشیه‌ای روزنامه‌ها خبری مبنی بر حضور تعدادی از معروف‌ترین مداحان جمهوری اسلامی، از جمله مداحی که در کارزار انتخاباتی برای رئیسی مداحی می‌کرد، در میان جاسوسان شنیده شد. همچنین گفته شد «سردار مجیدی» فرمانده سپاه همدان در سخنرانی برای بسیجی‌ها گفته است: «بسیاری از مهره‌های نفوذی با القاب ظاهری ارزشی وارد جریان انقلاب شده‌اند و قصد ایجاد اختلال در مراکز تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیری دارند.» (روزنامه شرق، ۱۱ مرداد ۱۳۹۶) هم‌زمان قاسم سلیمانی اعلام کرد: «اگر فساد صورت می‌گیرد به فرد من انتقاد کنید و کل سپاه را زیر سوال نکشید» و در سخنرانی در «اجلاس جهانی مسجد» هشدار داد: «ما امروز با دو خطر مواجهیم. یک خطر داخلی که فتنه مذهبی است و دیگری خطر خارجی که تهاجم علیه جهان اسلام است.»

هرچند بخشی از جناح «اصلاح طلب» حکومت از این «ائتلاف» ابراز نارضایتی کرده است اما سران این جناح، به ویژه خامنه‌ای آن را «عاقلانه» توصیف کرده‌اند که نشان از تنگنای بدی است که این جناح در آن گیر کرده است. از یکسو کاملاً موافق ائتلاف کنونی بوده و در واقع «توجیه» شده‌اند و از طرف دیگر، روحانی با نقض صریح و سریع وعده‌های





## کابینه ائتلافی

## منزل و بی ثبات با ائتلاف یا بی ائتلاف

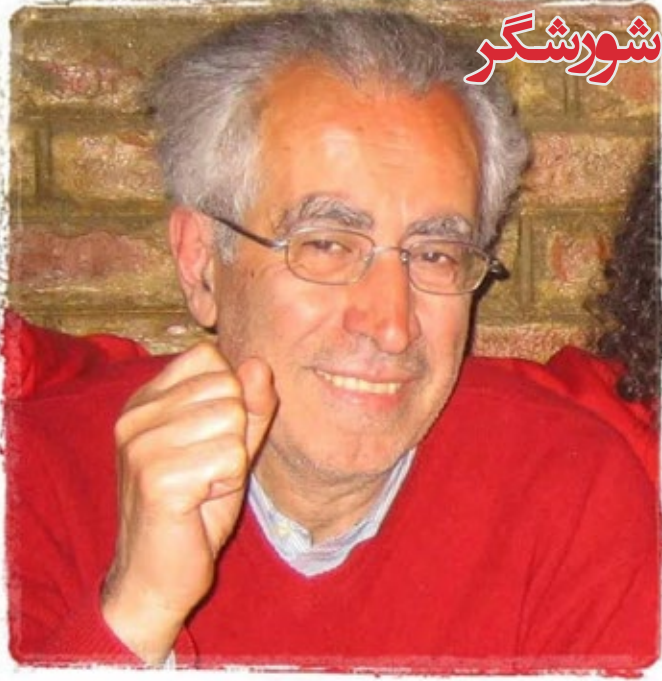
کابینه روحانی، ائتلافی است از جناح‌های اصلی حکومت و متشکل از امنیتی‌ها و تکنوکرات‌ها که حول سه برنامه اصلی سازمان یافته است: جهش‌های «عظیم» در «جهانی‌سازی» اقتصاد ایران، تداوم سیاست «تعامل با جهان» و به روز کردن ساختار کنترل و سرکوب اجتماعی.

در مرکز جهانی‌سازی اقتصاد، صدور هرچه بیشتر نفت و گاز و ادغام ایران در اقتصاد آسیایی/اروپایی چین قرار دارد. در محور «تعامل با جهان» سیاست تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت منطقه‌ای قدرتمند قرار دارد که تکیه‌گاه قدرت‌های امپریالیستی اروپا، روسیه و چین برای پیشبرد سیاست‌های رقابت‌جویانه‌شان با امپریالیسم آمریکا برای نفوذ در خاورمیانه باشد و در همین راستا، قدرت نظامی جمهوری اسلامی در «اعماق» خاورمیانه را به اهرم پیشبرد این سیاست تبدیل کند. در مرکز به روز کردن ساختار کنترل و سرکوب اجتماعی، گسترش جاسوسی «ترم افزاری» در خدمت «هدفمند کردن» سرکوب امنیتی/نظامی سخت افزاری (سرکوب و بگیر و به بند و بستن روزنامه‌ها و شبکه‌های مجازی غیره) قرار دارد. هنگامی که صحبت از کابینه «امنیتی‌ها و تکنوکرات‌ها» می‌کنیم به معنای آن نیست که همه وزرا و اعضای کابینه، یا امنیتی‌اند یا تکنوکرات، بلکه به این معنی است که اکثریت اعضای کابینه این «محاسن» را یکجا دارند. برای مثال چهره‌های مانند شریعتمداری، ربیعی و جهرمی. شریعتمداری وزیر «صنعت، معادن و تجارت»، یک تکنوکرات و مدافع تخته گاز رفتن در «آزاد سازی اقتصادی» است، اصلاح طلبی که از بنیان‌گذاران و کارگزاران دستگاه امنیتی/اطلاعاتی جمهوری اسلامی از دهه ۶۰ به این سو بوده و همچنین عضو هیئت امنای «سازمان اقتصادی کوثر» وابسته به بنیاد شهید و امور ایثارگران است که به نوبه خود یک مجتمع مالی/تجاری/صنعتی است. جهرمی وزیر «ارتباطات و فناوری اطلاعات» هم «دوگانه سوز» است: هم قرار است صنعت آی‌تی را تبدیل به ماشین شغل‌ساز برای جوانان کرده و هم اطلاعاتی درجه یک است که می‌داند چگونه سرویس‌های جاسوسی دیجیتالی (شوند، مکان‌یابی، هک و غیره) علیه مردم را ساماندهی کند. علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی نیز از اصلاح طلبان بنیان‌گذار وزارت اطلاعات است و در دهه ۶۰ با نام مستعار «برادر عباد» از سرباز جویهای جنایتکار زندان اوین بود.

راه کارهای جمهوری اسلامی برای شکاف‌های درونی‌اش هرچه باشد، راه کارهای کابینه جدید برای حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی و بین‌المللی‌اش هرچه باشد، گسل‌های طبقاتی، جنسیتی و ملیتی نه تنها تخفیف نیافته بلکه تشدید خواهند شد. پیشاپیش، آن چنان اعصاب اکثریت توده‌های مردم حساس شده است که هر واقعه‌ای از کشتار کارگران در سوانح کاری تا از بین رفتن پس اندازهای مردم در پیچ و خم کلاهبرداری‌های مالی/بانکی و از وقایع به ظاهر بی‌ارتباط با ماهیت و خصلت نظام جمهوری اسلامی مانند مرگ مریم میرزا خانی در تبعید تا قتل آتنا اصلانی، می‌توانند چکاننده حرکت‌های اجتماعی بزرگ و خارج از کنترل ارگان‌های سرکوب و امنیتی حکومت شود. پیشاپیش، اطلاع‌رسان‌ها از طریق اینترنت به ثانیه و دقیقه در مقیاس ده‌ها میلیونی و سراسری رسیده است و هر تلاش حاکمیت برای خدشه وارد کردن بر این شبکه، خود موجب خشم و اعتراض خواهد شد. حتی سیاست «تعامل با جهان» گسل بین‌المللی ایران را که از یک طرف عمیقاً در نظام جهانی تحت سلطه امپریالیست‌ها ادغام شده است و از طرف دیگر، در بسیاری جهات از سوی قدرت‌های حاکم بر نظام جهانی به عنوان یک دولت «یاغی» به حساب می‌آید، ترمیم نخواهد کرد. با هر واقعه غیرمنتظره در اوضاع خاورمیانه که همواره بر روی بشکه باروت نشسته است، با هر جا به جایی در تناسب قوای جهانی میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی (آمریکا، روسیه، اروپا و چین) رشته‌های رژیم ایران پنبه می‌شود. مواجهه با چنین چالش‌های سترگی، موجب نوسان افراد شاخص حکومت میان جناح‌های مختلف اصولگرا، اصلاح‌طلب و اعتدالی و بسیار گرایش‌های دیگر اسم‌گذاری نشده، می‌شود. هر کدام از گسل‌های بزرگ داخلی و بین‌المللی می‌توانند تبدیل به زلزله و بحرانی سیاسی شوند.

حسن روحانی هنگام تنفید و تحلیف به خدا پناه برد و به واقع باید کاری کرد که او و رژیم ارتجاعی و جنایتکار متبوعش پناهگاهی جز «خدا» نداشته باشند! بی‌آینده و بی‌مفر شدن جمهوری اسلامی و تمامی چهره‌ها و شخصیت‌های آن وابسته به عمل سیاسی رادیکال ما کمونیست‌های انقلابی، به راه انداختن جنبشی برای انقلاب کمونیستی، سازماندهی و تدارک برای رهبری انقلاب است.

# بیانیه‌ای از عشق و شور برای یک شورشگر



«**نوشته زیر متن پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست.لنینیست. مائوئیست) در بزرگداشت رفیق امیر حسن پور است که در تاریخ ۲۲ ژوئیه در تورنتو در مراسم یادبود آن رفیق خوانده شد.**»

از دست دادن انسانی مانند امیر بسیار سنگین است. به ویژه در این برهه از زمان که لحظه لحظه‌اش با درد و مصیبت‌های تحمل‌ناپذیر برای اکثریت مردم جهان تنیده می‌شود.

وقتی به امیر فکر می‌کنیم، صدای گرمش را می‌شنویم که می‌گوید: چگونه می‌توان آن چه بر مردم دنیا می‌رود را دید و زیر و رو نشد؟ چطور می‌شود محرومیت غیرضروری و بی‌رحمانهٔ میلیاردها انسان از ابتدایی‌ترین نیازهای انسانی را با آرامش برگزار کرد؟ چطور می‌شود جنگ‌های امپریالیستی پایان‌ناپذیر، گسترش ترسناک تعصب و تاریک‌اندیشی دینی و رشد فزایندهٔ روابط برده‌وار پدرسالارانه در میان مردم و از همه بدتر به قدرت رسیدن فاشیست‌های دین‌گرا در کشوری که صاحب قدرتمندترین زرادخانهٔ هسته‌ای است را دید و نپرسید: سرچشمهٔ این همه درد و مصیبت چیست و چه باید کرد؟ امیر قلبی بزرگ برای بشریت و شوقی عظیم برای جهانی بهتر داشت. در ابتدا جوان ناسیونالیستی بود که اندوه استثمار دهقانان کردستان، ستم‌گری ملی و روابط پدرسالارانه قلبش را می‌فشرد. اما در جستجوی‌اش، به تئوری کمونیستی دست یافت؛ ذهنش در مورد ریشه‌های این ستم‌ها و تبعیض‌ها روشن گشت و برایش ثابت شد که جامعهٔ بشری از هم اکنون، پتانسیل آن را دارد که این روش زندگی بیرحمانه و این سازمان اجتماعی هیرارشیک و طبقاتی پوسیده و عقب‌مانده را پشت سر گذاشته و پای در عصر نوین جامعه کمونیستی بگذارد.

امیر، خصوصیات فردی دلپذیری داشت؛ اما برای شناختن او باید به وراى فردیتش رفت. او متعلق به نسل شورشی دههٔ شصت میلادی بود. نسلی با رویاها و عملکردهای بزرگ با هدف رها کردن بشریت از تمایزات طبقاتی، روابط ستم و استثمار و افکار کهنهٔ مبتنی بر آن. نسلی که حاکمان و دولت‌مداران در آن مقطع، آن را «نسل از کف رفته» خواندند. چرا که بخش بزرگی از دانشجویان و روشنفکران که در نهادهای آموزشی تعلیم می‌یافتند تا تبدیل به پیچ و مهره‌های سیستم شوند، تصمیم گرفتند توانایی‌هایشان را صرف خدمت به رهایی ستم‌دیدگان جهان و سرنگونی انقلابی سرمایه‌داری کنند. دانشجویان و روشنفکرانی که جان بر کف وارد این راه شدند، بدون محاسبه کردن پیامدهایی که پا گذاشتن در این راه برای تک‌تکشان به ارمغان می‌آورد. آنان برای صاحبان قدرت «نسل از دست رفته» به حساب می‌آمدند؛ زیرا درست در قلب هیولا برای کمک به شکست ارتش آمریکا در ویتنام، مبارزه می‌کردند؛ ماهیت ارتجاعی دولت اسرائیل را افشا و از حق خلق فلسطین بر سرزمین فلسطین حمایت می‌کردند. نسلی که در آمریکا، صدای بردگان آفریقایی این کشور شد؛ دانشگاه‌ها را تبدیل به مرکز اشاعهٔ تفکر علمی علیه تاریخ‌اندیشی دینی و خرافه‌های غیر دینی کرد؛ در قلب سرمایه‌داری، مردم را فراخواند تا ضرورت، امکان و مطلوبیت ساختن جامعه‌ای کمونیستی را بر خاکستر سرمایه‌داری ویرانگر ببینند.

روشنفکران تعلیم یافته همواره با تضادی اساسی‌ای روبرویند که باید آن را حل کنند: باید تصمیم بگیرند با موقعیت ممتازی که سرمایه‌داری به آنان داده است؛ چه خواهند کرد؟ باید برای خود روشن سازند که با توانایی‌های فکری و مهارت‌هایی که کسب کرده‌اند؛ چه خواهند کرد؟ مهارت‌ها و توانایی‌های فکری‌ای که طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار سرمایه‌داری؛ از کسب آن‌ها محرومند؛ در عین حال که برای پاره کردن زنجیرهای ستم و استثمارشان به شدت نیازمند آنند! روشنفکران باید به این سؤال پاسخ گویند که این مهارت‌ها و توانایی‌ها را برای چه کسی و برای چه مصروف خواهند کرد؟ به عبارت دیگر: در کدام سنگر قرار خواهند گرفت؟

شورش‌گری روشنفکر در همین نقطه آغاز می‌شود!

امیر کسی بود که حتی در دههٔ هفتاد زندگی‌اش، همواره در جهت رشد و بالندگی خود به لحاظ فکری؛ آگاهانه تلاش می‌کرد. او ثابت کرد که شورشگری انقلابی؛ منحصر به سنین جوانی نیست و تا زمانی که با جهانی منسوخ و زشت روبرو هستیم، شورش آگاهانه، جوهر زندگی معنادار است.

بی‌گمان پابرجایی در این راه، برای امیر نرم و ساده نبوده است. همچنان که برای هیچ یک از ما چنین نبود! زیرا شکست‌های عظیم و خردکننده‌ای را تجربه کردیم؛ چین سوسیالیستی از کف رفت، اولین موج انقلاب‌های کمونیستی که با کمون پاریس ۱۸۷۱ آغاز شده بود، پایان یافت و در چارچوب شکست جهانی/تاریخی موج اول انقلاب‌های کمونیستی، یک فرصت انقلابی بزرگ در ایران با تبدیل شدن به ماهیتی ضدانقلابی؛ تجربه‌ای دردناک و تلخ شد که ابرهای تاریکش را در سراسر خاورمیانه گستراند.

پس از این شکست‌ها، بسیاری از کمونیست‌های انقلابی مایوس و سرخورده شدند و حتی سیستم حاکم توانست عده‌ای از آنان را دوباره «بازیافت» کرده و در بدنهٔ نهادهای فکری و تبلیغاتی‌اش ادغام کند. صاحبان قدرت، برای رسیدن به این مقصود هم از ترور و سرکوب سود جستند و هم از روش‌های به اصطلاح «نرم‌افزاری». آن‌ها در جهت تحریف و دفن تاریخ واقعی کمونیسم سرمایه‌گذاری‌های شگفت‌انگیز کردند، صنعت تولید تفکرات نسبیست‌گرایانه؛ پراگماتیستی و پوزیتیویستی را به راه انداختند و با عمومی کردن آن؛ این طرز تفکر را به عنوان یک «جهان‌بینی رسمی» در جهان آکادمیک نهادینه نمودند. همهٔ ما از جمله امیر، با چالش «وسط راه نایستادن و تسلیم نشدن» در مقابل این هجوم ارتجاعی روبرو بودیم و با آن دست و پنجه نرم کردیم. چالشی سخت که پاسخ به چرایی شکست‌ها را طلب می‌کرد؛ تا که بتوانیم در سنگر رهایی بشریت بمانیم! امیر در این سنگر ماند و ما نیز! مایی که برای ماندن به عنوان انقلابیون کمونیست باید ذهنمان را روشن می‌کردیم، تاریخ را نقادانه مرور کرده و برای ادامهٔ راه، درس‌های آن را بیرون می‌کشیدیم. در این پروسه جمع‌بندی‌های بزرگی برای درک صحیح دستاوردها و اشتباهات تئوریک و پراتیک تاریخ ۱۷۰ سالهٔ موج اول انقلاب‌های کمونیستی انجام شد. پروسه‌ای که رفیق باب آواکیان به پیش برد و حاصلش چیزی نبود جز جهشی رادیکال به یک انقلاب فکری؛ یعنی سنتز نوین کمونیسم!

امیر از نزدیک این پروسه را دنبال کرد و با آن درگیر شد. احتمالاً کسانی؛ ناگفته می‌اندیشند که حمایت امیر از سنتز نوین کمونیسم، بازتاب تعلق خاطر نوستالژیک وی به گذشته انقلابی و کمونیستی‌اش بوده است. اما این باوری دور از واقعیت است. آن چه امیر را به این جهت راند، تعهدش به هدف تغییر بنیادین جهان و تزلزل‌ناپذیری‌اش در استفاده از جهان‌بینی علمی برای تشخیص واقعیت

بود. امیر آگاهانه از تفکر ابزارگرایانه در قضاوت دوری می‌جست و پیامدهایی را که اعلام حقایق سخت و نامحبوب برای شخص وی به دنبال داشت؛ محاسبه نمی‌کرد. او بر این باور بود که حقیقت، حقیقت است و یاوه هم یاوه! چه باک از اعلام این تمایز و تشخیص!

امیر نوشت:

با کمونیسم پیشین نمی‌توان به آینده کمونیستی دست یافت و بدون «کمونیسم نوین» نه به درک درست گذشته می‌رسیم نه به ساختن این آینده. سنتز کمونیستی از کمونیسم گذشته و تدوین «کمونیسم نوین» کار سترگی است که باب آواکیان در پروسه مبارزات وسیع در عرصه تئوری، سیاست و ایدئولوژی در سه دهه اخیر، موفق به انجام آن شده است. اگر کمونیست‌ها می‌خواهند پیشاهنگ آینده باشند و نه زائده گذشته باید خود را متکی بر سنتز نوین کمونیسم بکنند و به طور جدی ببینند که «کمونیسم نوین» چیست و چه جایگاهی در تاریخ و در جهان امروز دارد؟ (به نقل از مقدمه چاپ کردی کتاب تاریخ واقعی کمونیسم)

صد افسوس که امیر از میان ما رفت. فقدانش را همیشه احساس خواهیم کرد؛ ولی پژواک صدای این رفیق عزیزمان همیشه با ما خواهد بود که گفت: بله روایت‌های من بزرگ هستند ... دلم می‌خواست از این هم بزرگتر بودند. ... ما هیچ علاقه‌ای نداریم که انسانی برتر از انسان دیگری باشد. ما چنین دنیایی می‌خواهیم و چنین روابطی و چنین «روایت بزرگی» می‌خواهیم و علم این را به ما می‌دهد و بر پایه این حقیقت علمی باید اراده کنیم که به این افقی که بشر پیدا کرده جهش کنیم و برسیم. (به نقل از کتاب بر فراز کمونیسم نوین) اجازه دهید، سخن را به یاد امیر اینطور به پایان ببریم:

رفقای قدیمی‌تر: بازگشت به دوران شورشگری جوانی هرگز دیر نیست! همیشه می‌توان دست به انتخاب‌های جسورانه و الهام‌بخش زد! و رفقای عزیز جوان‌تر: جهان به اضطرار نیازمند انقلاب کمونیستی است. انقلاب کمونیستی بدون کمونیست‌ها هرگز ممکن نیست. زمان تصمیم‌گرفتن و وقت صعودی دوباره؛ به قله‌ها است. سوار بر امواج کمونیسم نوین، لبخند پیروزمندانه امیر با ما خواهد بود!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

۲۲ ژوئیه ۲۰۱۷/۳۱ تیر ۱۳۹۶

## همواره بر فراز کمونیسم نوین زمانه

بیانیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست ماوتونیست)  
درباره درگذشت رفیق امیر حسن پور

رفیق امیر حسن پور پس از سال‌ها جدال با بیماری سرطان روز شنبه سوم تیر (۲۴ ژوئن) در شهر تورنتو کانادا درگذشت. حزب ما، جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش انقلابی ایران و کردستان یکی از قدیمی‌ترین و شریف‌ترین یاران و همراهان خود را از دست داد. ما عمیقاً غمگینیم اما اراده‌مان برای ادامه‌دادن راه و آرمان‌های کمونیستی او قوی است. رفیق امیر، یار و یاور صمیمی و پشتیبان و تکیه‌گاه مهمی برای حزب کمونیست ایران (م ل م) بود. حزب ما و به ویژه نسل جدید کمونیست‌های پیوسته به این حزب، تأثیر کلام و منش او برای آموختن و به کار بستن تئوری‌های نوین کمونیستی را هرگز از یاد نبرده و جای خالی‌اش در این زمینه همیشه احساس خواهد شد.

تصویری که از امیر در ذهن ما نقش بسته، سیمای انسان فروتنی است که همواره سه ویژگی داشت: سازش‌ناپذیری با دشمن مردم، دقت نظر و جدیت علمی و اشتیهای پایان‌ناپذیر به آموختن و آموزاندن. او تا آخرین لحظه

زندگی عمیقاً از سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی و نکبت و شکنجه‌ای که هر روز و هر لحظه علیه اکثریت مردم جهان اعمال می‌کند، خشمگین بود و همواره به ضد تاریخی این نظام یعنی انقلاب کمونیستی و رهایی بشریت در جامعه و جهان کمونیستی امیدوار و وفادار ماند. به قول خودش از همان دوره دانشجویی فهمید که بنای یک دنیای نوین بدون آگاهی و روش علمی امکان‌پذیر نیست و پس از آن همواره کوشید آخرین دستاوردهای علمی و به ویژه مارکسیسم به عنوان علم رهایی بشریت را با دقت و وسواس دنبال کند و بیاموزد. امیر خوب می‌دانست بدون تبدیل شدن این علم و آگاهی کمونیستی انقلابی به آگاهی شمار وسیعی از توده‌های مردم، نمی‌توان جنبش و انقلاب اجتماعی گسترده برای ریشه‌کن کردن دنیای ستم و بردگی را به پیش برد و پیوسته هم‌را به اهمیت کتاب «چه باید کرد؟» لنین، مطالعه و درک آن رجوع می‌داد. در تمام زندگی‌اش کوشید هر آن چه آموخته بود را چه در میدان مبارزه و جلسات حزبی و انترناسیونالیستی و چه در دانشگاه و کلاس درس به مردم بیاموزاند. همواره تلاش داشت تجارب انقلاب‌ها، مقاومت‌ها و مبارزات مردم جهان از انقلاب فرهنگی چین تا جنگ خلق نپال و از ظفار و فلسطین تا کردستان و بهار عربی را در اختیار دیگران بگذارد. وقتی چند روز پیش از مرگش خبر انتشارگسترده کتاب **بر فراز موج نوین کمونیسم** را در داخل و خارج از کشور شنید، لبخند شادی و رضایت از منعکس شدن آموخته‌ها و تجاربش در میان توده‌های مردم بر لبانش نشست. این کتاب مجموعه‌ای از مقالات و مصاحبه‌های او درباره مارکسیسم و تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی، پیروزی‌ها و شکست‌های انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم، درباره مسئله ملی، جنبش کردستان، جنبش زنان، رابطه آگاهی با انقلاب، درباره شناخت علمی و خرافه و علم ستیزی در دوران ما و ... است که در فروردین ۱۳۹۶ با مقدمه‌ای از طرف حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد و اکنون در سایت حزب ([www.cpimlm.com](http://www.cpimlm.com)) قابل دسترسی است. انتشار این کتاب ماندگار با کوشش‌های بی‌دریغ شهزاد مجاب عزیز و دیگر یاران ویراستار، صفحه‌آرا و طراح ممکن شد و بی‌شک، تأثیرات فکری وسیعی بر نسل گذشته و حال در راه مبارزه برای دفن دنیای کهنه و متولد ساختن جهانی نوین خواهد داشت.

زندگی فکری و سیاسی رفیق امیر حسن پور با سیر وقایع جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش چپ و انقلابی ایران پیوند خورده بود. زادگاه و محیط زندگی سال‌های کودکی و نوجوانی او یعنی مهاباد و کردستان یکی از سیاسی‌ترین و عریان‌ترین جغرافیاهای تبعیض و مبارزه در ایران معاصر بود. جایی که مردمش خصوصاً دهقانان فقیر هم طعم ستم فئودالی و روابط عقب‌مانده ارباب رعیتی و پاتریارکی را می‌چشیدند و هم ستم و تبعیض ملی را. تجربه مستقیم ستم ملی و محیط سیاسی مهاباد، امیر را در جوانی به سمت جنبش ناسیونالیسم کرد (کوردایتی) برد اما به گفته خودش آشنایی با مارکسیسم، دید او نسبت به واقعیت استثمار مردم و روابط تبعیض‌آمیز ملی را تغییر داد و از حصارهای محدود ناسیونالیسم به شعاع گسترده‌تر بینش و تئوری علمی مارکسیسم هدایت کرد. امیر اگر چه به عنوان یک نظریه‌پرداز مسئله ملی در کردستان و خاورمیانه و صاحب نظر و پژوهشگر برجسته در مسائل فرهنگ، زبان، ادبیات و تاریخ کردستان فعالیت علمی و آکادمیک داشت، اما آگاهانه تلاش می‌کرد این مسئله و دیگر معضلات جامعه بشری را با به کار بست علم کمونیسم و آن هم کمونیسم تکامل‌یافته، تحلیل و سنتز کند و نه از دریچه سیاست‌های ناسیونالیستی و هویتی. با صراحت، اعلام می‌کرد، «من «آیدنتیتی» (هویت) ندارم. ... اگر قرار باشد «آیدنتیتی» داشته باشم باید بگویم من انترناسیونالیست هستم ... (حسن پور ۱۳۹۶، ۳۳۸) رویکرد او با مسئله ملی و ستم ملی نه از موضع ناسیونالیستی بلکه از موضع انترناسیونالیسم پرولتری بود. او همواره از مبارزات مردم کردستان علیه ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ملت کرد و سایر ملل تحت ستم در ایران و سراسر جهان دفاع می‌کرد، اما هرگز کشیدن خط تمایز میان انترناسیونالیسم پرولتری و ناسیونالیسم (از جمله ناسیونالیسم کرد) را از یاد نمی‌برد. نقدهای



او به جریان‌ات و احزاب فئودال ناسیونالیست و بورژوا ناسیونالیست کرد از شیخ سعید و شیخ محمود تا جمهوری دمکرات کردستان و قاضی محمد و از دولت بورژوا کمپرادوری کردستان عراق تا اوجالان و پ.ک.ک و سایر احزاب عضو ک.ج.ک در دوره‌های مختلف کار فکری‌اش و از جمله در آخرین کتابش منعکس شده است (حسن پور ۱۳۹۶، ۲۱۸-۳۲۲). هنگامی که کتاب نقد جهان اوجالان<sup>۱</sup> منتشر شد، امیر تأکید می‌کرد که این کتاب باید در سراسر خاورمیانه، به ویژه در کردستان در دسترس جوانانی که خواهان تغییرات جدی در جامعه و جهان هستند قرار بگیرد تا با این مسئله که خصلت تغییری که باید صورت بگیرد چیست و راه آن کدام است، درگیر شوند. او در مقدمه‌اش بر ترجمه کردی کتاب تاریخ واقعی کمونیسم<sup>۲</sup> نوشت:

ناسیونالیسم کرد و جنبش ملی کردستان نشان داده‌اند که مانند سایر جنبش‌های ملی، بخشی از سیاست و ایدئولوژی سرمایه‌داری هستند و در نهایت ناگزیر تبدیل به پیچ و مهره‌های نظم جهانی امپریالیستی می‌شوند. بسیاری از روشنفکران و فعالین سیاسی کرد از جنبش ملی گسست نکرده‌اند و افق دیدشان در حد سران این جنبش است که از آغاز فئودال‌ها و شیخ‌ها بودند. در سال‌های اخیر با رشد بورژوازی کرد به ویژه در ترکیه، عراق و ایران، ناسیونالیست‌ها در هر کشور شرکت در قدرت سیاسی و قانون‌گذاری را طلب می‌کنند. حتی هنگامی که جنبش ملی اسلحه بر می‌دارد، هدفش نه تغییر بنیادین وضع موجود بلکه سهم شدن در قدرت دولتی و نظام اقتصادی-اجتماعی حاکم است. رسیدن به پارلمان، فرم قانونی، حقوق شهروندی، حقوق زبانی و فرهنگی، و برابری ملی غایت مطالبات آن است. (حسن پور ۱۳۹۶، ۱۷)

امیر از دهه ۱۳۴۰ در تهران به جنبش دانشجویی ایران پیوست و این ارتباط در دهه ۱۳۵۰ از طریق شرکت در «کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در آمریکا» ادامه پیدا کرد. در اول ماه مه ۱۹۶۸ هنگام سفر دانشجویی به آمریکا در پاریس فرود آمد و بی‌درنگ به تظاهرات جوانان در محله لاتن و درگیری آنان با ماموران نظم و قانون پیوست. این مقطع از مبارزه او را به اتحادیه کمونیست‌های ایران و حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP) متصل کرد. به جز فعالیت علیه رژیم شاه در جنبش دانشجویی ایران، پیوستن به جنبش مائونیستی، مبارزات ضد جنگ ویتنام، دفاع از مبارزات خلق‌های فلسطین و ظفار از دیگر یادگارهای این دوره از حیات مبارزاتی او بود. امیر در دل جنبش پرشور و پیشروی دانشجویی آموخت که دانشگاه و علم را باید به سنگ‌های نبرد علیه دنیای کهنه طبقاتی پیوند بزند و تا آخرین روز زندگی‌اش چه در مقام دانشجو و چه معلم دانشگاه، بر این پیوند میان علم و محیط علمی دانشگاه با مبارزه و نبرد علیه وضع موجود استوار ماند. این وفاداری به وحدت میان علم کمونیسم و عمل انقلابی و تلاش برای تبدیل کردن تئوری و دانش به دغدغه و سلاح توده‌ها به شکل نقش روشنفکر کمونیست و متعهد در امیر متجلی شد. باب آواکیان در رویکرد استراتژیکش به جنبشی برای انقلاب کمونیستی، بر نقش و اهمیت دانشمندان و روشنفکران انقلابی و متعهد تأکید ویژه‌ای دارد و حزب ما این اهمیت را در شخصیتی مانند رفیق امیر به خوبی احساس کرد. روشنفکر کمونیست انقلابی یکی از عناصر استراتژیک در ریشه‌کن کردن تقسیم کار ظالمانه نظام سرمایه‌داری میان کار فکری و کار بدنی و غلبه بر جدا کردن توده‌های مردم از علم و آگاهی است. بدون وجود روشنفکران کمونیست متعهد و دانایی مثل رفیق امیر، ترویج علم کمونیسم، بردن آگاهی کمونیستی به میان توده‌های روشنفکر و کارگر و زحمتکش و تعلیم آنان به عنوان مبارزین آگاه رهایی بشریت، ممکن نیست و بدون این کار، هیچ انقلابی در کار نخواهد بود زیرا انقلاب امر توده‌های آگاه به علم رهایی بخش کمونیسم و توانا در به کار بست این علم در جاده پرپیچ و خم و سخت مبارزه طبقاتی است.

امیر معتقد بود همه چیزهایی که از مارکسیسم و هر علمی دیگری

می‌آموزیم را باید در مبارزه با دشمن و در جهت تغییر جهان به کار برده و زندگی کنیم. به عنوان مثال در جریان حضورش در جنبش مقاومت مردم کردستان ایران علیه جمهوری اسلامی کوشید آموخته‌هایش از تجارب انقلاب‌های چین، ویتنام و ظفار را در طرح «راهپیمایی مردم سندنجد در دفاع از کوچ دسته جمعی مردم مریوان» به کار ببندد و ایده این راهپیمایی تاریخی توسط او در «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» پیشنهاد شده و توسط رهبران سایر سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی پذیرفته شد، وی یکی از بنیان‌گذاران تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان وابسته به اتحادیه کمونیست‌های ایران در سال ۱۳۵۸ در کردستان بود.

امیر از دوران فعالیت در جنبش دانشجویی، تحت تاثیر انقلاب فرهنگی در چین و همچنین رشد جنبش‌های فمینیستی در اروپا و آمریکا، اهمیت زیادی به مبارزه علیه ستم بر زن می‌داد و می‌دانست تغییر بنیادین جهان کهنه بدون ریشه کن کردن این ستم ممکن نیست. همراه با درک عمیق‌تر در مورد محتوای کمونیسم، او نیز مانند بقیه کمونیست‌ها و کل جنبش کمونیستی باید در این زمینه نیز جهش می‌کرد و گسست و جهش کردن، کاری بود که امیر هرگز از آن ترس نداشت. کشف حقیقت و تکیه بر آن، در نوردیدن افق‌های وسیع‌تر و در آغوش کشیدن به قول خودش «روایت‌های هرچه بزرگ‌تر» برای عین زندگی بود. کمونیسم در دید رفیق امیر علم و جنبش‌های تمامی بشریت از همه انواع ستم، تبعیض و بهره‌کشی بود. به همین علت ریشه‌یابی جایگاه اجتماعی فرودست زن در نظام‌های طبقاتی و شکل‌های گوناگونی که در هر عصر به خود می‌گیرد، انعکاس آن در ایدئولوژی و زبان، دنبال کردن تحلیل‌ها و نظرات گوناگون در این زمینه و جنبش‌های مقاومت زنان، از دغدغه‌های جدی او بود. وجود یار و همراهی چون رفیق شهزاد که به طور کلی در این زمینه در بعد جهانی و به طور مشخص در رابطه با مسئله زنان در کردستان پژوهش و نظریه‌پردازی می‌کرد، کمک بزرگی به امیر بود تا مشترکا توجیهات فرهنگی و ملی‌گرایانه در ستم بر زن را به چالش بگیرند. با کمک رفیقای مانند امیر و هم‌زمش شهزاد در جنبش کردستان بود که اولین دسته مسلح زنان در تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان شکل گرفت.

بله روایت‌های من بزرگ هستند ولی دلم می‌خواست خیلی از این هم بزرگتر بودند. ... ما هیچ علاقه‌ای به حفظ ستم جنسیتی به بهانه «احترام به فرهنگ» این و آن نداریم. هیچ علاقه‌ای نداریم که انسانی برتر از انسان دیگری باشد. ما چنین دنیایی می‌خواهیم و چنین روابطی و چنین «روایت بزرگی» می‌خواهیم و علم این را به ما می‌دهد و بر پایه این حقیقت علمی باید اراده کنیم که به این افقی که بشر پیدا کرده جهش کنیم و برسیم. (حسن پور ۱۳۹۶، ۳۴۱)

اما به اعتقاد ما، وجه عمده‌ای که امیر را شکل می‌داد، این بود که در مبارزه آشتی ناپذیر برای رهایی توده‌های مردم سراسر جهان، و در نهایت کل بشریت از شر نظام سرمایه‌داری، همواره می‌کوشید نظریه و عملش را بر آخرین تکاملات علمی کمونیسم استوار کند. کمونیسمی که هرچه علمی‌تر باشد تا بتواند هرچه رادیکال‌تر به ریشه‌ها بزند. او عنصر پویا و دینامیک علم را دریافته بود و می‌دانست علم نه پدیده‌ای ساکن و منجمد و استراحتگاه ابدی بلکه راه دشوار و پر فراز و نشیب پیوسته حرکت کردن، تصحیح اشتباهات و کمبودها و متکامل شدن است. به همین علت با کمونیسم نوین جهت‌گیری کرد و تلاش کرد با آن درگیر شده، درکش کرده و ترویجش کند. در دهه ۱۹۶۰ وقتی امواج خروشان انقلاب اکتبر و اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) در تعفن رویونیسم خروشچیفی و سپس سوسیال امپریالیسم دفن شد، این مائو تسه‌دون بود که توانست، ضمن پافشاری بر دستاوردهای عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی، از کاستی‌ها و اشتباهات جدی آن در تئوری و پراتیک گسست

کند، علم کمونیسم را تکامل دهد و راه انقلاب کمونیستی را بازر تر کند و به این ترتیب، زندگی دوباره‌ای به جنبش کمونیستی بین‌المللی بدمد. جهش‌های تئوریک مائو در بلندای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری و «جنبش نوین کمونیستی» به پراتیک درخشانی از تداوم انقلاب تبدیل شد. رفیق امیر در دل جنبش کمونیستی و دانشجویی ایران علیه رویزیونیسم خروشچفی و در دفاع از جنبش نوین کمونیستی و مائوئیسم موضع‌گیری کرد و به تبلیغ دستاوردهای تئوریک و پراتیک مائوئیسم به خصوص انقلاب فرهنگی چین پرداخت. روایت جهش‌های فکری و عملی توده‌های مردم در چین سوسیالیستی چقدر به کلام آرام امیر شور و حرارت می‌داد و چقدر شعارهای سال‌های انقلاب فرهنگی و مائوئیست‌های جنبش ماه مه سال ۱۹۶۸ مثل «شورش علیه مرتجعین بر حق است» یا «واقع بین باش، آنچه را ممکن نیست طلب کن!» را دوست داشت. او در مورد اهمیت کار فکری و مبارزاتی مائو نوشت:

مائو تسه‌دون با حل این معضل که چگونه سرمایه داری می‌تواند در یک کشور سوسیالیستی احیا شود و خصلت مبارزه طبقاتی در دوران گذار از سوسیالیسم به کمونیسم چیست، درک علمی انقلاب را تکامل داد. او با رهبری تئوریک و سیاسی به انشعاب بزرگ در جنبش کمونیستی بین‌المللی (۱۹۶۴) دامن زد و راه را برای شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی در سطح جهان باز کرد. سپس با راه انداختن «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری» در خود چین (۱۹۶۶-۱۹۷۶) به مقابله با روند احیای سرمایه داری رفت و راه ادامه انقلاب در سوسیالیسم را الگوسازی کرد و به این ترتیب مائوئیسم تبدیل به خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم شد. بار دیگر کمونیسم مشعل دار رهایی بشریت از اسارت نظام سرمایه‌داری و مصیبت‌های تولید شده توسط آن شد. حتی بسیاری از جریان‌های ملی‌گرا خود را طرفدار «اندیشه مائو» و چین سوسیالیستی قلمداد می‌کردند بدون این که به واقع جذب کمونیسم شده باشند. (حسن پور ۱۲، ۱۳۹۶)

شکست چین سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه‌داری در این کشور، پایان عمر ۱۵۰ ساله موج نخست انقلاب‌های کمونیستی و سرآغاز حرکت نزولی جنبش انقلابی و غلبه و تسلط راست جهانی بود که در دهه ۱۹۹۰ به اوج خود رسید. جمع‌بندی از چرایی وقوع این شکست و جلوگیری از فرورفتن کمونیست‌ها در قهقرای تسلیم‌طلبی و خفتن زیر بال و پر بورژوازی، این بار بر دوش باب‌آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا قرار گرفت و او در تلاش عظیم سی ساله‌اش، سنتز نوین کمونیسم را پایه‌گذاری کرد. جمع‌بندی باب‌آواکیان از موج اول انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی با هدف تدوین استراتژی تازه‌ای برای انقلاب و سرنگونی سرمایه‌داری امپریالیستی در سراسر جهان، سنتز نوین کمونیسم را تولید کرد که یک جهش واقعی در علم کمونیسم بود. برای کمونیست‌های ایران، شکست انقلاب چین با شکست انقلاب ایران و قدرت گرفتن جنبش ارتجاعی اسلام‌گرایی در ایران و گسترش آن در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا و سپس پیدایش تضاد میان دو قطب تاریخا منسوخ اسلام‌گرایی و امپریالیسم همراه شد. از این رو برای بقایای جنبش کمونیستی ایران نیاز به هوای تازه کمونیسم نوین و جهش‌های علمی و سیاسی اش به طور مضاعف احساس می‌شد. امیر که در وانفسای توبه و تسلیم بسیاری از روشنفکران و رهبران سابقاً چپ و کمونیست در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کماکان بر آرمان انقلاب کمونیستی و مبارزه برای رهایی ستم‌دیدگان وفادار و مستحکم مانده بود، یک بار دیگر فرصت پیدا کرد تا ذهن نقادش را با موج جدیدی از پیشروی تئوریک و سیاسی جنبش کمونیستی درگیر کند. به قول خودش سنتز نوین به بسیاری از سوالات و ابهامات سال‌های عمر و کار سیاسی و فکری‌اش جواب داد و بستر و دریچه‌های جدید برایش گشود. شناخت شناسی (اپیستمولوژی) علمی همواره موضوعی مرکزی برای امیر بود و از همان ابتدای درگیر شدن با مباحث سنتز نوین آواکیان، یکی از مهم‌ترین سوال‌هایش این بود که

گسست سنتز نوین در شناخت شناسی مارکسیستی چیست؟ و توجهات را به این مسئله جلب می‌کرد. جواب این سوال، بعدها در اسناد سنتز نوین به طور موجز این‌گونه فرموله شد: حل یک تضاد تاریخی که از ابتدا در بدنه مارکسیسم، میان بدنه عمدتاً علمی مارکسیسم با عناصر فرعی غیرعلمی مغایر با این بدنه عمدتاً علمی، موجود بود.

امیر، در یکی از آخرین سخنرانی‌هایش، در قالب نقد جهان‌بینی رایج «هویتی» و «پست مدرنیستی» به تشریح اهمیت تعیین‌کننده شناخت شناسی علمی در زندگی بشر و مشخصاً اهمیت تعیین‌کننده آن برای رهایی بشریت از طریق شناخت صحیح معضلات اجتماعی و راه حل آن‌ها، اهمیت تعیین‌کننده آن در درک ضرورت و امکان ساختن جامعه کمونیستی، می‌پردازد و این مبحث را به ضرورت سنتز نوین کمونیسم متصل می‌کند. (حسن پور ۱۳۹۶، ۳۳۵) در همان مقدمه چاپ کردی **کتاب تاریخ واقعی کمونیسم**، درباره سنتز نوین نوشت:

با کمونیسم پیشین نمی‌توان به آینده کمونیستی دست یافت و بدون «کمونیسم نوین» نه به درک درست گذشته می‌رسیم نه به ساختن این آینده. سنتز کمونیستی از کمونیسم گذشته و تدوین «کمونیسم نوین» کار سترگی است که باب آواکیان در پروسه مبارزات وسیع در عرصه تئوری، سیاست و ایدئولوژی در سه دهه اخیر، موفق به انجام آن شده است. اگر کمونیست‌ها می‌خواهند پیشاهنگ آینده باشند و نه زائده گذشته باید خود را متکی بر سنتز نوین کمونیسم بکنند و به طور جدی ببینند که «کمونیسم نوین» چیست و چه جایگاهی در تاریخ و در جهان امروز دارد؟ (حسن پور ۱۳۹۶، ۲۵)

با کمونیسم نوین، رفیق امیر کوشید یک بار دیگر چه در تعلیم و تبلیغ و چه در تألیف و تحقیق، در صف پویندگان و مروجین پیشروترین سطح دانش رهایی بخش زمان برای مبارزه و انقلاب قرار بگیرد. او به قول خودش سی سال وقت نیاز داشت تا حاصل یک عمر پژوهش، تفکر، مبارزه و تجربه را به صورت مدون و کتبی در اختیار توده‌های مردم قرار دهد. اما دریغ که مرگ به او مجال نداد و فقدانش یک فرصت تاریخی گرانبها را از حزب ما، دوستان و دوستداران او و انقلاب و از توده‌های مردم ایران، خاورمیانه و جهان گرفت.

حالا برای همگی ما راهی نمانده است جز ادامه دادن آرمان، پیگیری و خستگی‌ناپذیری رفیق امیر دوست داشتنی در عرصه مبارزه برای رهایی بشریت و در شاهراه انقلاب نوین فردا. هر صبح که آفتاب، نوید شروع روز دیگری از مبارزه برای رهایی مردم را بدهد، هر زمان که قلب‌های مان از نفرت و خشم نسبت به ستم و بهره‌کشی انسان از انسان لبریز شود، هر ساعت که مشت‌ها برای پیگیری در راه انقلاب را فشرده و محکم کنیم، هر قدم که در مسیر تحقق جنبشی برای انقلاب کمونیستی و رهایی ستم‌دیدگان برداریم، هر آینه‌ای که از زیبایی‌های جهان و از وسعت قلب و خوبی توده‌های مردم برای بنای یک زندگانی نوین سرشار از شوق و خنده شویم، یاد و خاطره و حضور تمامی رفقای که دیگر در میان ما نیستند تداوم پیدا خواهد کرد. در این میان همواره تصویر لیخند آرام و سیمای فروتن رفیق امیر حسن پور و بلندای شکوهمند آرمان کمونیستی و روح شورشگر و سازش‌ناپذیرش جایگاه ویژه‌ای در ذهن و خاطره جمعی ما خواهد داشت.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)  
تیر ماه ۱۳۹۶، جولای ۲۰۱۷

۱- نقد جهان اوجالان، صلاح قاضی زاده با همکاری امید بهرننگ پاییز ۱۳۹۵ انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

۲- تاریخ واقعی کمونیسم، ریموند لوتا پاییز ۱۳۹۵ انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)



# وعده اشتغال و از بین بردن فقر:



## تدارک کابوسی

دارد اما خودش در آشوب است و هر روز، میلیون ها نفر را در سراسر جهان از اقتصاد رسمی بیرون رانده و تبدیل به «اضافه دور ریختنی» می کند. کلیت این نظام پوسیده است، به ویژه بزند اسلامی آن!

استراتژی اقتصادی روحانی فرمول ساده ای دارد: با جهان تعامل کنیم تا اقتصاد (و نظام اسلامی) از ورشکستگی نجات پیدا کند. اما این «تعامل با جهان» بدون بیرون آمدن از زیر چتر ساختار قدرت امپریالیستی که محور آن امپریالیسم آمریکا است، و رفتن به زیر چتر ساختار دیگری از روابط قدرت میان امپریالیست ها ممکن نیست. اما این «ساختار دیگر» هنوز شکل نگرفته است! و روابط قدرت در میان امپریالیست ها بسیار سیال و آینده آن کاملاً نامعلوم است. رژیم تلاش می کند تا با سیاست راه یافتن به شکاف میان قدرت های بزرگ برای خود فضای تنفس ایجاد کند. یکی از تحلیل گران نزدیک به جمهوری اسلامی می گوید برای تثبیت پایه های جمهوری اسلامی، «شاهراه اصلی ... تعامل با سیستم بین المللی و یافتن شرکایی نظیر اروپایی ها، ژاپنی ها، کره ای ها، روس ها و چینی ها است. ...» (۳) آن ها عاجزند! «نرمش قهرمانانه» چندسال پیش خامنه ای، به عجز و التماس که «سرمایه خارجی جذب کنید» رسیده است. «رهبر»، روحانی، رئیس مجلس، مراجع تقلید در قم، سرداران سپاه، اصولگرایان تند و ملایم و اصلاح طلبان به امام زاده «آزادسازی اقتصاد» دخیل بسته اند و قرار است وزارت خارجه ظریف از طریق «تعامل با جهان» راه آن را بگشاید.

### مغزهای اقتصادی روحانی چگونه می اندیشند؟

مرجع تقلید اقتصادی اسلام گرایان حاکم، میلتن فریدمن (اقتصاد دان امپریالیست عصر ریگان و تاچر) است که سیاست های موسوم به «نئولیبرالیسم» را تحت عنوان دست کشیدن از سوسیالیسم ارائه داد. منظور وی ضدیت با سیاست های یک اقتصاددان امپریالیست دیگر به نام جان مینارد کینز بود که اقتصاد آمریکا و به طور کلی، جهان سرمایه داری را در دوران پس از جنگ جهانی دوم به مدت چند دهه شکل داده بود.

بنابراین، وقتی علی لاریجانی، رئیس مجلس در ابزار نظر اقتصادی اش هنگام گرفتن رای اعتماد برای وزرای اقتصاد روحانی، اعلام کرد: «دیگر باید دست از سوسیالیسم بکشیم!» اعلام مرجعیت تقلید میلتن فریدمن به جای جان مینارد کینز به عنوان «راهنمای» اقتصاد نظام اسلامی شان بود.

اکنون، هر سیاستی که طبق نظریه اقتصادی میلتن فریدمن نباشد، از سوی حکومت به عنوان «سوسیالیسم» تکفیر می شود. به اباور ایشان، هر ذره از «کنترل» بر هرج و مرج اقتصاد سرمایه داری و تخفیف سوء اثرات آن

خامنه ای در مراسم انتصاب روحانی به ریاست جمهوری، به او فرمان داد تا سیاست «تعامل گسترده با جهان» و «جذب سرمایه خارجی» را پیش برد. در نمایش ها و همایش های رژیم، چهره های دینی، نظامی، امنیتی و کلان سرمایه داران، زیر این سیاست هم قسم شدند. خامنه ای، در دیدار با کابینه روحانی، در تأکیدی دوباره به آنان گفت، «از اقدامات جسورانه نهراسید» (شنبه، ۴ شهریور).

هر یک از وزرای روحانی برای جشن اولین روز وزارت «مژده ای» به مردم دادند. مژده وزیر کار (ربیعی) این بود که «دیه» کارگران دفن شده در معدن یورت گرگان «به طور کامل» پرداخت شد. این ابزار «شفقت اسلامی» در واقع مژده به سرمایه داری انگلی در ایران و جهان است که: در ایران آزاد خواهد بود تا به هر وسیله چرخ دنده های تولید سود را هر چه تندتر بچرخاند و اگر قبل از اخراج از کار، جان کارگران را بگیرد با پرداخت دیه مساله حل خواهد شد. مژده وزیر اطلاعات این بود که، با تجار و کلان سرمایه داران با احترام برخورد خواهد کرد و حتی اگر تخلف کرده باشند، «آبروی» آنان را نخواهد برد!

با وجود اعمال این همه جنایت علیه مردم، بازهم اقتصادشان در بستر احتضار است. نزدیک به سی درصد بیکاری در میان جوانان به ویژه دانش آموختگان آموزش عالی (۱)، خواب از چشمان شان روده است. نه به این علت که غصه جوانان بیکار را می خورند. خیر! علتش آن است که این رقم، به رغم وعده های انتخاباتی روحانی رشد خواهد کرد و «رونق» اقتصاد سرمایه داری اسلامی شان وابسته به آن است که ضربات «تکان دهنده» بر معیشت مردم وارد کنند.

مغزهای اقتصادی روحانی (۲) تلاش می کنند دردهای این اقتصاد را کد و معوج را به گردن هشت سال دوره احمدی نژاد بیاندازند. اما نظام اقتصادی حاکم در ایران، حتی در دوره های «رونق» قادر به جذب میلیون ها بیکار و ممانعت از گسترش حاشیه نشینی در نتیجه موج مهاجرت دهقانان و بیکاران به کلان شهرها نبوده است. نبود شدن دائمی مدارهای تولید از طریق ورود آخرین فن آوری ها به هر رشته و از طریق واردات همان فرآورده ها با قیمت های پایین تر، افزایش فاصله طبقاتی، افزایش فاصله میان شهرهای بزرگ و مناطق دیگر، گسترش فساد سیاسی در اقتصاد که به «رانت سیاسی» معروف است، این ها جزئی لاینفک از کارکرد طبیعی این نظام اقتصادی است: اقتصاد سرمایه داری یک کشور تحت سلطه وابسته به نظام سرمایه داری جهانی.

معضلات این اقتصاد در چارچوب اوضاع کنونی جهان، تشدید شده است. زیرا، چارچوب جهانی نظام سرمایه داری باید اقتصاد وابسته ایران را زنده نگاه



بر زندگی مردم، مغل «آزاد سازی اقتصاد و رقابتی کردن آن» و مانعی برای بیرون آوردن اقتصاد از «رکود» است. به طور مثال، آخوندی (وزیر راه و شهرسازی) را «شوالیه جنگ با سوسیالیسم» می خوانند. زیرا هر جا توانسته با قیمت گذاری دولتی بر اقلام مصرفی مردم مخالفت کرده و قیمت ها را «آزاد» کرده است و دیگر این که هنگام تجارت با خارج به جای این که از دولت بودجه بگیرد، از «فینانس خارجی» استفاده کرده است. گفته می شود، آخرین نمونه اش قرارداد خرید ۱۱۸ فروند ایرباس با تامین مالی خارجی بوده است. در مطبوعات رژیم، مشاور اقتصادی رئیس جمهور، مسعود نیلی به عنوان «مغز اقتصادی» دولت یازدهم و دوازدهم، «اقتصاد دان سرشناس» و «پیرو مکتب بازار آزاد» معرفی شده است. (۴) وزیر اقتصاد، شخصی است به نام کرباسیان که قبلاً رئیس گمرک بود. هفته نامه تجارت فردا (شماره ۲۳۳، ۲۱ مرداد) او را «مردی برای تمام فصول» نامیده است. او هم مانند بقیه تیم اقتصادی روحانی معتقد است مهمترین برنامه اقتصادی، «آزاد سازی» و «رقابت پذیری بنگاه های اقتصادی ایران در بازارهای جهانی» است. این وزیر اهداف وزارت خانه اش را می شمارد و می گوید، جذب سرمایه، بهبود امنیت سرمایه گذاری به طوری که، «فعالان اقتصادی» باید اطمینان پیدا کنند که به حقوق مالکیت آن ها احترام گذاشته خواهد شد و آن ها حق تولید ثروت قانونی را برای همیشه خواهند داشت.

اما این «مغزها» حتی اقتصاد تحت هدایت خود را نمی شناسند. از محرک ها و تضادهای آن سر در نمی آورند. مثلاً پیش بینی های مسعود نیلی (که در چهار سال گذشته از «مغز» های اقتصادی روحانی بود) تقریباً در تمام مواردی که بحران اقتصادی تبدیل به تومور شده است (مانند روند افسارگسیخته بحران بانکی، نوسانات ارزی و شوک های دائم که به اقتصاد وارد می کند، یارانه ها، قیمت حامل های انرژی، رشد صعودی قیمت ارزاق)، غلط از آب درآمده است. همه سیاست های شان شکست خورده و بازم خواهد خورد. و این امر منحصر به «دولت احمدی نژاد» نیست. فقط به چند موردی که زندگی روزمره مردم را تحت تاثیر قرار می دهد نگاه کنیم. قیمت حامل های انرژی را افزایش می دهند تا آلودگی هوا در شهرهای بزرگ را درمان کنند اما آلودگی دو برابر می شود. در تهران و شهرهای بزرگ، جاده های عریض و طویل و چند طبقه می سازند تا معضل ترافیک را حل کنند اما ترافیک سنگین تر می شود. علتش آن است که هدف از این «راه سازی» ها نه راحت کردن ایاب و ذهاب مردم بلکه رونق بخشیدن به صنعت خودروسازی است که لینک ساختار اقتصادی ایران با نفت و بستر تجارت با اروپا و ژاپن است. مناطق استخراج نفت و گاز، در زمره فقیرترین مناطق کشورند. برای برطرف کردن فقر، برای صنعت نفت و گاز «کادرسازی بومی» می کنند اما توسعه استخراج نفت و گاز وابسته به فن آوری خارجی و حذف این مشاغل است.

یک مورد جالب دیگر که نشان می دهد این «مغزها» اقتصاد تحت فرماندهی خود را نمی شناسند، حسرت خوردن کرباسیان برای «دوره عالیخانی» (وزیر اقتصاد رژیم شاه در دهه ۴۰) (۵) است. کرباسیان می گوید: «خوشبختانه تجربیات ایشان در قالب چند کتاب و چند گفت و گو به ما منتقل شده است. ... وزارت اقتصاد در اوایل دهه ۴۰ از ادغام دو وزارتخانه صنعت و بازرگانی به وجود آمد و هدف این بود که سیاست گذاری صنعتی و تجاری هماهنگ و در راستای هم تنظیم شوند و از آن طرف وزارت دارایی وظیفه داشت سیاست گذاری مالی را دنبال کند و قاعداً سیاست گذاری پولی هم دست بانک مرکزی بود. سازمان برنامه هم نقش هماهنگی میان این سیاست ها را داشت. ...» (۶) اما نکته در این است: ساختار اقتصادی که در دوره او شکل گرفت، بر اساس نظریه کینز بود. «راز رونق» اقتصادی دوران عالیخانی ربطی به سیاست های سازماندهی وزارت خانه ها و حتی سیاست های پولی آن دوران نداشت. بلکه مدیون، اجرای «اصل چهار» ترومن (۷) امپریالیسم آمریکا در ایران بود. در واقع، امپریالیست های آمریکایی ساختار اقتصادی ایران را

طراحی کردند و جمهوری اسلامی آن را در سال ۱۳۵۷ از شاه تحویل گرفت. هری ترومن در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ از «اصل ۴» به عنوان طراحی اقتصاد و عمران کشورهایی که آماج این طرح بودند، نام برد. اهداف این طرح عبارت بود از ممانعت از گسترش انقلاب کمونیستی که در سال ۱۹۴۹ در چین به رهبری مائوتسه دون به پیروزی رسیده بود به کشورهایی مانند ایران، و هم زمان برداشتن موانع راه تبدیل این کشورها به سایت انباشت سودآور (۸) سرمایه داری بلوک غرب به سرکردگی آمریکا. طرح مذکور، شامل ضربه زدن به ساختارهای اقتصادی فتودالی کشاورزی، راه اندازی صنایع مصرفی تحت عنوان «صنایع جایگزین واردات»، گسترش آموزش نوین و تعلیم قشری از «نخبگان» این کشورها در ضدیت با کمونیسم بود. این طرح در ایران، عمدتاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد اجرایی شد و در سال ۱۳۴۲ به طرح «انقلاب سفید» معروف شد. یعنی، دوران عالیخانی! در واقع، آن چه اسلام گرایان ایران، «قیام ۱۵ خرداد ۴۲» و «نهضت امام خمینی» می خوانند، واکنش ارتجاعی به این طرح سرمایه داری/امپریالیستی بود. اثرات این طرح، برهم خوردن نظام اقتصادی/اجتماعی ارتجاعی پیشین از طریق تحمیل یک طرح ارتجاعی دیگر و از بالا بود.

آمریکا، به عنوان فاتح جنگ جهانی امپریالیستی، بر تراکم عظیمی از سرمایه حکم فرمایی می کرد. همین امر، پیشبرد این طرح عظیم را ممکن کرد. پس از جنگ دوم، حتی مستعمره ها و نومستعمره های فرانسه و بریتانیا را تحویل گرفت - از جمله، ایران و مصر و ترکیه و کشورهای خلیج را. حمایت امپریالیسم آمریکا از «ملی کردن صنعت نفت» در ایران و «ملی کردن کانال سوئز» در مصر، به همین منظور بود. ترومن در سخنرانی اش در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ اهداف اصل چهار را از بین بردن فقر و زندگی راکد و عقب مانده دهقانان، کمک های فنی به کشور مذکور بیان کرد. سخنان شدیدی علیه «امپریالیسم» (به گفته وی: استثمار کشورها به نفع کشورهای خارجی) به زبان آورد و گفت، «زمان آن به سر رسیده است و هیچ جایی در برنامه های ما ندارد». طبق اصل چهار، دولت به عنوان متولی انباشت سرمایه در ایران گماشته شد. در واقع، سرمایه داری دولتی بزرگترین انحصار سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران بوده است که نه تنها سایت انباشت وابسته به اقتصاد سرمایه داری جهانی بلکه تابع استانداردهای آن نیز بوده است.

مغزهایی که حتی نمی دانند بنیان گذار اقتصاد دولتی/نفتی کنونی، هری ترومن، رئیس جمهور آمریکا بود و به صرف این که در این طرح امپریالیستی، دولت طبقات استثمارگر بومی به عنوان متولی این سایت انباشت سرمایه برای اقتصاد جهانی گماشته شد، آن را «اقتصاد سوسیالیستی» می خوانند، و رادار مغزشان آنقدر محدود است که اوضاع بین المللی را که عامل تعیین کننده در شکل گیری این ساختار اقتصادی بود را نمی گیرند، چگونه می خواهند آن را «تغییر مسیر» بدهند؟

## معنای جذب سرمایه و تعامل با جهان

«جذب سرمایه» و «تعامل با جهان» یعنی ادغام هر چه بیشتر اقتصاد در بازار وسیع تری از اقتصاد جهانی سرمایه داری. نجات جمهوری اسلامی در گروی این اقدام است. اما طبق اوامر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و دیگر نهادهای سرمایه مالی امپریالیستی، برای این که اقتصاد ایران برای سرمایه خارجی «جذاب» باشد، باید «اصلاحات نئولیبرالی» را از سر بگذراند: درهای اقتصاد بیشتر از قبل به روی گردش آزاد سرمایه باز شود، مقررات کسب و کار شل تر شود، شرکت ها و صنایع تحت مدیریت دولت خصوصی شوند، بازار کار از هرگونه بند مقررات، آزاد شود و در زمینه درجه استثمار و استخدام کار مزدی محدودیت ها کنار زده شوند، خدمات پزشکی و آموزشی و خدمات شهری مانند فاضلاب و آب و برق و همچنین حامل های انرژی

گران شوند. دولت، در عرصه‌های اقتصادی مانند حمایت از سپرده‌های مردم در بانک‌های ورشکسته، دخالت نکند. البته تامین بودجه امور «امنیتی» مانند تامین ارتش و سپاه، دستگاه‌های امنیتی و زندان‌ها و جنگ‌های نیابتی در خاورمیانه و دستگاه گسترش جهل دینی بر عهده دولت خواهد ماند.

بیرحمانه ترین دروغ روحانی آن است که وعده می‌دهد، «فقر مطلق» را در ۴ سال از بین ببرد. در حالی که در نتیجه سیاست‌های نتولیرالی یا به اصطلاح «آزاد سازی اقتصادی» شکاف میان فقیر و غنی عریض تر از همیشه خواهد شد. بخش بزرگی از قشر متوسط به موقعیت تهی‌دستان امروز رانده شده و تهی‌دست‌ترین‌ها هرچه بیشتر محروم خواهند شد. کارگر فوق‌ارزان و کار تحت شرایط بسیار اسفناک بهداشتی و ایمنی و با دستمزد پایین، نیاز «بازار سرمایه» است. شرکت‌های خصوصی راحت تر از امروز دستمزدهای کارگران را «معوق» کرده و به عنوان یک منبع سرمایه انباشت خواهند کرد. دروغ بزرگ دیگر ایجاد اشتغال است. حتی با رونق اقتصادی، اشتغال مزدبگیران رسمی کاهش خواهد یافت. حتی با رونق اقتصادی، مشاغل جدید در بخش غیررسمی اقتصاد شکل خواهد گرفت. یعنی مشاغلی فاقد امنیت، بی حساب و کتاب، بی ثبات.

علاوه بر این، در جهانی که «مرکز» خود را از دست داده است (یعنی، هیچ یک از قدرت‌های امپریالیستی یا گروهی از آن‌ها دیرک و مرکز این نظام جهانی نیستند) و جنگ تجاری میان قدرت‌های بزرگ بیرحمانه‌تر از هر زمان در جریان است، «تعامل با جهان» به معنای آن است که از این گوشت قربانی (اقتصاد ایران) به هر یک از قدرت‌های تجاری بزرگ باید چیزی برسد. چین و اروپا و روسیه هنوز تحت عنوان «تحریم‌های آمریکا» از ایران باج خواهی می‌کنند و خواهند کرد. روسیه خواهان آن است که مهندسی خود را در جریان وصل کردن دریاچه خزر تبدیل به سرمایه کند و پروژه «جاده ابریشم» بر سر راه خود زمین سوخته برجای خواهد گذاشت. زیرا در جنگ تجاری جهانی کسب حداکثر سود به هر قیمتی، حرف اول را می‌زند.

این پیش‌بینی‌ها کاملاً درست‌اند چون کارکرد سرمایه‌داری این گونه است که برای برداشتن موانع مقابل پای انباشت سودآور سرمایه، تضادهای ذاتی آن را در سطحی بالاتر بازتولید می‌کند و پیامدهای آن روشن است. علاوه بر این، شواهد تجربی اعمال این سیاست‌ها و پیامدهای آن در همه کشورهای دیگر موجود است. اجرای همین سیاست‌ها، در قلب کشوری مانند آمریکا که ثروتمندترین کشور جهان است، یک «جهان سوم» ده‌ها میلیون نفری تولید کرد. شهرهای صنعتی مانند دیترویت را که بزرگترین شهر صنعتی جهان بود، تبدیل به بیابان برهوت کرد. اعمال این سیاست‌ها، اقتصاد کشاورزی بسیاری از کشورها را نابود کرد. حتی در اروپا، کمک‌های تامین اجتماعی از جمله حق بازنشستگی محدود شد و در یونان، بیمه‌های بازنشستگی کارگران و کارمندان نابود شد. بخش‌های استراتژیک اقتصاد یونان تحت سلطه سرمایه‌های آلمانی درآمد و بنادرش تحت مالکیت چین. همه این‌ها «دستاوردهای» نتولیرالیسم سرمایه‌داری است. «اقتصاد آزاد» نیازمند کارگران «منعطف» است. یعنی، کارگرانی که امنیت شغلی کمتری دارند. دقیقاً همان نقشی که کارگران مهاجر افغانستانی در ایران دارند. این پدیده، یک پدیده جهانی است. اقتصاد اروپا از چند میلیون کارگر ثبت‌نشده بهره می‌برد. یعنی، نیروی کار فرامی‌توانی غیرقانونی. بسیاری از رشته‌های تولیدی بدون دسترسی به این نوع کارگران بی‌ثبات کار و ارزان و بدون قرارداد، قادر به رقابت در بازار نیستند.

همه این‌ها به معنای آن نیست که ادامه همان الگوی اقتصاد سرمایه‌داری سابق، اقتصاد جمهوری اسلامی را از رکود در می‌آورد. خیر! تمام مساله این است که اقتصاد سرمایه‌داری چه با سیاست‌های کینزی یا فریدمنی، در نهایت یک نتیجه را و هر بار در سطحی بالاتر به بار می‌آورد. انباشت سودآور سرمایه، با موانع برخورد می‌کند و سیاست‌های مختلف برای رفع

تنگناهای انباشت سودآور آن ارایه می‌شود. این دینامیک را، مارکس در همان «سلول» سرمایه‌داری یعنی تولید و مبادله کالایی با روش علمی ماتریالیست دیالکتیکی کشف و در همان سه فصل اول کاپیتال با وضوح غیرقابل انکاری تشریح کرد. سرمایه فقط از طریق «نابود کردن» می‌تواند خود را برای یک دوره رونق جدید «بازسازی» کند. این دینامیک «ویرانی» و «بازسازی» با هرچه اجتماعی‌تر شدن تولید در مقیاس جهان و کنترل آن توسط عده هرچه کوچکتری از طبقه سرمایه‌دار، وحشیانه‌تر و مخرب‌تر می‌شود. سیاست‌های اقتصاددانان امپریالیستی، به این ضرورت جواب می‌دهند. جنگ‌های امپریالیستی اول و دوم هم به این ضرورت جواب دادند. این «نابود کردن» در مکتب فریدمن، از طریق وارد کردن شوک ناگهانی پیش می‌رود. این اقتصاددان امپریالیست و به غایت بیرحم ضد مردمی، به سیاستمداران رهنمود می‌داد که سیاست‌های «آزاد سازی اقتصادی» را نه به تدریج بلکه با ضربات شوک‌آور و با استفاده از بحران‌هایی مانند جنگ، سیل و زلزله، و به یک کلام، در شرایطی که اتفاقی بزرگتر می‌تواند وخامت این شوک اقتصادی را برای مردم کم‌رنگ جلوه دهد پیش ببرند. «به باور من، وظیفه اساسی ما این است که برای سیاست‌های اقتصادی موجود بدیل‌هایی بی‌روانیم و آن‌ها را حی و حاضر در دسترس نگاه داریم تا زمانی فرارسد که آنچه از نظر سیاسی تا کنون ناممکن بود به لحاظ سیاسی دیگر اجتناب‌ناپذیر شود». (فریدمن. سرمایه‌داری و آزادی) (۹)

رژیم اسلامی، این ضربه و شوک اقتصادی را دیر یا زود وارد خواهد کرد. حیات میلیون‌ها نفر به طور مستقیم تهدید خواهد شد و حیات اکثریت مردم و نسل آینده به طور غیرمستقیم. در این میان، البته ممکن است دیده کارگران قربانی «به طور کامل» پرداخت شود و اهالی خوزستان برای فرار از جهنم سوزان و ریزگردها و بی‌آبی در بیغوله‌های حاشیه‌های تهران ساکن شوند؛ عده بیشتری دستفروش کالاهای چینی شوند که در ازای فروش گاز و نفت به ایران وارد می‌شوند و اگر شانس بیآورند موتورسیکلتی بخرند تا شاید بتوانند قبل از سخته کردن در سن بیست سالگی، «دیجیکالا» را در گردش کالایی کیش و مات کنند یا در پرایدهای کاغذی مسافرکشی کنند. و برای شماری از قشر «متوسط» مجال کار در صنایع آی‌تی فراهم شود. و کشاورزی چه می‌شود؟! آیا نیروی انسانی و طبیعت سالمی برای این بخش از اقتصاد خواهد ماند؟

اگر قرار است از میلتون فریدمن چیزی یاد بگیریم، تدارک و آماده شدن و استفاده از هر فرصتی است: اما، برای تسریع اوضاع به سمت سرنگونی کلیت این نظام.

### مارکسیسم را برای درک جامعه و تغییر آن به کار ببریم

در جریان مسابقه انتخاباتی ریاست جمهوری، «مغزهای» اقتصادی روحانی علت رکود و تورم در اقتصاد را سیاست‌های «پوپولیستی» و «سوسیالیستی» احمدی نژاد قلمداد می‌کردند. در حالی که، همه انگل‌های جمهوری اسلامی (حتی امثال بابک زنجانی) واقعا بر پایه قوانین سرمایه‌داری بازی می‌کنند. هر جامعه‌ای دارای یک سیستم (نظام) است که بر پایه یک رشته قوانین عمل می‌کند. مانند بازی فوتبال که دارای قوانینی است و بدون آن قوانین، بازی فوتبال تبدیل به چیز دیگری می‌شود. تولید سرمایه‌داری هم قوانینی دارد.

**قانون اول:** در نظام سرمایه‌داری به هر چیز به صورت کالا (یعنی قابل مبادله) نگریسته می‌شود و هر کاری باید برای تولید سود انجام شود. حتی در تولید گندم هدف تولید نیاز غذایی مردم نیست. هدف، تولید سود است و اگر این هدف برآورده نشود، تولید گندم متوقف می‌شود. حتی اگر توقف تولید آن موجب گرسنگی و بی‌کاری میلیون‌ها نفر شود. برای درک ماهیت تولید و انباشت سرمایه‌داری، باید اولین حرکت آن را که «دگردیسی اولیه

به سرمایه» است و مارکس توضیح داده است، خوب درک کرد. باب آواکیان این نکته مارکس را به طور موجز و نافذی تشریح می‌کند. (۱۰)

نکته مهم حرف مارکس این است که در نظام سرمایه‌داری و در انطباق با دینامیک‌های سرمایه‌داری، هر کاری که در حیطه مشخص اقتصادی (که شالوده همه جوامع و تمام نظام‌ها را تشکیل می‌دهد) بخواهد انجام شود ثروت اجتماعی (پول، زمین، نیروی کار انسان و هر چیز دیگر) باید ابتدا به ساکن تبدیل به سرمایه شود. به عبارت دیگر، اگر قرار است مسکن تولید شود ملزومات تولید مسکن اول باید دینامیک‌های عمل کرد سرمایه را از سر بگذرانند یعنی منابع تخصیص یافته تبدیل به سرمایه شوند. منظور از «سرمایه» چیست؟ سرمایه اساساً یعنی: کنترل استفاده از نیروی کار (ظرفیت کار کردن) دیگران و بهره بردن از آن نیروی کار در تولید سود و انباشت خصوصی آن.

حال ربط این نکته مهم به «دولتی» و «خصوصی» بودن بنگاه‌های سرمایه‌داری چیست؟ گاهی اوقات فرآیند «دگرذیسی» توسط خود دولت انجام می‌شود. وزارتخانه‌های دولتی در راس این سرمایه‌دولتی قرار می‌گیرند. گاهی اوقات دولت «خصوصی‌سازی» می‌کند و به این «دگرذیسی» کمک می‌کند. مثلاً از طریق چراگاه‌ها و زمین‌های عمومی به کالای قابل خرید و فروش، ایجاد «مناطق آزاد تجاری»، فروش بنادر، فروش حق بهره‌برداری از معادن و غیره. «رقابتی کردن اقتصاد» یعنی این که دولت عرصه‌های مختلف اقتصادی را به روی مسابقه و رقابت سرمایه‌داران مختلف، اعم از داخلی و خارجی باز کند. مثلاً، صنعت نفت را به روی سرمایه‌گذاری انحصارات بزرگ نفتی باز کند.

تمام منابعی که در دسترس هست اول باید تبدیل به سرمایه، یعنی به توان کنترل ظرفیت‌های انسانی و بهره‌بردن از آن در تولید سود خصوصی و انباشت خصوصی، شود. به این می‌گویند **قانون ارزش و قرار گرفتن قانون ارزش در فرماندهی اقتصاد**.

**قانون دوم سرمایه‌داری:** تولید سرمایه‌داری، ذاتاً خصوصی است. «خصوصی» و «دولتی» معنی ندارد. زیرا این جامعه نیست که تولید را سازمان می‌دهد بلکه افراد یا گروهی از افراد هستند که آن را سازمان داده و محصول آن را تصاحب می‌کنند. این «گروه» می‌تواند، انحصارات عظیم بین‌المللی باشد یا دولت‌ها. بازم تصاحب خصوصی تولید اجتماعی است.

**قانون سوم سرمایه‌داری:** تولید سرمایه‌داری، ذاتاً رقابت‌جویانه است و با قانون «گسترش بیاب یا بمیر» پیش می‌رود. سرمایه مرتباً به واحدهای گوناگون سرمایه تقسیم می‌شود. هر واحد سرمایه باید برای خودش بجنگد. بنا براین هیچ توافقی بر سر تولید عقلانی و بدون هرج و مرج نمی‌تواند در میان آنان شکل بگیرد. حتی در شرایطی که دولت به عنوان سرمایه‌دار بزرگ در میدان است. هیچ توافقی بر سر ریشه کن کردن فقر یا حفظ محیط‌زیست نمی‌تواند در میان آنان صورت گیرد. هر واحد درگیر سود خود و حفظ و گسترش خود است. هر چه بر سر راهش باشد، چه انسان و چه طبیعت را لگدمال می‌کند و جلو می‌رود. هر واحد سرمایه عملیات تولیدی خود را کاملاً با محاسبه‌ی هزینه‌ها و کارایی پیش می‌برد. اما به هزینه‌ها و تاثیراتی که تولیدش بر محیط خارج می‌گذارد کاری ندارد. کمپانی‌های نفتی، آلودگی آب‌ها در نتیجه نشت نفت و صنایع خودروسازی گرمایش هوا در نتیجه استفاده مفرط از سوخت‌های فسیلی را جزیی از هزینه‌های تولیدی خود حساب نمی‌کنند. مرگ تدریجی میلیون انسان بی‌کار در زاغه‌ها و حلبی‌آبادها و مرگ و میر ۲۴ هزار کودک در روز عدم کارایی آن حساب نمی‌شود. تحت نظام سرمایه‌داری، رشد نیروهای مولده به شکل رشد فن‌آوری موجب نابودی عظیم مهم‌ترین نیروی مولده یعنی انسان می‌شود. این‌ها قوانین سرمایه‌داری است. در واقع سازمان تولید اجتماعی سرمایه‌داری تبدیل به سازمان اجتماعی آدم کشی شده است.

**قانون چهارم سرمایه‌داری:** دستور خامنه‌ای مبنی بر «جذب سرمایه

خارجی و نفوذ در بازار جهانی سرمایه» به ظاهر ابراز «بزرگی» است. اما در واقع درک این واقعیت است که جمهوری اسلامی باید تابع نیازها و ضرورت‌های قدرت‌های امپریالیستی که در راس نظام جهانی سرمایه‌داری نشسته‌اند باشد. زیرا امروز انباشت سرمایه در چارچوب سلطه امپریالیستی بر ملل جهان سوم و رقابت استراتژیک (جهانی و درازمدت) بین قدرت‌های امپریالیستی صورت می‌گیرد.

سرمایه‌داری بر روی گسل میان دو بخش جهان، انباشت سرمایه می‌کند: یک بخش شامل کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته امپریالیستی است و بخش دیگر شامل کشورهای سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین. این دو بخش جهان به «شمال» و «جنوب» معروف شده‌اند. بدون این شکاف و عریض تر شدن فزاینده آن، سرمایه‌داری قادر به انباشت سودآور نیست. پیامدهای این «رابطه تولیدی» آن است که کیفیت زندگی در «جنوب» صدها سال عقب تر از کیفیت زندگی در «شمال» است. این شکافی است که کارکرد نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری تولید کرده و می‌کند.

سیاست‌های فریدمنی یا کینزی برای باز کردن و تسهیل عملکرد این قوانین و رفع تناقضات آن‌ها هستند. این قوانین خود را همیشه اعمال می‌کنند و مصلحان و متخصصین اقتصادی خود را تولید می‌کنند. اینجا هم «دست نامرئی» کار می‌کند. حتی اگر یک جریان «چپ» و «کارگری» در راس این اقتصاد بنشینند تبدیل به انگل‌هایی مانند سران جمهوری اسلامی و دیگر کلان سرمایه‌داران می‌شود.

اقتصاد دانانی که خود را مارکسیست می‌دانند باید بتوانند به طور زنده و علمی به مردم ماهیت و ذات کارکرد و دینامیک‌ها و تضادهای سرمایه‌داری را توضیح دهند و متأسفانه امروزه بسیاری از مترجمین و شارحین اقتصاد که خود را مارکسیست می‌دانند، آگاهانه میان سرمایه‌داری به طور کل و نئولیبرالیسم فاصله گذاشته و خود به ورطه این باور غلط می‌افتند که گویی مشکل و معضل فقط شکل نئولیبرالیستی سرمایه‌داری است و در عمل به جای تأکید بر انقلاب کمونیستی به منظور نابودی هر شکلی از روابط و دولت سرمایه‌داری، به تجویز راه‌حل‌های رفرمیستی و ترجیح اشکال کینزی یا سوسیال‌دمکرات سرمایه‌داری بر نسخه‌های میلتن فریدمنی و نئولیبرالی مشغولند.

در مقابل اقتصاد سرمایه‌داری باید از بدیل سوسیالیستی و اقتصاد سوسیالیستی دفاع کرد و آن را برای توده‌های مردم تشریح کرد. اقتصاد سوسیالیستی، سرمایه‌داری دولتی و سیستم عادلانه‌تر توزیع اجتماعی نیست. اقتصاد سوسیالیستی سرنگون کردن قانون ارزش از فرماندهی اقتصاد جامعه و قرار دادن سیاست و برنامه‌ریزی سوسیالیستی در فرماندهی اقتصاد است. هدف این سیاست و برنامه‌ریزی، رفع نیازهای مردم و پیشروی انقلاب در جامعه و در سطح جهانی است. اقتصاد سوسیالیستی به هدف استراتژیک انقلاب و دولت سوسیالیستی یعنی نابودی چهار کلیت (کلیه تبعیض‌های اجتماعی، کلیه روابط تولیدی تبعیض آمیز، کلیه نهادها و روابط اجتماعی تبعیض آمیز؛ کلیه تفکرات و اندیشه‌های ارتجاعی) و پیشروی انقلاب در جهان باید خدمت کند.

ادعانامه طبقه کارگر و کمونیست‌ها علیه همه این جناح‌ها و نظامشان است، نه علیه این جناح یا آن جناح، این سیاست و آن سیاست دوره‌ای. ادعانامه ما علیه روابط تولیدی سرمایه‌داری و دولت طبقاتی آن در ایران و رژیم حاکم در این دولت است. و باید همین ادعانامه را بی‌کم و کاست تبدیل به ادعانامه توده‌های مردم کنیم. پس می‌توان و باید «نئولیبرالیسم» و جنایت‌هایش را افشا کرد. اما نئولیبرالیسم، نئولیبرالیسم سرمایه‌داری است و نمی‌توان آن را از سرچشمه‌اش جدا کرد. حتی در راه انداختن مبارزه ضد سیاست‌های فقر و محرومیتی که به بار خواهد آورد، این مبارزات را باید با آگاهی در مورد کلیت این سیستم و روابط تولیدی



حاکم اشباع کرد و توده‌ها را به سرنگونی انقلابی کلیت آن مصمم کرد. این کاری است که هر لحظه باید انجام شود و موقوف کردن آن به «زمانی دیگر» هرگز جایز نیست.

در ایران، ضرورت اولیه دست یافتن به این هدف سرنگونی نظام جمهوری اسلامی است که حافظ و نگهبان و تامین‌کننده سلطه نظام سرمایه‌داری در ایران و وابستگی آن به نظام سرمایه‌داری جهانی است و این نظام طبقاتی را با استفاده از تاریخ‌اندیشی دینی تحکیم و اعمال می‌کند.

بر اساس سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار دولت سوسیالیستی (دولت دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا) قطع‌بندناف اقتصاد ایران با نظام سرمایه‌داری جهانی بخشی لاینفک از محتوای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی است. اقتصاد نفتی یک مبادله کالایی ساده نیست، بلکه یک رابطه تولیدی با سرمایه‌داری بین‌المللی است که کل اقتصاد را تحت تاثیر قرار داده و موجب رشد و باز تولید یک اقتصاد معوج، عقب‌مانده و نابودکننده منابع زیست و حیات مردم می‌شود. بدون قطع رابطه نفتی با نظام سرمایه‌داری جهانی شکل‌گیری یک اقتصاد سوسیالیستی در ایران غیرممکن خواهد بود. در صورت حفظ رابطه نفتی با نظام جهانی، هرگونه تخطی از قوانین پایه‌ای تولید سرمایه‌داری (یعنی سود در فرماندهی، رقابت سرمایه‌های گوناگون، تحمیل تقسیم کار پایه‌ای جهان میان کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه) فروپاشی اقتصادی را به همراه خواهد آورد. در عصر کنونی، دو اقتصاد بیشتر نمی‌توان داشت: اقتصاد سرمایه‌داری در ارتباط تنگاتنگ با نظام جهانی سرمایه‌داری با تمام پیامدهای آن یا اقتصاد سوسیالیستی که در چارچوب‌های کاملاً متفاوت از چارچوب اقتصاد جهانی و در گسست با آن شکل می‌گیرد.

## کارزاری آگاه‌گرانه در دفاع از کمونیسم و انقلاب‌های سوسیالیستی

تحریف‌های مدافعین و سخنگویان نظام سرمایه‌داری در ایران (اعم از اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها) علیه سوسیالیسم و کمونیسم را نباید بی‌پاسخ گذاشت. هدف این تحریف، دفن کارنامه انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم است که علی‌رغم عمر کوتاه‌شان، راه‌رهایی بشریت از نظام سرمایه‌داری را نشان دادند. دولت‌های سوسیالیستی شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) در زمینه ضربه زدن به نظام استثمار و رها کردن یک چهارم جمعیت کره زمین از فقر، محرومیت، ستم و استثمار کاری کردند که هرگز به مخیله مدافعین و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری نمی‌رسد. این تحریفات امروزه، بخشی از تداوم ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری و مشروع خواندن نظام و دولت‌های سرمایه‌داری در سراسر جهان هستند و باید کارزاری علیه این تحریف‌ها و برای تبدیل تجربه درخشان دولت‌های سوسیالیستی به آگاهی میلیون‌ها نفر از مردم به راه انداخت. سند پایه‌ای برای این کارزار، کتاب تاریخ واقعی کمونیسم به قلم ریموند لوتا است که به زبان فارسی ترجمه شده و در کتابخانه و بسایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) (cpimlm.com) در دسترس عموم قرار دارد.

در مقابل لاف و گزاف‌های «اقتصاددانان» راست و «مغزهای اقتصادی» دولت استثمارگران اسلامی باید تنها تئوری علمی اقتصاد یعنی اقتصاد سیاسی مارکسیستی را ترویج کرد. درک کارکرد و دینامیک‌های ویرانگر اقتصاد سرمایه‌داری فقط و فقط از عهده یک علم بر می‌آید و آنهم علم اقتصاد سیاسی مارکسیستی است. از بنیان‌گذاری اقتصاد سیاسی مارکسیستی توسط مارکس و انتشار کتاب «سرمایه» ۱۵۰ سال می‌گذرد. اقتصاد سیاسی مارکسیستی، دقیقاً به علت آن که علم است و با واقعیت و بازتاب واقعیت سر و کار دارد، در سطح «سرمایه» مارکس باقی نماند. این علم تکامل یافت تا

بتواند تغییراتی که در نظام سرمایه‌داری رخ داده است را بازتاب دهد و آن را تئوریزه کند. بنا بر این ولادمیر لنین، آخرین مرحله سرمایه‌داری یعنی «امپریالیسم» را تحلیل کرد و نشان داد با جهش سرمایه‌داری به یک نظام فراگیر جهانی و شکل‌گیری سرمایه‌داری مالی و انحصاراتی که بر فرآیند انباشت در جهان سلطه دارند و ادغام جهان در یک فرآیند واحد، دینامیک‌ها و کارکردهای سرمایه‌داری، تغییرات مهمی کرده است. حاصل تلاش لنین، اثر تاریخی‌اش امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری بود.

امروز ریموند لوتا (۱۱) بر اساس کار مارکس و لنین، و بر مبنای تزه‌های سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان (۱۲)، اقتصاد سیاسی مارکسیستی را به درک پیچیده‌تر و دیالکتیکی تری از دینامیک‌های سرمایه در سطح جهان رسانده است. بدون درک آثار اقتصاد سیاسی تدوین شده توسط لوتا، نمی‌توان درک کرد که نظام سرمایه‌داری جهانی در سطح جهانی و در سطح کشورهایمانند ایران چگونه کار می‌کند. امروزه در آموختن و آموزش دادن علم اقتصاد سیاسی، هرگز نباید به بنیان‌های ضروری و بسیار مهم آن مانند «سرمایه» مارکس و «امپریالیسم» لنین اکتفا کرد، بلکه مانند هر علم دیگر باید آن را در عالیترین سطح تکاملی‌اش آموخت و آموزش داد. در جنگ فکری با بورژوازی و در مبارزه طبقاتی در عرصه فکری به عرصه اقتصاد سیاسی نباید کم بها داد.

## پی‌نوشت‌ها:

(۱) صنعت و توسعه. اردیبهشت ۹۶  
(۲) چهره‌های شاخص این تیم، مسعود نیلی و موسی غنی نژاد و محمد بهکیش هستند. ارگان اقتصادی‌شان، هفته‌نامه «تجارت فردا» است و مهرنامه ارگان سیاسی/فلسفی‌شان است. چند تن از وزرا نیز بخشی هفته‌نامه «تجارت» هستند. شورای سیاست‌گذاری این هفته‌نامه اقتصادی: مسعود کرباسیان و عباس آخوندی (وزرای فعلی)، محمد نهبان‌دیان (معاون اقتصادی دولت یازدهم روحانی)، یحیی آل اسحاق. محمد بهکیش. موسی غنی نژاد و مسعود نیلی و فرهاد نیلی ...

(۳) در گفتگویی با آریین طباطبایی، مدیر گروه و استاد مطالعات امنیتی دانشگاه جرج تاون. مجله تجارت فردا توضیح داده است که وی، دختر سیدجواد طباطبایی است. (شاهراه کاهش درگیری ایران و آمریکا-هفته‌نامه تجارت فردا شماره ۷، ۲۳۱ مرداد ۹۶)

(۴) در دولت یازدهم (۹۲-۹۶)، وی رئیس موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی شد که به «مجلس نیاوران» معروف است و اعضای آن را «اتاق فکر دولت در حوزه توسعه اقتصاد» می‌خوانند.

(۵) جالب این جاست که آقای عالیخانی که فارغ‌التحصیل فرانسه بود، اول ساواکی شد و بعد وزیر اقتصاد. دقیقاً مانند اکثر وزرای روحانی که «صالتا امنیتی» هستند.

(۶) تجارت فردا. شماره ۲۳۳. ۲۱ مرداد

(۷) (این طرح ادامه «طرح مارشال» بود. هدف این طرح کمک به کشورهای تحت‌سلطه‌ای بود که تحت خطر نفوذ شوروی قرار داشتند. با این طرح، ایران و برخی کشورهای جهان سوم از کمک‌های فنی و اقتصادی آمریکا بهره‌مند شدند.)

(۸) انباشت سرمایه: تولید ارزش اضافه (منبع سود) بر پایه استثمار کار مزدی؛ و سرمایه‌گذاری و باز سرمایه‌گذاری سود توسط سرمایه‌های رقیب بر پایه‌ای بسط‌یابنده، ارزان‌کننده هزینه‌ها، و به لحاظ فن‌آوری و تولیدی پیشرفته‌تر. همانطور که مارکس گفت این فرآیند انباشت ثروت در یک قطب و انباشت فلاکت و رنج در قطب دیگر است.

(۹) نقل شده در «دکترین شوک» نوشته ناومی کلاین. ص ۲۲/ ترجمه مهرداد شهبانی و نبوی. انتشارات کتاب آماه

(۱۰) باب آواکیان، «دگردیسی اولیه به سرمایه» و پایان دادن به سرمایه‌داری، نشریه انقلاب شماره ۲۶۵، ۸ آوریل ۲۰۱۳

(۱۱) ریموندلوتا، اقتصاددان کمونیست انقلابی و از سخنگویان «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» (۱۲) باب آواکیان، صدر کمونیست انقلابی آمریکا و تدوینگر سنتز نوین کمونیسم است. برای اطلاع بیشتر از نظرات آواکیان و سنتز نوین به آثار ترجمه شده از وی در سایت حزب ما و سایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا revcom.us

# «بورژوازی در حجاز» جهانی‌سازی سرمایه‌داری و سیره نبوی!

رکسانا خرم نژاد

۲۵ مرداد ۱۳۹۶ برای نشریه حقیقت



ایستاده از راست: محمد طبیبیان، موسی غنی نژاد و مسعود نیلی و پایین میلتون فریدمن بر اساس عکسی از خوننای نظامی کودتای ۱۹۷۳ شیلی.

اگر می‌خواهید بنیان‌گذار «بازار آزاد سرمایه‌داری» را بشناسید و «نسبت آموزه‌های نخستین اسلامی و اقتصاد بازار» را بفهمید حتماً به نوشته‌های محفل «نخبگان» اقتصادی حامی حسن روحانی، به ریاست موسی غنی نژاد، رجوع کنید.

یکی از این نوشته‌ها، با عنوان «بورژوازی در حجاز» (۱) به قلم محمد ماشین‌چیان در مجله سیاست نامه (خرداد-تیر ۹۵) منتشر شده است. نویسنده می‌گوید هدف این مقاله معرفی کتاب «صدر اسلام و زایش سرمایه‌داری» (۲) (به قلم، بندیکت کالر) است.

محمد ماشین‌چیان ادعا می‌کند، محمد یک سرمایه‌دار رادیکال و اورجینال بود. او برای اثبات نظرش، از کتاب مذکور شاهد می‌آورد که پیامبر اسلام را باید «بنیان‌گذار اقتصاد بازار» دانست و «با ظهور پیامبر اسلام در قامت یک واضع دین، واعظ اخلاق و مصلح اجتماعی بود که داد و ستد بازاری سودانگیزه نزد عامه مردم شایسته منزلت و احترام اجتماعی شد». وی در ادامه تأکید می‌کند که همین سنت‌های «سرمایه‌داری رادیکال» به جهان بینی او شکل داده بود. یعنی اسلام زاده سرمایه‌داری رادیکال و واضع و واعظ آن است.

ماشین‌چیان از «سیاست‌گذاری مالیاتی پیامبر» شاهد می‌آورد تا بگوید محمد کاملاً ضد مالیات بستن به بازاریان بود و از کالر نقل می‌کند که، «این سیاست مالیاتی تدبیر رسول خدا برای ایجاد رقابت مالیاتی» میان مدینه و مکه بود. زیرا محمد این استراتژی را داشت که تجارت را به سوی مدینه بکشد.

ماشین‌چیان تأکید می‌کند «در مدینه‌النبی علاوه بر این که نرخ مالیات بر درآمد شرکت‌ها صفر است، نرخ تعرفه گمرکی هم بالکل صفر است. در سیاست اقتصادی رسول خدا تفاوتی بین تولید داخلی و تولید خارجی نیست. کاروان‌های تجاری که کالای وارداتی وارد اقتصاد مدینه می‌کردند، هیچ تعرفه‌ای پرداخت نمی‌کردند، در حالی که اخذ تعرفه از واردات در حکومت‌های دیگر آن روز جهان سیاسی مرسوم بود.» (۳)

لازم نیست نابغه باشید تا بفهمید، هدف ماشین‌چیان و امثال او از این نظریه‌بافی‌ها ارایه تفسیر دینی/اسلامی از قواعد بازار سرمایه‌داری است. می‌خواهد بگوید پیامبر اسلام مخالف قیمت‌گذاری دولتی بود و اگر امروز حضور داشت، حتماً طرفدار حذف یارانه‌ها و طرفدار تقویت بردگی مدرن و دلبخواهی کردن دستمزد کارگر، شناور کردن ارز و باز گذاشتن دست بانک‌داران و بورس‌بازان و متجاوزین به محیط زیست و غیره بود. از قضا، درست می‌گوید. تجربه ۳۸ سال حکومت پیامبر اسلام در ایران، ثابت کرده است که اسلام، نقش مثال‌زدنی در اعمال بدترین نوع بردگی مدرن دارد. اما آن چه جالب توجه است استعداد خارق‌العاده این نویسنده

و مرشدان محفل اقتصادی تحت ریاست موسی غنی نژاد در «ارتقای» روش ابزارگرایی نظری تا حد کلاهبرداری نظری است.

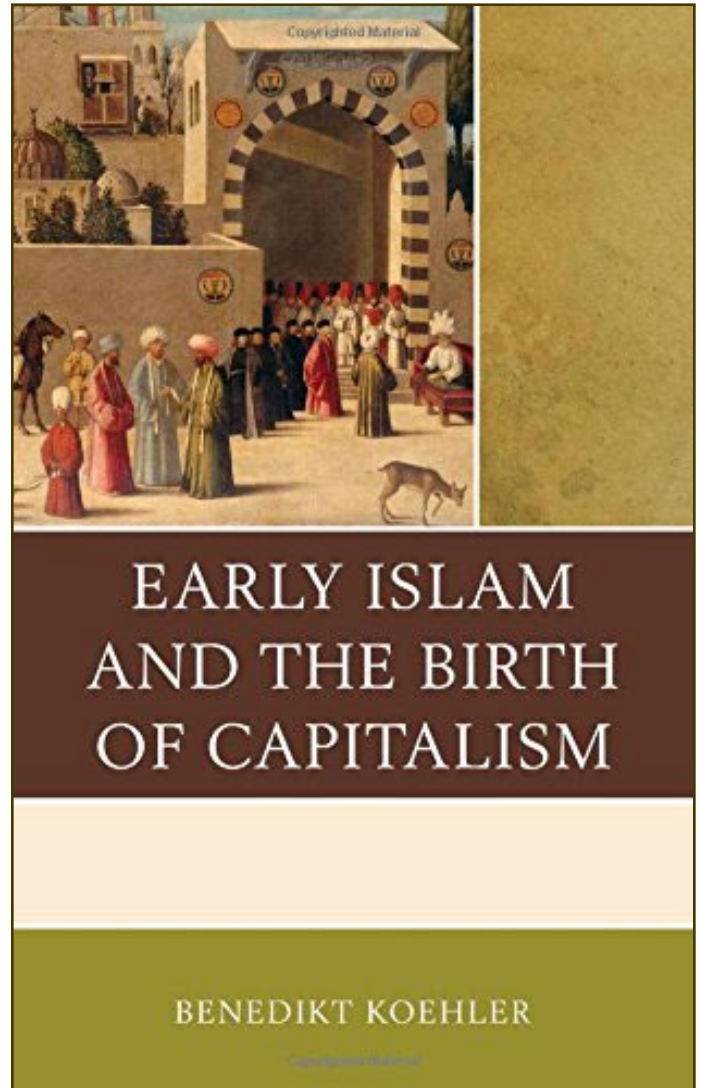
آقای نویسنده می‌گوید پیامبر معتقد بود که قیمت‌ها هم دست خدا است! سپس دست به سنتز تئوریک «عمیقی» زده و می‌نویسد: «تعبیر «دست خدای» پیامبر هم ارز «دست نامرئی» آدم اسمیت است!»

این فقط بخشی از داستان است. بخش مهم‌تر ماجرا آنجا است که او می‌گوید، پیامبر اسلام بر خلاف این که در عرصه اصلاحات اقتصادی «رادیکال» بود اما در عرصه اصلاحات اجتماعی، «محافظه‌کار» بود.

ماشین‌چیان از قول کالر می‌نویسد: «پیامبر اسلام یک کاپیتالیست رادیکال است و مطلقاً هیچ اثری از محافظه‌کاری، اعتدال و مصلحت‌سنجی و سازشکاری در رویکرد ایشان نیست» اما «پیامبر اسلام عموماً در اصلاحات اجتماعی‌اش رادیکال نبود؛ به این معنا که او غالباً عرف‌های موجود زمان و مکان خود را ملغاً نمی‌کرد بلکه با رویکردی که من شاید بتوانم آن را محافظه‌کاری و انقلاب پرهیزی ادموند برکی و فردریش هایکی توصیف کرد، عرف‌های جاافتاده‌ی زمانه را با تبصره زدن و با تغییرات جزئی اما معنادار بهبود می‌بخشید، مثل برخوردی که ایشان با برده‌داری داشت» (همانجا)

کیست که با خواندن این سطور نفهمد منظور از «تبصره زدن» به برده‌داری» همانا در ایران جمهوری اسلامی تبصره زدن به بردگی و فرودستی زنان و میلیون‌ها کارگر و انسان زحمتکش و ممنوعیت تفکر علمی و هنر خلاق و آوانگارد و رو به آینده است.

می‌توان به این نظریه‌پردازی ابزارگرایی خندید اما این آقایان نظریه‌پردازان اقتصادی/اجتماعی جمهوری اسلامی به ویژه کابینه ائتلافی دولت دوازدهم هستند. این نظریه‌ها، راهنمای عمل و سیاست‌گذاری بوروکرات‌ها و ژنرال‌هایی است که امروز در صدر امور نشسته‌اند. آن روی سکه گلوبالیزاسیون شدیدتر و افسارگسیخته‌تر، دادن امتیازهای بزرگ به



جلد کتاب «صدر اسلام و زایش سرمایه‌داری» به قلم بندیکت کُلر

سنت‌های ارتجاعی و روابط اجتماعی و افکار پوسیده در جامعه است که بیش از همه زنان را آماج قرار می‌دهد. این نیز امر جدیدی نیست و از سیاست‌های گریزناپذیر رژیم جمهوری اسلامی از بدو تاسیس آن بوده است.

از ورای این نظریه‌پردازی‌ها، اما یک حقیقت عریان می‌شود: میان اسلام‌گرایی و آموزه‌های اجتماعی منسوخ آن با سرمایه‌داری به طور کل و به ویژه، سرمایه‌داری در افسارگسیخته‌ترین صورت آن، مانعی وجود ندارد.

موسی غنی نژاد هم در همان شماره از مجلهٔ سیاست نامه، در راستای اثبات این که پیامبر اسلام یک کاپیتالیست رادیکال بود، گفتگویی کرده است با عنوان «اسلام فراتر از سوسیالیسم و لیبرالیسم» در بارهٔ «سیرهٔ نبوی و اقتصاد مدرن».

یکی دیگر از اضلاع نظریه‌پردازی نئولیبرال‌های ایران، به قول خودشان «سوسیالیسم زدایی» از فقه شیعه است. در این راستا، آثار و آرای ملایانی که فقه شیعی را تدوین کرده و تبدیل به زیربنای جمهوری اسلامی کردند، نقد می‌کنند. مثلاً مرتضی مطهری و بهشتی و غیره. و «ثابت» می‌کنند آن‌ها تحت تاثیر «سوسیالیسم» بوده‌اند! منظورشان از «سوسیالیستی» بودن آرای آنان، برنامه‌ریزی‌های اقتصادی دولتی و قیمت‌گذاری و سوبسیدهای دولتی برای برخی اقلام و این نوع سیاست‌های مالی است.

مبلغین و ایدئولوگ‌های نئولیبرال خواهان تغییرات جدی در الگوی ۳۸ سال گذشته سرمایه‌داری در ایران هستند و معتقدند این سرمایه‌داری به اندازه کافی وارد فاز «گلوبالیزاسیون» نشده و سیاست‌های نئولیبرالی سرمایه‌داری جهانی را به کار نبسته است و می‌خواهند، الگوی اقتصادی جدید را از طریق این نظریه‌بافی‌ها برای فقهای قم و به ویژه شخص خامنه‌ای مقبول کنند.

جالب است که هیچ یک از مراجع امام‌پرست و خود «رهبر» در مقابل این مدعی که «محمد یک کاپیتالیست رادیکال» بوده است اعتراضی نکرده‌اند. در حالی که خمینی با صراحت گفته و نوشته بود که اسلام «هم ضد سرمایه‌داری است و هم ضد سوسیالیسم». (۴) البته هم ماشین‌چیان، غنی نژاد، بندیکت کُلر مزخرف می‌گویند و هم خمینی. به همین علت ساده که در زمان محمد نه سرمایه‌داری موجود بود و نه سوسیالیسم که پیامبر اسلام طرفدار یا ضد آن‌ها باشد. اما به گواه تاریخ اسلام و «کتاب آسمانی» اش می‌دانیم که محمد و احکام دینی‌اش کم‌ترین ناسازگاری با برده‌داری نداشتند. فقط امروز در عصر سرمایه‌داری (یا به قول کارل مارکس در عصر «بردگی مدرن») ادامه دهندگان آن «سنت پیامبری» در جمهوری اسلامی می‌خواهند نظم سرمایه‌داری را با مقتضیات ایدئولوژی اسلام‌گرای خود، به روز کنند.

### پی‌نوشت‌ها:

(۱) محمد ماشین‌چیان. سیاست نامه خرداد- تیر ۹۵

(۲) بندیکت کُلر، «صدر اسلام و زایش سرمایه‌داری»؛ بانک دار بریتانیایی و مشاور سلطنت بریتانیا.

3) <https://bourgeois.ir>

(۴) «انبیا ضد سرمایه‌داری بودند» (صحیفه خمینی جلد ۴ ص ۵۱)

### نشانی‌های ما

<http://cpimlm.com/>

[cpimlm@gmail.com](mailto:cpimlm@gmail.com)

[haghighat@sarbedaran.com](mailto:haghighat@sarbedaran.com)

<https://www.facebook.com/cpimlm1380>

برای دریافت هفتگی سرویس خبری جهانی برای فتح (به زبان انگلیسی) به آدرس زیر رجوع کنید

<http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService>

برای مکاتبه با سرویس خبری جهانی برای فتح، فرستادن اخبار و مقالات خود با آدرس زیر مکاتبه کنید

[aworldtowinns@yahoo.co.uk](mailto:aworldtowinns@yahoo.co.uk)



# بشریت نیاز به انقلاب و کمونیسم نوین دارد



از زن و سیاست‌های تخریبی محیط‌زیست سوخت‌گیری می‌کند. این چرخش به راست قانون‌گذاران، راه را برای حرکت‌های فاشیستی و نیز امکان روی کار آمدن رژیم‌های فاشیستی در کشورهای اروپایی آسان می‌کند.

در آمریکا مبارزه‌ای جهت سرنگونی رژیم ترامپ/پنس در جریان است که حمایت فعالانه از آن یک وظیفه فوری است. زمان اندکی تا استقرار کامل قدرت این رژیم باقی است. این مبارزه همراه با مبارزه علیه چرخش به راست در اروپا بخشی از یک مبارزه سراسری برای رهایی از سرمایه‌داری و امپریالیسم یکبار برای همیشه است.

وجه مشخصه اجلاس سران جی بیست امسال، تشدید رقابت میان امپریالیست‌ها است. ترامپ کاملاً روشن کرده است که تمایل دارد تا هر آنچه لازم است انجام دهد تا سلطه جهانی امپریالیسم آمریکا را احیا کند. اما به دیگر امپریالیست‌ها نمی‌توان اجازه داد که از چهره زشت رژیم ترامپ برای مخفی کردن ماهیت پلید خود استفاده کنند. آنگلا مرکل سعی می‌کند خود را به عنوان «رهبر جهان دمکراتیک» معرفی کند. مشارکت او با امانوئل ماکرون تازه منتخب به عنوان «همگرایی بشریت و دمکراسی» در تقابل با دونالد ترامپ شرور و عقب مانده اعلام می‌شود. اما هنگامی که نمایندگان سیاسی اروپا در مورد این صحبت می‌کنند که باید «مسئولیت بیشتری» در دنیا به عهده بگیرند، منظورشان این است که آلمان، فرانسه و بقیه اروپا باید جاه‌طلبی‌های امپریالیستی‌شان را بی‌رحمانه‌تر دنبال کنند که این شامل به راه انداختن جنگ هم می‌شود. اگرچه تفاوت‌های واقعی بین امپریالیست‌ها بر سر این است که چگونه سیستم خود را تقویت کنند، اما آن‌ها تفاوت‌های بین مرتجعین است.

مقیاس بیشتری استثمار کنند. رقابت‌های شدید همیشگی بین سرمایه‌دارها، آن‌ها را به جلو پیش می‌راند تا از خشن‌ترین اشکال ستم و استثمار استفاده کنند تا این شیوه تولید و قوانین آن را تقویت کنند.

جی-بیست، سخت‌گیری شدیدی‌تری را علیه «نامطلوب‌ها» در اروپا پیش خواهد برد. در همان حالی که به مداخلات نظامی خونین در خاورمیانه و نقاط دیگر دست می‌زند که میلیون‌ها نفر را از خانه‌های‌شان آواره می‌کند، مرزها را سخت‌تر می‌بندد و با خشونت پناهجویان مستاصل را بیرون می‌کند. سران اجلاس جی بیست، از اساس نماینده لایه‌های پوسیده سرمایه‌داری امپریالیستی غربی است که می‌باید مدت‌ها قبل به تاریخ پیوسته باشد. امپریالیست‌های غربی در عین حال که با دیگر اقشار اجتماعی تاریخا پوسیده که توسط بنیادگرایان اسلامی نمایندگی می‌شوند نزاع دارند، همزمان تقویت‌کننده آن‌ها هم هستند. و این دینامیک (نزاع و تقویت همزمان دو پوسیده) است که گرایش‌های ارتجاعی را در بخش‌های بزرگی از جهان تقویت می‌کند. امپریالیست‌ها از این موضوع استفاده می‌کنند که خود را به عنوان مشعل‌داران روشنگری موجه جلوه دهند. این مساله تشخیص دوست و دشمن واقعی را برای مردم سخت‌تر می‌کند. تمام این‌ها بر این نیاز عاجل تأکیدی می‌گذارند که بشر باید این سیستم را در هم بشکند و از آن فراتر رود.

ظهور رژیم فاشیست ترامپ/پنس به عنوان رئیس‌قدرتمندترین کشور امپریالیست، تأثیرات ناگواری برای همه مردم در هر کجا دارد. همان تضادهای عمیقی که منجر به استقرار رژیم ترامپ در آمریکا شد در اروپا نیز عمل می‌کند که از نژاد پرستی، بیگانه‌هراسی، نفرت

اجلاس سران جی بیست، قدرتمندترین کشورهای امپریالیست جهان را در کنار مرتجعینی چون اردوغان ترکیه و مودی هندوستان گرد هم می‌آورد. با آمدن ترامپ یعنی رهبر رژیم فاشیست تازه مستقر شده آمریکا، این گردهمایی اهمیت بیشتری می‌یابد. واضح است که اوضاع عادی نیست. وظیفه عاجل این است که این مبارزه را شدت داد و بر شکاف‌هایی انگشت گذاشت که در ساختمان نظم جهان سرمایه‌داری ظاهر می‌شود تا در نهایت بر این سیستم، خط پایانی گذاشت.

برگزار کنندگان اجلاس سران ادعا می‌کنند که جی-بیست برای خود این وظیفه را تعیین کرده که «جهانی‌سازی رابه شکلی درآورد که به نفع همگان باشد». برای بیشتر مردم اینجا و سراسر جهان، این تنها شوخی زنده‌ای است. سرمایه‌داری تنها می‌تواند از طریق خرد کردن اکثریت به نفع تعدادی محدود شکوفا شود. این واقعیت تلخ حتی در بیشتر کشورهای «پیشرفته» دمکراتیک هم صادق است اما زمانی که به کل دنیا تعمیم می‌یابد حتی بیشتر صادق است. واقعیت این است که تا زمانی که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی وجود دارد، عده‌ای انگشت شمار از کشورهای ثروتمند به سلطه بی‌رحمانه و استثمار سخت بر اکثریت مردم و ملت‌ها در این سیاره ادامه خواهند داد. این یک اعلام جرم جدی علیه طبیعت ضدبشری و جنایت‌کارانه این سیستم است که در جهانی که می‌توان در آن، نیازهای ابتدایی بشر را پاسخگو بود، زجر، رنج و جهل در کمین گستره وسیعی از بشریت است.

حتی اگر این قانون‌گذاران خواست دیگری می‌داشتند، زیربنای کارکرد شیوه تولید سرمایه‌داری-امپریالیستی، آن‌ها را مجبور می‌کرد که مردم و این سیاره را حتی با



ریشه کن کنیم... چگونه بتوانیم اقتصادی ایجاد کنیم که با توجه به الباقی طبیعت قابل دوام است و چگونه می توانیم جامعه ای بسازیم که نقطه شروع آن «کشور من» نیست بلکه منافع بشریت است.

ما نمی توانیم سال از پی سال، به دورنمای این تظاهرات علیه حاکمان یکسان به روش هایی یکسان، راضی باشیم. چرا که بشریت و این سیاره تاب تحمل آن را ندارند! باید با چیزی مواجه شویم که بشریت نیاز دارد تا از طریق آن این سیستم را دور بیندازد. مردمی که می دانند که جهان موجود، غیرقابل تحمل است نه تنها مسئولیت جدی برای پا پیش گذاشتن و تداوم مقاومتشان دارند بلکه همچنین مسئولیت جستجو و آزمودن این پیشرفته ترین درک علمی را دارند که چگونه این دنیا می تواند و باید از طریق یک انقلاب دگرگون شود. ما به یک انقلاب تام و تمام نیاز داریم و سنتز نوین کمونیسم آن را ممکن ساخته است.

گروه مانیفست کمونیست انقلابی (آر.سی.ام.جی)

۲۸ ژوئن ۲۰۱۷

با طرفداران آر.سی.ام.جی. در آلمان از طریق ایمیل زیر تماس بگیرید:

rcmanifestogroup@gmail.com

دیگر آن را یک رؤیای غیر ممکن بدانند. رهبر انقلابی امریکا باب آواکیان تاکید می کند که «همه جا مردم علیه حکومت ها بلند می شوند اما محاصره می شوند، مایوس می شوند و به بخشش ستگران جنایت کار واگذار می شوند یا به راه های اشتباهی رهنمون می شوند که غالباً با خشونت سبانه و زنجیرهای بردگی سنت تقویت شده است. همه جا مردم نیاز به راه برون رفت از شرایط استیصال شان را دارند اما سرچشمه زجر خود و راه برون رفت از تباهی را نمی بینند».

با این وجود چشم انداز و رویکردی علمی برای فرا رفتن از جهان استثمار و ستم، نکبت، فقر، تعصب، پدرسالاری و ائتلاف بشریت موجود است. و آن کمونیسم نوین است یعنی تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم که توسط باب آواکیان بسط داده شده است. این آزادی و گشایشی بزرگ برای بشریت است. روشی علمی است برای فهم مشکلات عظیمی که هفت میلیارد نفر در این کره با آن رو به رو هستند. سنتز نوین کمونیسم، جهت گیری جامع استراتژیکی را برای ساخت جنبشی برای یک انقلاب واقعی فراهم می کند که می تواند واقعا در مقابل ماشین عظیم مرگ و نابودی این سیستم پیروز شود. سنتز نوین کمونیسم خطوط راهنمایی را فراهم می کند از اینکه چگونه می توانیم جامعه ای بسازیم که نیازهای ابتدایی مردم را برآورده کند و در عین حال دورنمای جدیدی برای جوش و خروش و خلاقیت روشنفکری و فرهنگی باز کند. چطور واقعا بتوانیم پدرسالاری و نژادپرستی را در ارزش ها و تفکر مردم

در همان حالی که ترامپ برای ساخت یک دیوار در مرز آمریکا و مکزیک فراخوان می دهد، «استحکامات اروپا» مسئول مرگ سالانه هزاران مهاجر است. اروپای امپریالیست به منظور بیرون نگه داشتن مردم فقیر و رنج دیده، از ساخت کمپ های مهاجرتی چنان اسفناکی در شمال آفریقا حمایت می کند که حتی دیپلمات های آلمانی آن ها را با «اردوگاه های اجباری کار نازی ها» مقایسه می کنند.

در مواجهه با ظهور یک دشمن ظاهراً شکست ناپذیر، گرایشی جدی موجود است که «سیاست هر آنچه ممکن است» را پذیرفت و فقط به جستجوی راه هایی تن داد که ضربات سهمگین سیستم را اندکی نرم تر کند و از تغییر بنیادین برای نسل های آینده چشم پوشید. با این حال بعضی به تظاهرات ضد جی بیست فراخوان می دهند و به این اشاره می کنند که سیستم سرمایه داری نمی تواند به طور صحیحی به مشکلات پیش روی بشریت بپردازد. حتی این درک هم موجود است که می گوید باید جهانی امکان پذیر باشد که در آن زنان تحت سلطه نباشند، منابع کره زمین غارت نشوند و مردم از سراسر جهان در منافع مشترک بشریت مشارکت داشته باشند. بله، همه این ها ممکن است. اما آنچه کمتر از همه فهمیده شده آن است که همه این ها تنها از طریق یک انقلاب واقعی میسر است و نه فقط با تغییر چهره قدرت و «ساختن بهترین» در چارچوبه ای پوسیده. نیاز به انقلاب سرزنده تر و الزام آورتر از همیشه است، حتی اگر خیلی ها فکر کنند که این ایده قبلاً امتحان شده و جواب نداده است و عده ای

# جورج واشنگتن، ژنرال لی و دونالد ترامپ:

## پنج نکته که باید روشن بشوند



ریشه‌های نژاد پرستی در ایالات متحده چیست؟ نقش «بنیان‌گذاران آمریکا» مثل جفرسن در این مساله چیست؟ آیا ایجاد یک جامعه بسیار بهتر ممکن است؟- چنین جامعه‌ای چه ویژگی‌هایی خواهد داشت و چگونه می‌توان به چنین جامعه‌ای دست یافت؟ برای پاسخ به این سئوالات کتاب زیر را بخوانید  
کمونیسم و دموکراسی جفرسونی نوشته باب آواکیان

۱. ایستادگی در برابر نازی‌ها، کوکلاس کلان‌ها و فاشیست‌ها به حق و عادلانه است. کسانی که تن به جنایت‌های فاشیست‌های مسلح نمی‌دهند و از خودشان و از توده‌های مردم دفاع می‌کنند قهرمان هستند. بدون چون و چرا باید از این افراد دفاع کرد.

۲. ایالات متحده جامعه‌ای است که عملاً بر مبنای نسل‌کشی، آدم‌ربایی و برده‌داری بنا شده، چیزی که به معنای حقیقی، نژادپرستی را به وجود آورده است. واشنگتن، جفرسن و بیشتر «بنیان‌گذاران آمریکا» نه تنها خودشان برده‌دار بودند و تمام رفتارهای کریه برده‌داران را انجام می‌دادند از جمله تجاوز و از هم پاشاندن خانواده‌ها را، بلکه همواره نیز برای دفاع و گسترش برده‌داری می‌جنگیدند. باب آواکیان در ابتدای کتاب پایه (Basics) می‌گوید «بدون برده‌داری، هرگز جامعه آمریکا به شکلی که ما امروزه می‌شناسیم، نمی‌توانست وجود داشته باشد. این یک حقیقت ساده و بنیادی است.»

۳. در عین حال زشتی و زندگی خاصی در مجسمه‌های دوران برده‌داری وجود دارد. همگی این مجسمه‌ها برای این نصب شدند تا ستم، تحقیر، جداسازی قانونی و دهشت آشکارای حاکمیت دارو دسته‌ی لینچ را مشروعیت ببخشند. کارکرد این مجسمه‌ها در آن زمان (و حتی در حال حاضر) این بود که کسانی را که تحت حاکمیت این نظام رنج می‌کشند، یا کسانی را که به خاطر دلایل ساده انسانی از این حاکمیت بیزارند، مرعوب کنند. همگی این مجسمه‌ها باید اکنون به زیر کشیده شوند. باید اول از همه از مجسمه‌هایی شروع کرد که در ساختمان‌های دولتی در واشنگتن دی.سی هستند. هیچ کس نباید به خاطر عمل یا تلاش برای پاکسازی حیات عمومی از این مجسمه‌های هیولایی مواخذه یا تنبیه شود. آن دسته از افرادی که برای هراس انداختن در دل جامعه از این مجسمه‌ها دفاع می‌کنند باید از صحنه حیات عمومی رانده شوند. این امر با بیرون راندن ترامپ، پنس و کلیت این رژیم فاشیستی آغاز می‌شود.

۴. ترامپ هم میراث‌خوار جورج واشنگتن است و هم رابرت لی و از هر دوی آن‌ها هم دفاع می‌کند. در یکی از لحظات نادری که حرف راست از دهن ترامپ بیرون آمد، گفت: نابود کردن همه‌ی نمادهای دوران برده‌داری منطقی به پایین کشیدن مجسمه همه‌ی بنیان‌گذاران برده‌دار آمریکا در آن دوران خواهد انجامید و این مساله تهدیدی علیه ارزش‌های آمریکایی است.» ترامپ با گفتن این جمله نفاق و دورویی زشتی را آشکار کرد که

این واقعیت که برتری پنداری نژاد سفید در قلب جامعه آمریکا و حیات سیاسی آن قرار دارد، به این معنا است که باید از کسانی که پرچم آمریکا را آتش می‌زنند با همان گرما و اشتیاقی دفاع شود که از کسانی که مجسمه‌های برده‌داری را پایین می‌کشند. بی‌دلیل نیست که طرفداران ترامپ در ویدئوئی که انجمن ملی سلاح منتشر کرده، نفرت و تهدیدی چنین شدید را علیه آن دسته که پرچم آمریکا را آتش می‌زنند، بیان می‌کنند. همان مقدار نسل‌کشی که زیر نشان صلیب شکسته (نشان نازی‌ها-م) انجام شده، همان مقدار نسل‌کشی هم نه فقط زیر ستاره و خط (پرچم ایالت‌های هم پیمان در دوران برده‌داری-م) که زیر پرچم ستاره و میله (پرچم کنونی آمریکا-م) انجام شده است.

هسته سیاست مین استریم (جریان غالب) آمریکا را تشکیل می‌دهد. ترامپ یک هیولای نفرت‌انگیز است. ولی اگر ادعا کنیم که ترامپ ماهیتاً یا به صورت بنیادی با رییس‌جمهورهای سابق متفاوت است، تحریف واقعیت است. از وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) رییس‌جمهور دمکرات که سیاهپوستان را از مشاغل دولت فدرال بیرون کرد و فیلم ارتجاعی مورد علاقه کوکلاس کلان‌ها یعنی «تولد یک ملت» را ترویج کرد، گرفته تا فرانکلین روزولت که اصلاحاتش در عمل برتری پنداری نژاد سفید را تقویت کرد، تا ریچارد نیکسون که «استراتژی جنوب» اش آشکارا به نفع آن دسته سفید پوست‌های عقب‌مانده‌ای شد که از پایان جداسازی نژادی مدارس ناراضی بودند و لایحه حق رای (Voting Rights Act) را تصویب کرد که به سیاهپوستان حق رای می‌داد ولی وزارت عدالت و دادگستری‌اش تلویحاً اجازه قتل رهبران حزب پلنگان سیاه را



## اوضاع به کجا می‌رود؟

این فاشیسمی که در حال حاضر چنین وحشیانه پیش می‌رود تا اوضاع را به نفع خودش تغییر دهد و قدرت‌ش را تثبیت کند، در رژیم ترامپ/پنس تجسم یافته و برای بشریت در سراسر جهان بی‌نهایت خطرناک است. این فاشیسم باید همین الان در هم کوبیده شده و از قدرت پایین کشیده شود.

کسانی که ترامپ را محکوم می‌کنند ولی نه ویژگی فاشیستی رژیم ترامپ-پنس را به رسمیت می‌شناسند و نه مردم را به سرنگونی این رژیم دعوت می‌کنند، و در عوض مشاوره می‌دهند که تا انتخابات بعدی صبر کرد، آن‌ها ضررهای عظیمی به بار می‌آورند. یک جنبش قدرتمند از همه اقشار جامعه از مردمی که در سطح میلیونی به خیابان‌ها آمده و خواستار برکناری رژیم ترامپ هستند، می‌تواند این رژیم را در بحرانی فرو ببرد که عملاً از اینکه بتواند برنامه‌های خود را به اجرا بگذارد و همه بشریت را در معرض یک خطر قریب‌الوقوع قرار بدهد، جلوگیری کند. چنین جنبشی نه تنها یک ضرورت عاجل است بلکه امکان‌پذیر هم هست. ولی فقط در صورتی این امر ممکن می‌شود که گروه‌های بسیار متنوع جامعه و گروه‌های مختلف سیاسی برای انجام آن با هم متحد شوند.

۵. نهایتاً، مردم باید با ویژگی حقیقی جامعه و نظامی مواجه بشوند که نه تنها کسی مثل ترامپ را تولید کرده و پرورش داده بلکه او را برای بالاترین مقام دولتی در این کشور انتخاب کرده و همچنان به تحمل کردن آن در مسند قدرت ادامه می‌دهد. این به معنای مواجه با تاریخ حقیقی این سرزمین است که ریشه در برده‌داری و نسل‌کشی ۹۰ درصد ساکنان بومی این سرزمین دارد. این ماهیت نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی است که چنین تاریخی را تولید می‌کند. ولی این یک واقعیت است که راهی برای خروج از این جنون وجود دارد. این یک واقعیت است که جامعه قادر است در مسیری قدم بگذارد و آن را هدف اصلی خود کند که ریشه‌های مرگبار این ظلم و ستم را بخشکاند و زخم‌هایی که جنایات این سیستم ایجاد کرده را التیام ببخشد. این راه حل تنها می‌تواند انقلاب باشد. انقلابی که استراتژی و افق آن وجود دارد، «نقشه اولیه» آن برای ساختن جامعه نوین وجود دارد (این نقشه اولیه در قانون اساسی جمهوری نوین سوسیالیستی در آمریکای شمالی به صورت فشرده بیان شده است) و رهبری آن موجود است (که توسط باب آواکیان و حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحت رهبری او خواهد بود).

### ادامه از صفحه ۱۹

جنبش کمونیستی و کل تجربه جامعه سوسیالیستی است... مساله این است که شما چه خطی، چه نوع جهان‌بینی را دنبال می‌کنید و این خط و این جهان‌بینی شما را به کجا رهنمون می‌شود و چه تأثیری بر جهان و جامعه خواهد داشت. جوهر مساله در این جا است. آیا شما جهان‌بینی و روش و برنامه کمونیستی را محکم و عمیق در دست می‌گیرید یا این که چیز دیگری را در پیش گرفته و یا به طور خود به خودی دنبال چیز دیگری می‌روید؟ (Avakian ۲۰۰۶)

آواکیان سپس و به رفقایش در حزب کمونیست انقلابی آمریکا چنین نهییب می‌زند که:

اگر تئوری کمونیستی را این طور که گفتم مطالعه نکنید و با آن و به کار بست آن (و نه چیزی دیگر) در رابطه با کلیه مسایل اجتماعی و اوضاع جهان که در موردش فکر کرده و پیرامون آن عمل می‌کنند، دست و پنجه نرم نکنید اگر به عنوان بخشی از این کار مرتباً خود را با بدنه آثار و روش و رویکرد آواکیان آشنا نکنید و با آن دست و پنجه نرم نکنید، آنگاه کشش قدرتمند خودرویی و آنچه در جنبش‌های اپوزیسیون و فراتر از آن در جامعه و جهان حاکم است، همه این‌ها شما را هرچه بیشتر به آن سو خواهد کشید که یک جهان‌بینی و متد دیگری را به کار برید. (Avakian ۲۰۰۶)

صادر کرد و رهبرانی مثل فرد هامپتون وقتی که در خواب بودند به قتل رسیدند... تا رونالد ریگان، کسی که کمپین ریاست جمهوری‌اش را با دیدار از شهری آغاز کرد که به خاطر لینچ کردن سه کارگر حقوق مدنی در ۱۹۶۴ مشهور است ولی حاضر نشد که در سخنرانی‌اش به مساله لینچ کردن این کارگران اشاره‌ای کند و در عوض از «حقوق ایالتی» صحبت کرد... از بیل کلینتون گرفته کسی که برای عکس تبلیغاتی‌اش برای ریاست جمهوری، با سروری بالای سر گروهی از زندانیان سیاهپوست که در غل و زنجیراند ژست می‌گیرد، کسی که حبس دسته جمعی سیاهان را با افزایش بودجه و تصویب قوانین بیشتر شدت بخشید... تا باراک اوباما کسی که حملات بی‌رحمانه و دائمی‌اش علیه مردان سیاهپوست به خاطر اینکه «بی‌مسئولیت» هستند و ادعای بسیار احمقانه و مخربش که «در آمریکا هر کسی که تلاش کند موفق می‌شود»، تأثیرات مخرب بسیار زیادی به جا گذاشت. اوباما کسی است که به مردمی که در بالتیمور قهرمانانه علیه خشونت پلیس به پاخواسته بودند مثل مشت‌زد و جانی حمله کرد... همه این‌ها توسط نهادها و منطق برتری پنداری نژاد سفید تأیید می‌شوند.

ولی چیزی که ترامپ را از سایر روسای جمهور آمریکا متفاوت می‌کند این نیست که او این مساله را به رسمیت می‌شناسد که در گذشته و امروز برای حفظ ایالات متحده به شکلی که اکنون است، برتری پنداری نژاد سفید امری ضروری بوده است. ترامپ اینجا متفاوت می‌شود که اصرار می‌ورزد که نظام سیاسی آمریکا و نمایندگان آن برای اینکه بتوانند دوام بیاورند باید آشکارا و بی‌شرمانه از پیام‌های معنی‌دار فرستادن و در لفافه صحبت کردن‌های گذشته فاصله بگیرند و صریحاً و با تمام قوا از نژادپرستی عربان و تمام عیار دفاع کنند، قوانینی وضع کنند و اقداماتی انجام بدهند که هدف و جهت‌شان نسل‌کشانه است.

ترامپ و کلیت رژیم ترامپ/پنس خطر ویژه‌ای را نمایندگی می‌کند و آن حرکت به سوی فاشیسم و دیکتاتوری عربان است. همانطوری که ما قبلاً گفتیم «فاشیسم اعمال دیکتاتوری خشن طبقه بورژوازی (سرمایه‌دار-امپریالیست) است با ویژگی‌های زیر:

حکومت از طریق ترور و خشونت آشکارا، حمله به آنچه که به عنوان حقوق شهروندی و حقوق مدنی شناخته شده، استفاده از قدرت دولتی، بسیج کردن گروه‌های سازمان‌یافته از جانبیان فئاتیک برای ارتکاب جنایت علیه توده‌های مردم به ویژه علیه آن دسته از توده‌ها که به عنوان «دشمنان»، «نامطلوبان» یا «تهدید برای جامعه» طبقه‌بندی شده‌اند.

ترامپ دایماً تلاش می‌کند تا مردم سیاهپوست، مهاجران، مسلمانان و سایر «قلیت‌ها» را به عنوان گروه‌های اهریمنی نشان دهد. رژیم ترامپ/پنس یک برنامه سیاسی فاشیستی وحشیانه هم دارد. این رژیم فاشیستی از همین الان برنامه‌هایی را به اجرا گذاشته تا میلیون‌ها توده سیاه، لاتینو و سایر مردم رنگین پوست را از حق رای دادن محروم کند. ترامپ خودش خواهان آن شده که یک برنامه دیگر از «ایست-بازرسی» در سطح ملی اجرا شود (که نام دیگری برای بانک اطلاعاتی نژادی و اغلب مرگبار است). ترامپ به این سمت پیش می‌رود که میلیون‌ها نفر دیگر را از خدمات اولیه درمانی محروم کند. از طریق وکیل مدافع اش ژنرال سشنز، دستور افزایش حبس دسته جمعی را صادر کرده است که واقعا برنامه‌ای نسل‌کشانه است. و حالا آن دسته‌ای که صراحتاً طرفدار آمریکای سفید و خواهان پاکسازی قومی و نسل‌کشی بی‌برو برگرد هستند، بعد از اینکه ترامپ در پی حوادث شارلوتز ویل از آن‌ها حمایت کرد، شهامت و شجاعت دیگری یافتند.

# از بورژوا دمکرات با گرایش‌های کمونیستی تا رهروان سرمایه‌داری

گزیده ای از مقاله حقیقت شماره ۷۶: شورش علیه دنیای کهنه

(به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب فرهنگی در چین تحت رهبری مائوتسه دون)

«این یک گرایش عام است که چرخش‌های تند در فرآیند انقلاب و چالش‌های نوین، آدم‌ها را با ضرورت انجام جهش‌های جدید مواجه می‌کند و به ویژه کسانی که جهان‌بینی‌شان آنان را برای چنین وضعی آماده نکرده است. کسانی که با روند امور راحت بودند و به آن عادت کرده بودند و به شکلی خود را همراه می‌کردند یا حتی عقب می‌لغزیدند، واقعاً برای‌شان مشکل است که جهش و گسست‌های لازم را بکنند و به جای آن ممکن است در مخالفت با پیشروی لازم، سنگربندی کنند.» -- باب آواکیان

چین قبل از انقلاب کشوری عقب‌مانده و نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال بود. توسعه‌نیافتگی و تحت سلطگی چالش‌های بسیار مهمی بودند که بدون حل آن‌ها انقلاب سوسیالیستی در چین به پیروزی نمی‌رسید. این مساله‌ای است که انقلاب در کلیه کشورهای تحت سلطه با آن روبه‌رو است. با وجود نفوذ و سلطه سرمایه‌داری امپریالیستی در کشوری مانند چین امکان برداشتن این موانع از طریق انقلاب بورژوایی (از آن نوع که در قرن‌های هفدهم به بعد در کشورهای اروپایی رخ داد) به لحاظ تاریخی ناممکن بود و لاجرم انقلاب پرولتری در چین باید برای گشودن راه پیشروی‌اش این موانع را بر می‌داشت و در نتیجه پرولتاریا و حزب کمونیستش باید آن نیروهای اجتماعی که در نتیجه این گسل‌ها به میدان ضدیت با ارتجاع و امپریالیسم کشیده می‌شدند را زیر رهبری خود (زیر رهبری برنامه و خط و تشکیلاتی که هدف نهایی‌اش استقرار کمونیسم در جهان است) متحد می‌کرد.

اما همین واقعیت مادی و عینی، گرایش‌های سیاسی قدرتمند بورژوا دمکراتیکی را در صفوف خود حزب کمونیست چین تولید کرد. این گرایش‌ها به این شکل بروز می‌یافت که به حل این گسل‌ها به گونه‌ای قائم به ذات و بی‌ارتباط به هدف کمونیسم نگاه می‌کردند. حال آن که داشتن هدف کمونیسم بر چگونگی تغییر این ضرورت تأثیر تعیین‌کننده می‌گذارد و سیاست حل این گسل‌های «دمکراتیک» را دیکته کرده و این سیاست نمی‌تواند سیاستی بورژوا دمکراتیک با نقاب کمونیسم باشد بلکه هدف نهایی استقرار کمونیسم است که باید نقشه راه و سیاست‌های آن را تعیین کند. به همین جهت مائو نام آن را «انقلاب دمکراتیک نوین» گذاشت. یعنی مرحله‌ای از انقلاب که در آن پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن باید این انقلاب را رهبری کرده و تضمین کنند که این هدف نهایی کمونیسم است که سیاست‌های مربوط به پروسه حل این تضادها را تعیین می‌کند تا بیش از آن که راه را برای سرمایه‌داری باز کند برای سوسیالیسم باز کند. این دینامیکی است که همه‌ی انقلاب‌ها در کشورهای تحت سلطه با آن مواجهند.

هنگامی که ضرورت‌های نوین و چالش‌های جدید در مقابل انقلاب سربلند کرد و هنگامی که انقلاب پیشروی کرد و دگرگونی‌های سوسیالیستی عمیق‌تر شد، روشن شد که رهبرانی از این دست واقعاً با افق کمونیسم به انقلاب نپیوسته بودند. رفیق آواکیان مساله را این‌طور توضیح می‌دهد:

این یک گرایش عام است که چرخش‌های تند در فرآیند انقلاب و

چالش‌های نوین، آدم‌ها را با ضرورت انجام جهش‌های جدید مواجه می‌کند و به ویژه کسانی که جهان‌بینی‌شان آنان را برای چنین وضعی آماده نکرده است، کسانی که با روند امور راحت بودند و به آن عادت کرده بودند و به شکلی خود را همراه می‌کردند یا حتی عقب می‌لغزیدند، واقعاً برای‌شان مشکل است که جهش و گسست‌های لازم را بکنند و به جای آن ممکن است در مخالفت با پیشروی لازم، سنگربندی کنند. نقل به معنی کنم از لنین: رخداد‌های مهم جهان و چرخش‌های تند در وضعیت، برخی‌ها را می‌شکند و باعث می‌شود که عقب‌نشینی کنند در حالی که دیگران را آبدیده کرده که بر می‌خیزند و به چالش جواب می‌دهند. همه‌ی این عوامل در انقلاب فرهنگی چین بیان فشرده یافت به ویژه در آخرین نبرد بزرگ که شوربختانه رویزیونیست‌ها تحت رهبری دن سیاووپین پیروز شدند و اردوی انقلاب که خط مائو را دنبال می‌کردند درهم شکستند. ... هر چند این مساله در چین ویژگی‌های خود را داشت اما این تضاد بخش مسلم هر انقلابی خواهد بود. (Avakian ۲۰۰۳)

## تئوری عامل دینامیک در ایدئولوژی

انقلاب فرهنگی اهمیت فوق‌العاده عظیمی در پیش برد انقلاب کمونیستی را نشان داد. جمله معروف چن چون چیانو (Zhang Chunqiao) یکی از رهبران انقلاب فرهنگی و از هواداران مائو در جناح انقلابی حزب کمونیست چین که «تئوری عامل دینامیک در ایدئولوژی است» بیان اهمیت این موضوع است. آواکیان در مورد این جمله می‌گوید:

جمله‌ای که به چن چون چیانو نسبت داده می‌شود بسیار مهم است... تئوری عامل دینامیک در ایدئولوژی است. ... اگر فقط روی موضع (موضع طبقاتی) تکیه کنید و مرتباً هرچه عمیق‌تر خود را متکی بر تئوری کمونیستی نکنید، دیر یا زود هدف انقلاب کردن و رسیدن به سوسیالیسم و نهایتاً رسیدن به کمونیسم در جهان را کنار خواهید گذاشت یا این که دچار رویکرد پراگماتیستی به این شکل خواهید شد که تئوری را هم تابع ضرورت‌های وضعیت مقابل پا و مبارزه فوری کنید و تئوری را هم توسط این ضرورت‌های مقابل پا شکل دهید. اگر در تفکراتان گسستی نکنید و به وراى افق تنگ و محدود حق بورژوایی جهش نکنید، اگر مرتباً این گسست را عمق نبخشید، حتی درک شما از کمونیسم و انقلاب کمونیستی نسخه‌ای از دمکراسی بورژوایی خواهد شد یا به آن بازخواهد گشت و صرفاً بیان دیگری خواهد شد از جامعه و جهانی که روابط بورژوایی و سلطه حاکمیت بورژوازی در آن حاکم است. ... خلاصه آن که از انقلاب و سوسیالیسم و کمونیسم «ماهیت‌زدایی» خواهید کرد و کاملاً رابطه‌ی آن را با آنچه در این مقطع رخ می‌دهد و از «لزومات پراتیکی» مرحله کنونی مبارزه، منفصل خواهید کرد. (Avakian ۲۰۰۶)

رهروان سرمایه‌داری در حزب کمونیست چین به شدت از این جمله چن چون چیانو منزجر بودند و مرتباً این جمله را مورد حمله قرار داده و تلاش می‌کردند چن چون چیانو را دگماتیستی که فقط تئوری می‌داند و اصلاً پراتیک سرش نمی‌شود قلمداد کنند. رویزیونیست‌ها با عوام‌فریبی پوپولیستی به دنبال جا انداختن درک وارونه و غیر واقعی از تئوری بودند که گویا تئوری فقط «حرف» است و نه بازتاب صحیح و فشرده واقعیت متغیر و متحرک. آنان با «خلافت» رویزیونیستی‌شان حوزه پراتیک را به اعمال و خط‌های پراگماتیستی خود محدود می‌کردند.

... صحبت از شمار کثیری از کسانی است که برای پیروزی انقلاب جنگیده بودند و قصدشان آگاهانه این نبود که سیاست و خطوطی را در پیش گیرند که موجب احیای سرمایه‌داری می‌شود. باب آواکیان با اشاره به همین مساله در چین سوسیالیستی می‌گوید:

مشکل آنجا است که اغلب اوقات، اکثر کمونیست‌ها کمونیست نیستند... این برای حزب ما مساله‌ای است و در واقع یک مساله تاریخی-جهانی در

# توفان هاروی به ساحل تکزاس حمله ور می شود فاجعه طبیعی که بحران نظام را بر ملا می کند

نشریه انقلاب. ۲۶ اوت ۲۰۱۷

توفان - سیل مهیبی به دو شهر هوستون و کورپوس کریستی از ایالت تکزاس در آمریکا، هجوم آورده است. هم زمان باران های «مونسون» تبدیل به سیلاب های ویرانگر در شهرهای ساحلی هند شده و در سواحل بنگلادش هفتصد هزار نفر، بی خانمان و هزاران نفر کشته شده اند.

در همه این موارد، از تکزاس امپریالیستی تا بنگلادش تحت سلطه، بیشترین لطمات وارده بر مردم نه ناشی از این فجایع طبیعی بلکه نتیجه سازمان اجتماعی سرمایه داری است. به همین دلیل در معادلات این نظام اجتماعی، مردم و زندگی آن ها هیچ جایی ندارند. مهم نیست که این نظام در شکل های عقب مانده ای مانند هند و ایران و بنگلادش باشد یا در شکل های بسیار پیشرفته اش مانند آمریکا. در هر حالت، اکثریت توده های مردم اولین قربانیان فجایع طبیعی هستند. و هم به علت آن که، در نتیجه تجاوز سرمایه داری به محیط زیست تغییرات اقلیمی فاحشی در کره زمین به وقوع پیوسته و فجایع طبیعی به طرز بی سابقه، شدیدتر و غیرقابل کنترل تر شده اند.

در سرمایه داری، سود در فرماندهی «توسعه اقتصادی» است. پس مراعات و تالاب ها خشک می شوند. به جای دشت ها و مزارع، هیولاهای کلان شهر سربلند می کنند با بیغوله هایی در اطراف آن ها. زلزله ها شدیدتر و تکراری تر از همیشه می شوند، چون سرمایه داری در جستجوی سود و انباشت سودآور به ژرفای زمین نیز تجاوز می کند و پایه های زمین را سست می کند. سرمایه داری در جستجوی سود، منابع آبی صد نسل آینده را همین امروز مصرف می کند و نتیجه اش خشکسالی های مهیب است.

این است جهانی که در آن زندگی می کنیم و تحمل آن ثانیه ای جایز نیست. برای همین باید وارد مبارزه برای کمونیسم شد. از آمریکا تا ایران، رژیم های حاکم را در خدمت به چنین انقلابی باید سرنگون کرد. اگر این دولت ها و رژیم های شان هیچ جنایت دیگر مرتکب نشده بودند مگر جنایت زیست محیطی، برای صدور حکم سرنگونی شان کافی بود. لحظه را باید دریافت و در سازمان دادن انقلاب های کمونیستی در همه جای دنیا درنگ نکرد.

در زیر، خلاصه ای از بیانیه حزب کمونیست انقلابی در آمریکا را می خوانید. این بیانیه و متن «قانون اساسی در جمهوری سوسیالیستی آمریکای شمالی» (نوشته رفیق آواکیان و از اسناد مهم حزب کمونیست انقلابی) در جریان دخالتگری این رفقا در اوضاع شهرهای سیل زده توسط فعالین این حزب و توده هایی که جذب می کنند، پخش می شود؛ توده ها برای امداد رسانی بسیج می شوند و حول «مطالبات ما» مبارزه سازماندهی می شود. حزب اعلام کرده است که باید برای دفاع از مطالباتی که در زیر آمده است بسیج شد. باید از همه مبارزات مردم در مناطق توفان زده برای تحقق این خواست ها حمایت کرد. و به ویژه با هر اقدام مقامات برای سرکوب مردم مقابله کرد.

علاوه بر این، حزب در مورد نقشه های احتمالی رژیم ترامپ/پنس برای استفاده از این بحران جهت تشدید سرکوب علیه مردم و پیش بردن برنامه فاشیستی خود از این طریق، هشدار و فراخوان مقاومت همه جانبه علیه

این حرکت را داده است.

سیل - توفان هاروی ساحل خلیج مکزیک را زیر و رو کرد. توفان به مدت بیش از یک هفته ادامه یافت و بارش بی سابقه فاجعه ای عظیم به بار آورده است. میلیون ها نفر را به لبه پرتگاه هست و نیست رانده است. بسیاری از این میلیون ها نفر، فقرا هستند: چیکانو ها، مهاجرین و سیاهان که در تصفیه خانه ها و اسکله های اطراف یا در مزارع برنج، پنبه و چغندر کار می کردند یا در زاغه های شهری ویران و مناطق مسکونی غیرقانونی که در حاشیه روستاها درست شده اند و به «کولونیا» معروف شده اند، زندگی می کردند.

یکی از علل این سیل عظیم و ناتوانی زمین در جذب شلاق های تند باران، توسعه سرمایه داری افسارگسیخته است: پارکینگ های بی انتها، مراکز خرید و حومه های شهری که همه بر خاکستر مراعات و تالاب ها و جنگل ها سربلند کرده اند و جای دشت ها و چمنزارها را بتون و تیر آهن و آجر گرفته است. و اکنون در نتیجه سیل، بنا به گفته «دفتر خدمات اقلیمی» در شهر کورپوس کریستی، این منطقه برای مدتی نامعلوم غیرقابل سکونت خواهد بود.

ساخت شهری طوری است که بزرگراه ها مناطق مختلف را به یکدیگر وصل می کند. خدمات ریلی، حمل و نقل عمومی وجود ندارد. در نتیجه، شهرک های کوچک که بی شمارند و مناطق روستایی کنار ساحل در منطقه خود در محاصره افتاده اند و مردم راه خروج ندارند. در حالی که در نتیجه تداوم باران و سیل به زودی بخش بزرگی از این مناطق به زیر آب خواهند رفت.

فرماندار تکزاس اعلام کرد «آدم هایش» را برای نجات کسانی که نمی توانند خودشان را نجات دهند تلف نخواهد کرد! این است جهان بینی کاپیتالیستی و اخلاق نشئت گرفته از آن، در واکنش به فاجعه: «هر کس گلیم خودش را از آب بیرون بکشد». اگر ماشین دارید، اگر پول بنزین برای صدها کیلومتر دارید می توانید خود را نجات دهید. در غیر این صورت، زحمت نکشید!

توفان در ساحل خلیج، امر غیرمنتظره ای نیست. مردم این مناطق توفان های «آیک»، «ریتا»، «الیسون» را تجربه کرده اند. با این وصف، مقامات شهری و استانی و کشور تقریباً هیچ کاری برای آمادگی اجتماعی جهت مقابله با توفان ها نکرده اند. نقشه ای برای تخلیه شهرها و شهرک هایی که در خطر و در معرض توفان هستند و کمک به سالمندان و کودکان موجود نیست. سرپناه و ذخیره غذایی و آب برای برطرف کردن نیاز جمعیتی که از این مناطق فرار می کنند موجود نیست. بیمارستان ها و مراکز سلامت کاملاً در بحران هستند و قادر به حل معضلات سلامت ناشی از این وضع نیستند. در حالی که همه این ها کاملاً قابل پیش بینی بودند.

و این تعجب آور نیست. تحت نظام سرمایه داری، نقشه ریزی و تلاش برای مواجهه با شرایط بحرانی زیست محیطی و نیازهای انسان ها، بخشی از معادله نیست.

چند ساعت قبل از این که توفان بکند، رئیس جمهور فاشیست (ترامپ) با فرماندار تکزاس که از همپالگی هایش است، ملاقاتی داشت برای «تدارک» دیدن. اما نه «تدارک» محافظت از مردم. بلکه تدارک برای کنترل مردمی که در چند قدمی یک فاجعه طبیعی بودند. تدارک برای نشان دادن چهره ای با ثبات از سیستم. علاوه بر این در این ملاقات، نقشه های حفاظت از تصفیه خانه و تولید نفت در شهر کورپوس کریستی و سواحل تکزاس و لوئیزیانا ریخته شد. چراکه این منطقه منبع بزرگی برای سودآوری و قدرت این دولت و پشتوانه مهمی برای کل سیستم جهانی غارت و ستم امپریالیسم آمریکا است. تا آن جا که به مردم مربوط می شود، فقط پلیس و گارد ملی بسیج شدند.

چنین وضعی را هرگز نباید تحمل کرد. بی تردید این توفان یک



فاجعه طبیعی است اما علت اصلی لطماتی که مردم در نتیجه این فاجعه طبیعی متحمل شده‌اند، نظام سرمایه‌داری/امپریالیستی است. هر مرگ، هر انسانی که بی‌خانمان شده است، هر فردی که زندگی‌اش توسط توفان هاروی از بین رفته است، به حساب جنایت‌های این سیستم نوشته خواهد شد.

## مطالبات ما

تا زمانی که مردم بتوانند به سلامت به خانه‌هایشان بازگردند، باید با هزینه حکومت اسکان داده شده و از آن‌ها نگهداری شود. در هتل‌ها، نمایشگاه‌ها و اماکن کنفرانس‌ها و دیگر ساختمان‌ها باید برای سکونت مردم باز شوند. امکان تماس‌گیری با اقوام باید برای همه فراهم شود. به فوریت باید امکانات بهداشتی و اقداماتی برای جلوگیری از اپیدمی‌ها و مرگ و میر فراهم شود. هیچگونه دستگیری افرادی که به اصطلاح دست به «غارت» مغازه‌ها زده‌اند، جایز نیست. کمک‌رسانی اضطراری باید در دستور کار باشد: رساندن آب، غذا، دارو و دیگر نیازها باید مجانی باشد. اقدامات فوق اضطراری برای توزیع منابع مورد نیاز از همه مغازه‌ها به مردم، با هزینه دولت. در هیچ شرایطی نباید کسانی که مواد مورد نیازشان را برمی‌دارند دستگیر شده یا به آن‌ها شلیک شود.

نه تنها دولت باید منابع را برای اسکان مردم فراهم کند بلکه حق ندارند آنطور که در جریان توفان کاترینا عمل کردند، با مردم مثل حیوان رفتار کنند. در نتیجه، اماکن مسکونی باید تمیز بوده و با دلسوزی اداره شوند و برای اداره آن‌ها به حداکثر ممکن باید از کلیه استعدادها و توانایی‌ها و نظرات مردم استفاده شود.

اوضاع مردم و نظراتشان باید به طور کامل رسانه‌ای شود. به خود آن‌ها امکان دسترسی به مدیا و نقل داستان‌هایشان داده شود.

نیازهای همه باید برآورده شود. اما باید به آن‌ها که نیازمندتر هستند الویت داده شود. تخلیه شهرها به طور فوری و امن باید صورت بگیرد. اگر لازم است، برنامه‌هایی که در شهرهای اطراف جریان دارد کنسل شوند تا نیازهای مردم سیل زده تامین شود. مردمی را که از شهرها تخلیه کرده‌اند نباید در شرایطی قرار دهند که دچار بیماری و خطر شوند.

عملیات جستجو و نجات باید با شدت هرچه بیشتر دنبال شود. مرگ و میر مردم را نباید تحمل کرد. همه منابع ضروری از جمله بسیج داوطلبان باید به میدان آورده شوند. حکومت، نباید دست به سرکوب داوطلبان و برنامه‌های کمک‌رسانی آن‌ها بزند. بلکه باید تسهیل‌کننده آن باشد.

جلوی مافیای شرکت‌های بیمه، انحصارات نفتی، توسعه املاک که می‌خواهند از رنج مردم برای سودآوری خود کیسه بدوزند باید گرفت.

در دوره اضطراری، مأمورین مهاجرت حق ورود به بیمارستان‌ها، پناهگاه‌ها، مدارس، زندان‌ها و دیگر اماکن کلیدی را ندارند. این سیاست باید علناً اعلام و رسانه‌ای بشود. نباید اجازه داد شرایطی را به وجود آورند که مردم مجبور به انتخاب از میان گزینه‌های وحشتناک شوند: غرق شدن و مردن در سیلاب و گم کردن فرزندان‌شان یا اخراج از کشور و برای همیشه جدا شدن از عزیزانشان.

## هشدار فاجعه زیست محیطی دیگر در ایران

امنیتی کردن «آب» برای جلب و جذب سرمایه خارجی

از وقتی به دستور خامنه‌ای و با تولید روحانی و کابینه‌اش، «جذب سرمایه و فینانس خارجی» در محور «اقتصاد مقاومت اسلامی» قرار گرفته، چهره جنایت‌کارانه این «اقتصاد مقاومتی» در پروژه‌های «آب رسانی» بیش از پیش خود را نمایان کرده است.

فاز دوم ایجاد فاجعه زیست محیطی تحت عنوان «حل مشکل کم آبی» شروع شده است. فاز اول، همان «نهضت سدسازی» توسط دولت و مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی کشور بود که موجب خشک شدن دریاچه ارومیه، فاجعه زیست محیطی گتوند، خشک شدن هامون و غیره شد. البته این «نهضت» هنوز ادامه دارد. اما «نهضت» استخراج آب‌های ژرفایی یا فسیلی (در عمق ۵۰۰ تا هزار متری زیر زمین) نیز به آن اضافه شده است. کافی است در اینترنت جستجو کنید تا پی به ماهیت پروژه‌های استاندارد، وزارت نیرو و انواع و اقسام مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی در مسابقه برای «جلب سرمایه خارجی» ببرید. تقریباً همه شامل گونه‌ای از «حل خطر کم آبی» می‌شوند: از سدسازی‌ها تا ژرف کانی! به احتمال قوی «قوة قضاییه» هم درگیر هست اما نه برای ممانعت بلکه برای گرفتن حق نسق خودش بر منابع طبیعی و انسانی کشور. وقیحانه‌تر از هر چیز آن است که همان پیمانکاران وارد پروژه برداشت آب‌های ژرفایی کشور شده‌اند و این بار هم مانند صدور مجوز برای صدها سد ساخته شده و صدها سد «در دست احداث» وزارت نیرو برای استخراج آب‌های ژرفایی (و حتی انتقال آب خزر به کویر، مشخصاً به سمنان که گویا قرار است تبدیل به «پایتخت سیاسی» شود) مجوز صادر می‌کند.

در این پروژه‌های آبی همه انحصارات بین المللی حضور دارند: از کره جنوبی و ایتالیا تا چین. اما امپریالیسم روسیه مقام بالایی بر سر خوان یغمای «آب» دارد. صدور مجوز برای برداشت آب‌ها در عمق ۵۰۰ تا هزار متری سطح زمین، گوشه‌ای از عمق فاجعه زیست محیطی را نشان می‌دهد. یک فعال محیط زیست هشدار می‌دهد: «وزارت نیرو با همکاری روسیه و پیمانکاران داخلی با امنیتی کردن آب، خطراتی جدی را متوجه ایران خواهند کرد. ارتباط مستقیمی بین تحرک و گسست گسل‌ها و ظهور آب‌های زیر زمینی به نام چشمه در سطح زمین وجود دارد. در نتیجه برداشت آب‌های ژرفایی، تأثیر بسیاری بر بروز زلزله خواهد داشت.»

خطر کم آبی، خطری جدی است. اما مافیای سرمایه‌داری اسلامی دست در دست بنگاه‌های خارجی، کم آبی را تبدیل به یک مساله «امنیتی» کرده‌اند تا حداکثر گوش بُری را از منابع طبیعی کشور بکنند. و این در حالی است که «سفره‌های زیرزمینی از بین رفته‌اند و آبخوان‌ها مرده‌اند ... امروز تقریباً همه رودخانه‌های ما خاموش شده‌اند. تالاب‌ها و دریاچه‌های مهم کشور خشکیده‌اند. جوامع بومی مولد با مشقت و مصایب فراوان دست به گریبان هستند و بخش بزرگی از کشاورزان ارزشمند و مولدان خوراک و تامین‌کنندگان امنیت خوراک، آواره و بیکار شده‌اند. سفره‌های زیرزمینی افت شدید داشته‌اند؛ گاه تا بیست متر و بیشتر که تقریباً در بسیاری از نقاط به فرونشست زمین انجامیده است.» (همانجا)

نکته قابل توجه اینجا است که تاکنون هیچ یک از روش‌های معمول برای حل معضل آب استفاده نشده است. «سطح زیرین دشت‌های ایران پر است از آب‌هایی که می‌توان با مدیریت صحیح، آن‌ها را به آب شیرین تبدیل کرد و طی پالایش دوره‌ای، خاک دشت‌های شور را به خاک شیرین تبدیل کرد. در بخش کشاورزی که بیش از ۷۰ درصد یا بیشتر هدر رفت آب وجود دارد، می‌توان این هدررفت را به ۱۰ درصد کاهش داد.» (همانجا)

حتی فجایع زیست محیطی نشان می‌دهد که سرمایه‌داری بشریت را به آخر خط رسانده است. این انتخاب در مقابل اکثریت مردم، اعم از این که مرفه هستند یا جزء محرومین و فقرای قعر جهنم جمهوری اسلامی قراردارد: پایان وحشتناک یا پایان دادن به این وحشت؟ انتخابی میان «بد و بدتر» موجود نیست.

# علم و انقلاب

مصاحبه با آردی اسکای بریک

بخش دهم: خدمت به خود یا خدمت به رهایی بشریت؟

« در اوایل سال ۲۰۱۵ نشریه‌ی انقلاب (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک داشت. این مصاحبه طی چند روز انجام شد و طیف گسترده‌ای از مسائل را در برمی‌گیرد. آردی اسکای بریک تعلیمات حرفه‌ای خود را در رشته‌های محیط زیست و بیولوژی تکاملی گذرانده است. وی از مبلغین سنتز نوین است. در میان آثار او می‌توان از دو اثر نام برد: علم فرگشت و افسانه‌ی آفرینش: واقعیت چیست و چرا دانستن آن مهم است و از گام‌های نخستین تا جهش‌های آینده، رساله‌ای در باره‌ی ظهور انسان، سرچشمه‌ی ستم بر زن و راه رهایی. پاره‌های پیشین ترجمه‌ی فارسی این مصاحبه را در حقیقت شماره‌ی ۷۱ تا ۷۹ خواندید. اکنون، بخش دهم را می‌خوانید.

سوال: بله. یکی از نفرت پراکنی‌های مشمئزکننده این است که بعضی افراد می‌گویند: «باب آواکیان فقط همین کار را بلد است» و اصلاً ضرورت وجودی حزب، «خدمت به آگوی آواکیان است». به این‌ها چطوری پاسخ می‌دهی؟ اسکای بریک: صادقانه بگویم این‌ها مزخرفات محض است، فکر نمی‌کنم حتی ارزش جواب دادن داشته باشند و حقیرتر از آنند که با جواب دادن بهشان احترام بگذاریم. بی‌معنی است. قبول دارید؟ فقط یک لحظه فکرش را بکنید. یک نفر آمده و ده‌ها سال از عمرش را صرف حل پیچیده‌ترین مسأله قابل تصور کرده است؛ یعنی این مسأله که در جامعه‌ای مثل آمریکا چطور می‌توان انقلاب کرد، چگونه می‌توان دیگران را رهبری کرد که بخشی از این فرایند باشند و برای درگیر کردن هرچه بیشتر مردم در این پروسه، کار کرده است. و همه‌ی این کارها را در شرایطی انجام داده است که زیر فشار و تهدیدهای دائمی قدرت‌های حاکم بوده است که علیه یک رهبر انقلابی اعمال می‌کنند. افزون بر آن، همه‌ی این کارها را در شرایطی انجام داده است که با سرزنش‌های وسیع اجتماعی و حملات ویرانگر مواجه بوده است که عده‌ای، صاف و ساده بدون آن که با محتوای کار او درگیر شوند، آن را باطل شمرده و مرتباً با بهتان و لیچار با وی برخورد کرده‌اند. فکر نمی‌کنید آدم باید دیوانه باشد که فقط برای ارضای حس منیت و آگوی خود، این چنین خودش را در معرض حملات زشت قرار دهد؟ من مطمئنم باب آواکیان به عنوان یک فرد، اگر فقط حواسش به «خودش» بود و هرکار دیگری می‌کرد به جز تلاش برای رهبری یک انقلاب در ایالات متحده آمریکا (خنده) و خدمت به یک جنبش بین‌المللی انقلابی، می‌توانست زندگی به مراتب راحت‌تر و آسانتری داشته باشد. شک ندارم اگر باب آواکیان می‌خواست زندگی راحتی داشته باشد، یا خانه‌ی خودش را آباد کند، کارهای خیلی زیاد دیگری بود که می‌توانست انجام دهد. این ایده که کل حزب به این خاطر وجود دارد که آگو و منیت باب آواکیان را ارضا کند، کاملاً مزخرف و بسیار توهین‌آمیز

است. نه تنها نسبت به باب آواکیان بلکه نسبت به همه‌ی کسانی که با وی کار می‌کنند و زندگی خود را وقف پیشبرد امر انقلاب کرده‌اند.

این حرف‌ها شبیه همان تهمت‌هایی است که می‌گویند ما از آواکیان کیش شخصیت مذهبی درست کرده‌ایم. واقعیت این است که اگر باب آواکیان را از مسأله «معضل و راه حل»، از مسأله نیاز به یک انقلاب، از امکان یک انقلاب، از رویکرد صحیح برای انقلاب کردن و ساختن یک جامعه جدید منفک کنیم، به عنوان یک فرد هیچ ویژگی خاصی ندارد. اگر باب آواکیان را از این مسائل منفک کنید، می‌شود یک فرد معمولی که مثل سایر افراد معمولی فقط برای دوستان و خانواده‌اش اهمیت دارد و هیچ اهمیت خاصی در جامعه ندارد. علت برجستگی باب آواکیان دقیقاً همین است که او یک نظریه پرداز بسیار پیشرفته و راهنمای عمل برای این فرآیند انقلابی است. او یک چارچوب عملی به میدان آورده است. چارچوبی که از جنبه‌های مهمی یک چارچوب نوین است و نشان می‌دهد چگونه می‌توانیم از مرحله سرمایه‌داری-امپریالیستی بگذریم و بتوانیم یک مرحله جدید از انقلاب کمونیستی را آغاز کنیم که به نفع اکثریت بشریت است. باب آواکیان یک مدل نوین پیش می‌گذارد که در روش و رویکرد از تمامی الگوهای گذشته بسیار علمی‌تر است. باب با تمام توان می‌کوشد که تعداد هرچه بیشتری از مردم وارد بررسی آن شوند، در باره آن تحقیق کنند، آن را بیاموزند و مورد بحث قرار دهند و بالاخره «همراه شوند» و بر اساس آن دست به عمل بزنند.

علت آن که حزب و آن بخش از طرفداران باب آواکیان که در حزب نیستند، او را تبلیغ و ترویج می‌کنند این نیست که یک جور کیش شخصیت را تبلیغ و ترویج کنند. این یک کیش شخصیت نیست، بلکه دورترین حد از یک کیش شخصیت است. تکرار می‌کنم گفتن اینکه این یک کیش شخصیت است، نه فقط بی‌احترامی به شخص باب آواکیان به عنوان فردی است که با جدیت و برای مدت طولانی روی این مسائل دشوار کار کرده، و به قول کورنل وست، هرگز خودش را نفروخته است، بلکه بی‌احترامی نسبت به طرفدارانش است که به روش خود با جدیت می‌کوشند بخشی از فرایند انقلابی باشند، کسانی که ارزش زیادی برای کاری که آواکیان کرده است قائلند و روشنگری‌های عظیمی در آن دیده و از آن الهام می‌گیرند. این‌ها کسانی هستند که تلاش می‌کنند روش‌هایی را که آواکیان تکامل داده و برایش مدل‌سازی کرده است هرچه عمیق‌تر درک کنند تا بتوانند رویکرد علمی‌تری نسبت به تغییر جامعه، تحلیل معضلات و ساختن جامعه نوین بر اساسی بسیار بهتر از گذشته را در پیش بگیرند. بنابراین، چنین اتهامی، توهین به پیروان باب آواکیان نیز هست. پیروان آواکیان، هیچ شباهتی به مشت‌ی «دنباله‌روان کور» ندارند. این‌ها افراد بسیار دلسوزی هستند که به سبک و سیاق خودشان بسیار سخت کوش و فعال هستند، اما وقتی کسی را می‌بینند که دارای کیفیات یک رهبر تیم است، حس تشخیص آن را دارند و ارزش آن را می‌دانند و از آن بهره بسیار می‌گیرند، بدون این که در هیچ شکل و طریقی حالت بنده وار داشته باشند.

من خودم را پیرو پروپا قرص باب آواکیان و نمونه خوبی از آن می‌دانم و اگر کسی انگ «دنباله‌روی یک کیش» را به من بزند، خونم به جوش می‌آید. واقعاً برای کسانی که از این انگ‌ها می‌زنند متأسفم، چون این‌هم مزخرف است.

ببینید اگر صادقانه سوال دارید که چرا افراد این حزب با چنین حرارتی باب آواکیان را تبلیغ می‌کنند، اشکالی ندارد. ممکن است خیلی صادقانه برای تان سوال پیش بیاید چرا ما تی‌شرت‌هایی با تصویر آواکیان می‌پوشیم؟ چرا این تصاویر گرافیکی، وب سایت‌ها و پوسترها باب آواکیان را تبلیغ و ترویج می‌کنند؟ چرا یک هنرمند با تجربه دست به تلاشی غیر

معمول می‌زند و آن نقاشی‌های گرافیکی زیبای آواکیان را می‌کشد؟ در کشورهای مختلف، چه چیزی به کسان دیگر انگیزه می‌دهد که تی شرت‌هایی با اسم آواکیان را بپوشند و خودشان هم طرح‌های زیبایی از وی بکشند؟ چرا ما کتاب‌ها، فیلم‌ها و آثار باب را تبلیغ می‌کنیم؟ چرا ما حول سنتز نوین باب آواکیان، جلسات سخنرانی، گردهمایی و سمپوزیوم برگزار می‌کنیم؟ یا برنامه‌هایی مانند دیالوگ بین باب آواکیان و کورنل وست در کلیسای «یورساید» را اینقدر بزرگ می‌کنیم؟ چرا کارزارهای وسیع جمع کردن کمک‌های مالی در سراسر جامعه وجود دارد تا «باب آواکیان همه جا» را در هر گوشه و کنار جامعه ببریم؟ چرا این همه فعالیت روی این فرد متمرکز است؟ جواب دادن به این سوال‌ها سخت نیست.

عمدتاً به علت آن که این فرد، یک متفکر انقلابی و استراتژیست بسیار تکامل یافته، بسیار پیشرو و منحصر به فرد است. همانطور که قبلاً هم گفتیم در حال حاضر، در آمریکا یا در نقاط دیگر جهان، کس دیگری نیست که در این زمینه در سطح باب آواکیان کار کند. بی‌شک او در این رشته در موقعیت رهبری است. رشته‌ای از علوم طبیعی را در نظر بگیرید. اگر کسی را به عنوان پیشرفته‌ترین نماینده آن رشته علمی در لحظه کنونی معرفی کنند و شما امکان خواندن آثار او یا رفتن به سخنرانی‌اش برای شنیدن سخنانش را داشته باشید، حتماً این کار را می‌کنید و به راحتی درک می‌کنید چرا مردم اینقدر به او ارزش می‌دهند و چرا جا دارد که مردم درباره این فرد و آثار وی اطلاع رسانی کنند. مگر نه اینکه اینطور است؟ واقعاً مضحک است! مردم همیشه انواع و اقسام «کیش» را حول شخصیت‌های عرصه‌های گوناگون درست می‌کنند. مثلاً کیش اوپاما یا کیش سلبریتی‌های هالیوود و شخصیت‌های ورزشی. اصلاً شاید این روزها باید در مورد کیش «سلفی» گرفتن صحبت کنیم که اینقدر گسترده است. نظرتان چیست؟ (خنده). نگاه کنید! انواع مختلف «کیش‌های» احمقانه به خاطر اهداف تجاری یا تبلیغ انواع چیزهای سطحی درست می‌شود؛ چیزهایی که هیچ ربطی به منافع بشریت و خدمت به آن ندارند. مگر نه؟ بنابراین، اگر کسی صادقانه می‌خواهد بدانند چرا ما باب آواکیان را به عنوان یک فرد تبلیغ می‌کنیم، مشکلی نیست. بفرمایید و سوال‌های‌تان را بپرسید. ولی آن آدم‌های هرزه‌گو که ادعا می‌کنند یک جور «کیش مذهبی» حول شخصیت آواکیان ساخته شده است یا اینکه باب آواکیان صرفاً دارد آگو و منیت خودش را ارضاء می‌کند، ذره‌ای مشروعیت ندارند. در واقع باید گفت، این‌ها با این حرص لیچارگویی و بهتان‌زنی‌شان تبدیل به «میردان کیش» ضد کمونیستی رایج شده‌اند. (خنده). ولی از شوخی گذشته، نکته اصلی این است: چرا این همه مواد تبلیغاتی برای تبلیغ باب آواکیان وجود دارد؟ چرا یک حزب باید اینقدر با جدیت برای تبلیغ و ترویج باب آواکیان کار کند؟ و چرا هوادارن باب آواکیان اینقدر با جدیت کار می‌کنند تا کارزار «باب آواکیان همه جا» را گسترش دهند؟ چرا؟ ساده بگوییم، به این علت که می‌خواهند پیام باب آواکیان را وسیعاً در سطح جامعه، در میان انواع گروه‌های مختلف مردم، ترویج کنند. پس از آن خواهیم دید که این تلاش به کجا خواهد رسید. اگر باب آواکیان کاملاً از مرحله پرت است و برای تحلیل مشکلات و پیدا کردن راه حل، روش علمی به کار نمی‌برد، پیامش جای دوری هم نخواهد نرفت. درست است؟ ولی حقیقت امر این است (و من قطعاً قانع شده‌ام) که تمامیت روش و رویکرد آواکیان، دارای دقت علمی حقیقی است. و نتیجه‌گیری‌ها و دلالت‌هایی از آن مشتق شده است که مردم باید از آن با خبر شوند. این پیام باید به صورت وسیع و فراگیر گسترش پیدا کند و مردم باید بدانند که چنین رهبری وجود دارد و لازم است او را بشناسند و شاخص‌های رهبریت او را بدانند. اگر صرفاً عکس و اسم او بدون این که پشتوانه محتوایی داشته باشد، تبلیغ می‌شد، اصلاً قضیه بی‌معنی بود. ولی

علت استفاده دائم از این ماتریال‌ها و تبلیغ اسم و تصویر او و کتاب‌ها و فیلم‌های وی این است که مردم را بکشیم به میدان دست و پنجه نرم کردن با مسائل بنیادی. چرا که یک انقلاب با یک فرد انجام نمی‌شود، هر قدر هم که این فرد پیشرفته باشد. توده‌های مردم باید وارد این فرایند بشوند، درباره آن یاد بگیرند و با نظرات خود به آن کمک کنند. مطمئنم که باب آواکیان قبل از همه خودش به شما خواهد گفت که وی سنتز نوین را در خلاء تولید نکرد و این سنتز یک روز خوش آفتابی به ناگهان از ذهنش به بیرون نجهیده است (خنده). این سنتز بر مبنای تجزیه و تحلیل نقادانه و دقیق و ارزیابی از تجربه پروژه‌های کمونیستی گذشته، بررسی دقیق تضادهای جهان و جامعه کنونی بر مبنای اصول و روش‌های علمی سالم، تدوین شده و در ارتباط با حرکت و تکامل پیوسته واقعیت عینی تکامل بیشتری یافته است. در انجام همه این‌ها، واضح است که باب آواکیان اشتیاق زیادی برای سنتز و ترکیب کردن ژرف‌بینی‌ها و آثار تولید شده توسط سایر انقلابیون و کمونیست‌های (گذشته و امروز) و همچنین، توسط انواع و اقسام افراد گوشه و کنار جامعه، داشته است. یکبار دیگر می‌گوییم، کلیت روش و رویکرد باب واقعاً یک علم خوب است. و هیچ ربطی به یک امر مذهبی یا تلاشی برای ساختن یک فرقه مذهبی ندارد.

**سوال:** خیلی سریع این نکته را بگوییم: مردم همه جور تی شرتی با همه جور تصویری می‌پوشند ولی وقتی پای یک رهبر کمونیست به میان می‌آید، ناگهان با آن مشکل پیدا می‌کنند. این مساله واقعاً ناشی از جو ضد کمونیستی عمومی است. یک نکته دیگر هم می‌خواهم بگویم که مربوط به همین موضوع است. واقعاً با این نکته موافقم که اگر کسی می‌خواست «منیت خودش را ارضاء کند» برای این کار، راه‌های خیلی آسانتری از رهبری یک انقلاب کمونیستی هست. اسکای بریک: آنهم در کشوری مانند آمریکا!

**سوال:** به واقع، این آسان‌ترین راه برای جلب توجه و ستایش، آن هم در بازه زمانی کوتاه نیست!

اسکای بریک: (خنده) قطعاً! فکر می‌کنم روی مساله اصلی انگشت گذاشتی. دسته‌ای از آدم‌هایی که این طور واکنش نشان داده و چنین اظهارات وقیحانه‌ای می‌کنند، به خاطر آن است که از کنج راحتی شان بیرون کشیده می‌شوند. یک چیزی آن‌ها را برآشفته می‌کند. بیایید این سوال را بپرسیم: چرا این افراد احساس ناراحتی می‌کنند؟ چون کسی پیدا شده که نسبت به مساله انقلاب جدی است و حرف‌هایش محتوی واقعی دارد و فقط مشتی‌های و هوی خالی نیست. تجزیه و تحلیل و سنتز عمیقی از ذات مشکل، راه حل و جهت‌گیری جامعه تولید شده است. از بعضی جهات بعضی از این افراد در گذشته‌ها مانده‌اند و رک بگوییم، کهنه‌فروشی‌شان افشا شده است. این‌ها، مدت‌های مدید به وضعیت جامعه انتقاد کرده‌اند ولی وقتی پای راه حل پیش آمده، هرگز چیزی برای ارایه به مردم نداشته‌اند. در حالی که باب آواکیان چیزهای زیاد و پرمحتوایی دارد که پیش روی مردم می‌گذارد. خوب وقتی که باب آواکیان تبلیغ و ترویج می‌شود و عده بیشتری از مردم او را می‌شناسند و پیامش به صورت سراسری پخش می‌شود، آن وقت دست این‌ها، که پر از های و هوی هستند و همیشه جوری تظاهر کرده‌اند که انگار واقعاً چیزی می‌دانند، رو می‌شود؛ دست کسانی که از منتقد چیزهای در جامعه بودن یک جور حرفه برای خود دست و پا کرده‌اند، ولی محتوایی در چنته ندارند رو می‌شود زیرا حقیقتاً چیزی برای ارایه ندارند.

این مساله در هر جامعه‌ای وجود دارد. همیشه می‌توانید عده زیادی را پیدا کنید که دوست دارند منتقد باشند، نسبت به چیزهای مختلف و حتی خود سیستم شکایت و گله‌گزاری کنند؛ و بعضی از این منتقدان



گاهی اوقات افشاگری‌های خوبی از جنایت‌های سیستم می‌کنند. ولی در نهایت، چه برنامه‌ای را جلو می‌گذارند؟ درباره اینکه چه باید بکنیم، چه می‌گویید؟ بعد از اینکه به مسایل توجه نشان دادید و تا حدی درباره مشکلات جامعه صحبت کرده‌اید، بعدش چه؟ به کجا می‌روید؟ وقتی موضوع به این جا می‌رسد، صحبت‌ها به آسمان و ریسمان بافتن می‌کشد. یک عالمه هیچ! یک دفعه می‌بینی که هیچ محتوایی در حرف‌ها ندارند. فکر می‌کنم که همه ما تجربه گوش کردن به افرادی را داریم که بعضی وقت‌ها افشاگری‌های خیلی خوبی از سیستم می‌کنند- بعضی از آن‌ها می‌توانند ستم‌های این نظام را خیلی دقیق توصیف و افشا کنند- ولی همه این‌ها ناگهان در یک لحظه خشک شده و تمام می‌شوند. کفگیر ته دیگ می‌خورد. همیشه بعد از گوش کردن به صحبت‌های این دسته از افراد احساس تاسف می‌کنم که واقعا هیچ چیز جدی در آن نیافتیم! بله درست است، این افراد یکسری انتقادات به سیستم دارند ولی از نظر راه حل برای معضل، برای تغییر بنیادین جامعه هیچ حرف مهمی برای گفتن ندارند. برعکس، وقتی سراغ باب آواکیان می‌روید، قضیه کاملا فرق می‌کند. باب درباره معضلات جامعه حرف‌های زیادی دارد ولی در عین حال به خاطر ده‌ها سال کاری که کرده، درباره راه حل برای این معضلات هم حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. در نتیجه، در این جا با محتوا و ماتریال فراوانی روبرو می‌شویم.

آن عده از ما که این را تشخیص داده‌اند، از رویکرد و روش منسجم علمی وی الهام گرفته‌اند، دیده‌اند که چگونه او همیشه مصممانه دنبال کشف حقیقت یک مساله است، و حتی اگر یافته‌هایش غیرمنتظره یا ناراحت‌کننده باشد از دنبال کردن آن دست بر نمی‌دارد، همیشه از چشم‌انداز نیاز به راهی بشریت به امروز نگاه می‌کند و نه صرفا منافع این یا آن گروه اجتماعی ... آن عده از ما که از کلیت این رویکرد و پیگیری در انجام آن الهام گرفته‌ایم، می‌خواهیم که تعداد هرچه بیشتری از مردم راجع به باب آواکیان بدانند و تلاش کنند تا مفاهیم بنیادی و روشی که وی پیش می‌گذارد را درک کنند. از این رو است که ما می‌خواهیم درباره باب آواکیان و کارهای وی در سرتاسر جامعه و رک بگویم در سرتاسر جهان اطلاع‌رسانی کنیم. آن عده از ما که خودمان را پیروان آواکیان می‌دانیم، به هیچ وجه در این زمینه رویکرد تدافعی نداریم و در توضیح این که چرا کار وی ارزشمند و مهم است هیچ مشکلی نداریم. یکبار دیگر از آواکیان تشکر می‌کنم که اینکار را برای ما ممکن کرده است.

نکته دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که با در نظر گرفتن همه وقایعی که اخیرا در جریان بوده است، فکر می‌کنم اوضاع به زودی بهتر می‌شود. ممکن است حدسم خطا باشد. ولی فکر می‌کنم از زمان فرگوسن، تجدید حیات خوبی در مبارزات و مقاومت‌های مردمی به وجود آمده است. مردم دور هم جمع شده و متحدانه می‌گویند: «دیگر بس است! بیش از این تحمل نمی‌کنیم». اعتراضات گسترش یافته و شمار زیادی از افراد طبقه متوسط را به خود جذب کرده است تا کنار ستم‌دیده‌ترین مردمی مبارزه کنند که مستقیما از خشونت و قتل‌های پلیس آسیب می‌بینند. شمار زیادی از مردم در خیابان‌های سراسر کشور و حتی در شهرهای مختلف دنیا راهپیمایی کرده و حمایت خود از این اعتراضات را نشان داده‌اند. این، نمونه‌ای است که نشان می‌دهد مردم افق دیدشان را بالاتر برده‌اند و با وسعت نظر بیشتری نسبت به نیازهای مردم ستم‌دیده و استعمار شده فکر می‌کنند. این امر، «جنبه بهتر» بسیاری از آدمها رو می‌آورد و نمایان می‌کند.

اما در حال حاضر در میان قشر متوسط، حجم باور نکردنی از نفرت پراکنی علیه باب آواکیان وجود دارد. جز چند مورد استثنایی، در میان این قشر هرگز کسی آثار آواکیان را به طور جدی مطالعه نکرده

است یا به طرقی دیگر، با کارهای وی درگیر نشده‌اند؛ کارهایی که مشتمل هستند بر تئوری‌ها، تجزیه و تحلیل‌ها، استراتژی، مفهوم‌سازی در مورد آینده جامعه، مفهوم‌سازی در مورد این که چگونه عملا در مبارزه می‌توانیم پیروز شویم، و پیروزی به طریقی باشد که معنای خوبی برای اکثریت مردم داشته باشد و جامعه‌ای بنا کنیم که واقعا خواهان زندگی در آن باشیم ... جامعه‌ای که اکثریت مردم بخواهند در آن زندگی کنند. این همه تحلیل‌ها و تفکرات استراتژیک عمیق وجود دارد ولی این‌ها حتی به خودشان زحمت نمی‌دهند به کارهای باب آواکیان نگاه بیاندازند و نخوانند آن‌ها را رد کرده و به او حمله می‌کنند. و رک بگویم، فکر می‌کنم بخش بزرگی از این مساله مربوط به آن است که از توده‌هایی که در اعماق این جامعه هستند، هراس دارند. این یک جنبه است. فکر می‌کنم کاملا روشن است که آواکیان این توده‌ها را درک می‌کند و مستقیما، صادقانه و حقیقتا آنان را خطاب قرار می‌دهد. مردم خلوص نیت باب را در می‌یابند. مردم می‌دانند باب مزخرف تحویلشان نمی‌دهد. خیلی واضح است که می‌فهمند او زندگی آن‌ها را «می‌فهمد»، نیازهای آن‌ها را می‌فهمد، قابلیت‌های آن‌ها را می‌فهمد، توانایی‌ها و قدر و ارزش آن‌ها را می‌فهمد. باب مستقیما با آن‌ها صحبت می‌کند و می‌گوید: «من راه خروج از این وضعیت را می‌دانم! به آن گوش کنید و با آن همراه شوید، چون این امر بیش از هر کس دیگری برای شما و توسط شماست. من برنامه‌ای دارم. چشم‌اندازی دارم و فقط حضور شما را کم دارم.»

باب هم با قلبش و هم با علم این چیزها را به مردم می‌گوید و مردم هم به وی پاسخ می‌دهند. مردمی که در اعماق این جامعه هستند، هرچه بیشتر او را می‌فهمند.

ببینید، باب آواکیان یکسری کتاب‌های پیچیده دارد که نیازمند مطالعه جدی هستند. یکسری کتاب‌های ساده تر و آسان فهم تر هم نوشته است و همچنین سخنرانی‌هایی هم ایراد کرده که مردم می‌توانند خیلی سریع با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و آن‌ها را بفهمند. نکته جالب این است، آن‌ها که سریع تر از همه باب را «می‌فهمند»، کسانی که از همه سریع تر با وی و با چیزی که می‌گوید ارتباط برقرار می‌کنند، مردمی هستند که از طبقات تحتینی جامعه می‌آیند؛ مردمی از میان ستم‌دیده‌ترین‌های جامعه. به عبارت دیگر، از میان قشری می‌آیند که بیشتر از هرکس نیازمند تغییر حقیقی اوضاع هستند. مساله در میان قشرهای بسیار تحصیل کرده و آن‌هایی که از نظر فکری «کلاس دارند» کمی متفاوت است. کسانی که اینقدر خوش‌شانس بوده‌اند که تحصیلات بالا داشته باشند و آموزشی دریافت کنند که آن‌ها را قادر سازد که متون پیچیده و انتزاعی را بخوانند: این افراد به اندازه افراد اقشار تحتینی «سریع» باب را درک نمی‌کنند و با وی ارتباط برقرار نمی‌کنند. بعضی از تحصیل کرده‌ها خیلی «سریع» می‌فهمند که باب از چه چیزی حرف می‌زند ... بعضی‌هاشان هم وقتی که با جدیت کارهای باب را می‌خوانند و با نوشته‌های وی درگیر می‌شوند، خیلی هم مشتاق می‌شوند. بدیهی است که عموما به خاطر آموزش و سابقه تحصیلی که دارند برای‌شان آسان تر است که متون پیچیده‌تری را بخوانند. ولی بعضی از افراد تحصیل کرده‌تر ... خوب ... چطوری بگویم؟ می‌توانم بگویم که علی‌رغم همه تحصیلات و امتیازاتی که دارند، قلبشان در جای درست قرار ندارد یا با خودشان تضاد دارند که اوضاع تا چه حد باید تغییر کند و یا در چه جور دنیایی باید بخواهیم زندگی کنیم. تاکید می‌کنم که این یکی از ویژگی‌های تاریخی طبقه خرده‌بورژوا است که عموما دو پاره و چند پاره است و در جهات مختلفی کشیده می‌شود و گاهی سعی می‌کند بر اوضاع ترمز بزند... از یکسو این طبقه یکی از ضروریات انقلاب است و بدون اینکه تعداد زیادی از افراد این طبقه با انقلاب همراه بشوند، انقلاب ممکن نیست. از سوی دیگر اغلب افراد این

طبقه سعی می‌کنند مسیر انقلاب را منحرف و بر سر آن مانع تراشی کنند ... بنابراین با مردم باید مبارزه کرد.

درباره مساله فرهنگ لیچارگویی این روزها، همانطوری که قبلا هم گفتیم امیدوارم این فرهنگ به زودی عوض بشود: اگر مردم مبارزه کنند، مقاومت کنند و هرچه بیشتر بخشی از فرایند انقلابی این دوره بشوند، فکر می‌کنم تعداد بیشتر و بیشتری رو به این نفرت پراکنان کرده و خواهند گفت، «شما تهوع آورید! حال آدم را بهم می‌زنید! حوصله سربر هستید و قوه تخیل ندارید، ذهنتان پر از اطلاعات غلط است، هیچ حرفی برای گفتن ندارید، هیچ راه حلی برای مشکلاتی که ما با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کنیم ندارید، هیچ پاسخ عمیقی برای اینکه چطور از این لجنزاری که در آن هستیم بیرون بیاوریم ندارید، پس بهتر است تماشش کنید!»

**سوال:** همانطوری که گفتی این افراد در بیشتر موارد حتی تظاهر هم نمی‌کنند که آثار آواکیان را نخوانده‌اند.

آردی اسکای بریک: نه، بگذار یک داستان در این باره برایت تعریف کنم، یک داستان واقعی. یک مسالهٔ بیزارکننده که بعد از مناظره باب آواکیان و کورنل وست در کلیسای ریورساید رخ داد. قبل از هر چیز می‌خواهم بگویم من خودم را خیلی خوش‌شانس می‌دانم که توانستم شاهد این مناظره باشم. مناظره بسیار غنی بود و هر دو سخنران مطالب بسیار مهمی بیان کردند. واضح است که من پیرو باب آواکیان هستم و در این گفتگو بیشتر، از صحبت‌های آواکیان چیز یاد گرفتم ولی باید بگویم که چیزهای خیلی زیادی هم از کورنل وست آموختم. از جمله، الگوسازی وی از صداقت و اخلاقمندی. من از انصاف‌مندی و وجدانی که در یک فرد مذهبی پیشرو مشاهده می‌کردم بسیار آموختم. کسی که بر سر نقاط اختلاف و تفاوت‌هایش می‌ماند و در بیان آن‌ها درنگ نمی‌کند ولی در عمل وجدان، اخلاق و مسوولیت اجتماعی بسیار بالایی را ترویج می‌کند. و در همین زمینه هم کورنل مطالب بسیار مهم و جالبی بیان کرد. وقتی مناظره تمام شد، داشتم فکر می‌کردم «عجب تجربهٔ فوق‌العاده‌ای بود. یک فضای بی‌نظیر است، افراد بسیار متفاوتی گردهم آمده‌اند تا بخشی از این مناظره باشند، ۲۰۰۰ نفر الان در سالن هستند، این افراد درباره این مناظره خبر رسانی خواهند کرد و تعداد بیشتری در روزهای آتی فیلم این مناظره را تماشا خواهند کرد و این فوق‌العاده است، یک پیشرفت و پیروزی بزرگ است!» من واقعا از مناظره خوشحال بودم. ولی بعد شنیدم گروه کوچکی دارند شکایت می‌کنند. حالا شکایتشان چی هست؟ اووووه ه ه درباره اینکه «باب آواکیان خیلی طولانی صحبت کرد و این بی‌حرمتی به کورنل وست بود!» خوب اگر نظر من را بپرسید، من می‌گویم، این بی‌احترامی و تحقیر کورنل وست است که بخوایم از او در برابر باب گنده که زیادی حرف می‌زند دفاع کنیم! خیلی ممنون ولی کورنل وست کاملا این توانایی را دارد که خودش پیامش را برساند و در مناظره با باب آواکیان، در رساندن محتوای پیامش به مخاطبان کاملا موفق بود! باب آواکیان کمی طولانی صحبت کرد چرا که حرف‌های زیادی برای گفتن داشت و بیشتر افراد حاضر در جلسه می‌خواستند این حرف‌ها را بشنوند. موقعیت بسیار نادری بود، و بسیاری از افراد از راه‌های بسیار دور آمده بودند تا به ویژه صحبت‌های باب آواکیان را گوش کنند، و این افراد می‌خواستند باب آواکیان تا هر زمانی که می‌خواهد بتواند صحبت کند. ولی بعضی از مردم این مسایل حقیر را مطرح می‌کردند. آیا این افراد می‌توانستند یک برنامهٔ واقعا متفاوت و جامع، یک رویکرد بنیاداً متفاوت برای تغییرات اجتماعی را طراحی کنند؟ نه. ولی می‌توانند شکایت کنند و بگویند: «باب خیلی طولانی صحبت کرد. به کورنل وقت

صحبت کردن نداد». این نقطه اصلی انتقادشان حقیقتاً خیلی حقیر و سطح پایین است. در شرایطی که این همه مسایل بزرگ وجود دارد، به جای پرداختن به آن‌ها به مسایل حقیری از این دست آویزان می‌شوند. واقعا رقت انگیز است!

حتی چیزهای بدتری هم شنیدم. ماجرایش را الان برایت تعریف می‌کنم. حداقل در دو مورد، افرادی از تیپ پرفسور دانشگاه که اصلا در مناظره شرکت نکرده بودند به خودشان اجازه می‌دادند اینطرف و آنطرف رفته و حرف‌های منفی علیه آواکیان بزنند و بگویند: «اوه، باب آواکیان اینطورو باب آواکیان انطورو». دو نفر آدم کاملاً متفاوت از دو جای متفاوت و بدون اینکه به همدیگر ربطی داشته باشند. وقتی از این افراد پرسیده شد، خوب با در نظر گرفتن این نکته که شما در مناظره شرکت نکردید، آیا فیلم مصاحبه که روی وبسایت قرار دارد را تماشا کردید یا به فایل صوتی آن گوش کردید؟ هر دوی این افراد پاسخ دادند: نه! فیلم مناظره را ندیدم و به نوار هم گوش نکردم! چون نیاز نداشتم! عجب! این افراد چیزی را تخریب می‌کنند، چیزی را نقد منفی می‌کنند که حتی زحمتش را به خود ندادند آنرا بشنوند؟ عجب!

یادتان باشد که این افراد واقعا پرفسور هستند. تصور کنید اگر یکی از دانشجویان این پرفسورها، در نقد کتاب یا فیلمی مقاله‌ای بنویسد بدون آن که قبل از نوشتن مقاله، آن کتاب را خوانده یا آن فیلم را تماشا کرده باشد. و دانشجو بگوید، نخواندم، چون نیاز نداشتم! فکر نمی‌کنید این پرفسورها آن مقاله را رد کنند یا حتی آن دانشجو را از کلاسشان بیرون بیاندازند؟ (خنده) با این وصف، دست زدن به این نوع حملات حقیر و نقدهای تهوع‌آور در میان این تیپ افراد قابل قبول است. این کارها خیلی سطح پایین، حقیر و از نظر محتوایی کم‌مایه است. وقتی شما از آن‌ها می‌پرسید که «آیا حداقل به نوار صوتی گوش کردید یا فیلم مناظره را تماشا کردید؟» می‌گویند، نه، نیازی نداشتم. آیا سایر کتاب‌های آواکیان را خوانده‌اید؟ اصلا هیچ کدام از این کتاب‌ها را خوانده‌اید؟ کدام آثارش را خوانده‌اید؟ درباره استراتژی انقلاب که باب آواکیان مطرح کرده چه نظری دارید؟ درباره تحلیل‌های باب در مورد نقاط تمرکز تضادهای اجتماعی در جامعه آمریکای امروز و اینکه انقلابیون چگونه باید بر روی این نقاط تمرکز کار کنند تا به سمت انقلاب پیشروی کنند، چه نظری دارید؟ درباره این تحلیل آواکیان چه نظری دارید که می‌گوید، به جای این که در هر مقطعی، تلاش کنیم جنبش را در خُرده پاره‌های کوچک سازمان دهیم، باید اهداف استراتژیک را مشخص کنیم و از آنجا، عقب عقب به سمت امروز بیاوریم؟ آواکیان افق و درکی دارد در مورد این که وقتی شرایط برای انقلاب رسیده است و واقعا شانس برای پیروزی هست، با رویکردی که در آن لحظه در پیش گرفته خواهد شد، به واقع می‌توان عملا علیه نیروهای مسلح ارتش دولت سرمایه‌داری حرکت کرد. (این رویکرد تحت عنوان: «درباره امکان انقلاب» منتشر شده است). شما در این مورد چه می‌گویید؟ درباره نظر آواکیان در این باره که چگونه یک جامعه جدید بسازیم، درباره نهادهای حقوقی، دادگاه‌ها، حق مردم، انتخابات و نقش آن در جامعهٔ جدید، چه فکر می‌کنید؟ درباره استدلال‌های او در این باره که چرا جامعه سوسیالیستی نباید یک ایدئولوژی رسمی داشته باشد، چه فکر می‌کنید؟ درباره هر یکی از این مسایل فکرتان چیست؟ درباره کدام یک از این مسایل حرف با محتوایی دارید؟ من اینجا فقط به طور پراکنده نمونه‌هایی را اشاره کردم. مسایل بسیار زیاد دیگری هست که باب آواکیان به آن‌ها پرداخته ولی این تیپ آدم‌ها حتی به خودشان زحمت نمی‌دهند که به آن‌ها نگاهی بیاندازند و یا حتی به آن‌ها فکر کنند. درباره تحلیل او از معضل و راه حل چه فکر می‌کنید؟ درباره استراتژی و راهبردی که آواکیان برای جنبش‌های

عملی ارایه می‌دهد چه نظری دارید؟ استراتژی و راهبردی که بر مبنای تئوری تکامل یافته و سیقل خورده در طول چند دهه، پیش می‌گذارد و در تبیین آن، بهترین تجربه‌های گذشته را در دست گرفته، آن‌ها را سره ناسره و قالب ریزی مجدد کرده است تا بتواند سنتز نوینی از انقلاب و کمونیسم را تولید کند. درباره هر کدام از این مسایل چه نظری دارید؟ این‌ها خودشان هیچ حرفی درباره مسایل مهمی که می‌تواند زندگی میلیونها نفر از ساکنان این سیاره را تغییر بدهد، ندارند. اما فکر می‌کنند ایرادی ندارد زمان زیادی در اینترنت بچرخند و هجویات سخیف علیه یک رهبر انقلابی منتشر کنند. یکبار دیگر می‌گویم، در نهایت این بی‌احترامی به باب آواکیان نیست، بی‌احترامی به مردم است. بی‌احترامی به مردم تحتینی جامعه است که شدیداً نیازمند انقلاب هستند. این بی‌احترامی به آن بچه‌هایی است که خونشان در خیابان‌ها ریخته می‌شود و بی‌احترامی به همه آن بچه‌های دیگری که تا زمانی که این نظام سرنگون نشده باشد، سرنوشت مشابهی خواهند داشت.

سوال: من فکر می‌کنم این نکته خیلی درستی است. وقتی این آدم‌ها، دست به حملات شخصی می‌زنند بدون اینکه حتی با مطالب آشنایی داشته باشند، وقتی نوک حمله را متوجه یک رهبر انقلابی می‌کنند که راهی برای خروج از این شرایط نشان می‌دهد، راهی نشان می‌دهد برای رهایی ستمدیده‌ترین افراد این دنیا و کل بشریت دارد، در واقع با این حملات شخصی بر روی این راه خروج از این شرایط تف می‌اندازند، بر روی امکان ساختن جامعه و دنیایی کاملاً متفاوت، از جمله برای آنانی که جهان برای‌شان حقیقتاً رنج و دهشت است، برای کسانی که دنیا برای‌شان تنها رنج‌های پایان‌ناپذیر است، بر روی راه‌هایی این افراد تف می‌اندازند. با اینهمه لیچارگویی‌های حقیر، این هرزه‌گویی و یاوه‌پراکنی‌هایی که از افق طبقاتی خرده‌بورژازی و طبقات میانی ناشی می‌شود، به نظر می‌رسد همانطوری که از داستان‌هایی هم که گفتم بر می‌آید با کلی غرور و نخوت مواجه‌ایم. این‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «من حتی نیاز ندارم این مطالب را بخوانم یا بشنوم».

آردی اسکای بریک: درست است.

سوال: باید پرسید، آخر چرا نیازی نداری که این چیزها را مطالعه کنی؟ آیا همه چیز را درباره اینکه چرا دنیا اینگونه است می‌دانی؟ وقتی می‌گویی، نیازی ندارم که این چیزها را بخوانم منظور می‌تواند دو چیز باشد. یکی این که من همه چیز را درباره علت اوضاع کنونی دنیا و راه تغییر دادن آن می‌دانم. دیگر این که منظور می‌تواند این باشد که اصلاً این چیزها برایم اهمیتی ندارد. شاید هم منظور هر دو تا است.

آردی اسکای بریک: بله. بله. هر دو تا.

سوال: در هر حال تفرعن آمیز است. ولی وراى تفرعن، فکر می‌کنم این امر نشانه ناراحتی از چیزی است که آواکیان و کارش آن را نمایندگی می‌کنند. بی‌پرده بگویم، با ایده انقلاب احساس ناراحتی می‌کنند، با کمونیسم، با دیکتاتوری پرولتاریا احساس ناراحتی می‌کنند. با اینکه کسی با قطعیت می‌گوید من راه خروج را می‌دانم، من روی این مساله کار کرده‌ام و راه خروج از این شرایط را تکامل بخشیده‌ام، راحت نیستند. ترکیب راحت نبودن با انقلاب و کمونیسم، و راحت نبودن با قطعیت. می‌توانی در مورد این که این دو چگونه ادغام می‌شوند کمی صحبت کنی.

آردی اسکای بریک: من فکر می‌کنم زاویه خوبی برای طرح این مساله است چون ربط دارد به نکته‌ای که در مورد قشر میانه گفتم. یعنی هنوز یک پا در این سیستم دارند و می‌خواهند سیستم و موقعیتشان در آن را حفظ کنند و در همان حال، یک پای دیگرشان در آینده است

و خواهان ایجاد وضعیت بهتری هستند. آن‌ها دایماً به این سمت رانده می‌شوند که برای تغییر، از روش‌های پست استفاده کنند. مثلاً بارها و بارها به صورت مکرر جذب توهم انتخابات می‌شوند. آدم پیش خودش فکر می‌کند، اکثر این‌ها افراد احمقی نیستند و بعد از اینکه چند بار سرشان به سنگ خورد، درس‌هایی از این مساله انتخابات می‌گیرند و می‌فهمند که انتخابات راه حل تغییرات بنیادی و یا حتی رها شدن از بعضی از ستم‌ها و بی‌عدالتی‌هایی این نظام نیست. با این وصف می‌بینیم که چطور درباره ریاست جمهوری اواما هیجان زده شدند و فکر کردند این دفعه واقعا تغییری خواهد شد. اوایل وقتی باب آواکیان و آر.سی.پی توضیح می‌دادند که «بینید توی تله افتاده‌اید. مساله یک فرد نیست. مساله این است که یک فرد دارد نقش نماینده یک نظام سرمایه‌داری امپریالیستی را بازی می‌کند. مساله با روی کار آمدن یک رئیس جمهور رنگین پوست تغییر نمی‌کند» تقریباً کسی نمی‌خواست به این حرف‌ها گوش کند. ولی الان مساله روشن‌تر شده که به این شیوه، هیچ تغییر معناداری رخ نخواهد داد. الان هم اینطور نیست که بعد از این ماجرا، بیایند بگویند «خوب به نظر می‌آید تحلیل شما درست بود و شاید ما باید بیشتر دقت کنیم. بیایید به عقب برگردیم و درباره گذشته صحبت کنیم». نخیر! حالا می‌خواهند به مساله بعدی بپردازند، به توهم بعدی گذر کنند. مرتباً وارد پروژه‌های توهم‌آلود رفرمیستی دیگر می‌شوند.

## نیاز به یک مباحثه بزرگ اجتماعی: اصلاحات یا انقلاب؟

اسکای بریک ادامه می‌دهد: بحث اجتماعی خیلی بزرگی بر سر مبحث انقلاب یا اصلاحات باید در بین اقشار گوناگون جامعه در بگیرد: راه پیشروی کدام یک است؟ اصلاحات یعنی اینکه نظام را وصله و پینه کنی و سعی کنی این گوشه و آن گوشه‌اش را تعمیر کنی. یک نمونه از رویکرد اصلاحاتی این است که با مساله خشونت و کشتاری که پلیس انجام می‌دهد با کارهایی مثل ایجاد کمیته‌های رسیدگی به شکایات از پلیس یا نصب دوربین بر روی یونیفورم پلیس‌ها مقابله کنی. به عبارت دیگر تلاش کنی که مسایل را در درون روابط موجود و نظام موجود حل و فصل کنی. مردم همیشه این نوع راه‌ها را امتحان می‌کنند. می‌دانید که کمیته بررسی شکایات از پلیس از دهه ۱۹۶۰ وجود داشته است. مردم همچنان به دام این تله‌های رفرمیستی می‌افتند که می‌گویند اگر کمی اینجا و آنجای کار را درست کنی، از شر این ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌ها رها خواهی شد. و این تصور از فقدان یک درک علمی عمیق می‌آید که چرا این بی‌عدالتی‌ها، یکسری رفتارهای تصادفی یا اتفاقی نیستند و چرا این بی‌عدالتی‌ها عمیقاً در تار و پود این نظام تنیده شده‌اند. چگونه این بی‌عدالتی‌ها از بنیان‌های نظامی می‌آیند که بر مبنای برده‌داری و برتری نژاد سفید در جامعه‌ای مثل آمریکا بنا شده، نظامی که هرگز چیز خوبی از آن بیرون نیامده است؛ مساله فقط مشتی عقاید نژادپرستانه در بین گروهی از مردم سفیدپوست نیست. بلکه معضل در بافت این جامعه است. ساختار و کارکرد این نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی دارای یک تاروپود نهادینه است. یعنی بخش‌های معینی از این جامعه به ویژه مردم سیاه و دیگر رنگین‌پوستان در این کشور باید فرودست و تحت ستم نگاه داشته شوند. بنابراین، این نظام نمی‌تواند تمایزات عمیق و معضلات موجود را حل کند. این که چرا این مساله ساختاری است، خودش یک مبحث مفصل جداگانه است. آواکیان و آر.سی.پی عمیقاً به این مساله پرداخته‌اند و شما را به آن مطالب ارجاع می‌دهم. قصد ندارم در اینجا وارد جزئیات این بحث شوم ولی در ارتباط با چیزی که الان داریم صحبتش را می‌کنیم می‌خواستم اینرا اضافه کنم که اگر مردم دنبال این



باشند که چند اصلاحات ظاهری اینجا و آنجا کنند، چند جای سیستم را رفوی جزئی کنند یا در پی این باشند که فقط در یک محله یا یک منطقه محلی اوضاع را بهبود ببخشند ... نمی‌گویم این برنامه‌ها در ذات خود برنامه‌های بدی هستند ولی هیچ کدامشان به تغییرات بنیادی که به آن نیاز داریم منجر نخواهند شد. مثلاً به جنبش‌های محیط‌زیستی نگاه کنید. آنچه در محیط زیست رخ می‌دهد یک بحران جهانی است که نیازمند اقدام در مقیاس بسیار بزرگ برای تغییر اقتصاد و جامعه است، به شیوه‌ای که از استثمار و تخریب محیط زیست که می‌رود به نابودی نسل بشر بیانجامد، جلوگیری کند. من قویاً اعتقاد دارم یا بشر راهی را پیدا می‌کند برای دگرگون کردن شکل‌های سازماندهی اجتماعی کنونی به سمت سوسیالیسم قابل اجرا و نهایتاً حرکت برای استقرار کمونیسم در سراسر این کره خاکی یا خودش به خاطر آنچه که دارد بر سر کره زمین می‌آورد، از صفحه کره زمین محو خواهد شد. من می‌توانم برای این نظریه‌ام استدلال‌های علمی بیاورم. ولی الان وقت تنگ است. ببینید این فقط یک مثال است که چرا راه حل مسایل محیط زیستی در اقدامات مقیاس بزرگ است: در تغییر بسیار بنیادی و اساسی شیوه‌ای که جامعه سازماندهی می‌شود، ساختار می‌یابد و اداره می‌شود. خیلی ساده بگویم اندکی روشنگری یا اصلاحات کوچک در نظام موجود نمی‌تواند بحران محیط زیستی را از میان بردارد.

ولی افراد زیادی با افکار مترقی هستند که اغلب حرف‌هایی از این دست می‌زنند: «بهتر است موقع خرید از کیسه‌های پلاستیکی کمتری استفاده کنیم»، «بیاپید از لامپ‌های کم مصرف استفاده کنیم»، «بیشتر بازیافت کنیم»، «از ماشین‌های هیبرید یا الکترونیکی استفاده کنیم تا آلودگی کمتری تولید کنیم»، «بیاپید از سلول‌های خورشیدی بیشتری برای تولید انرژی پاک استفاده کنیم». از این ابتکارات، می‌توان نکات زیادی آموخت و از خیلی از این نوآوری‌ها در جامعه نوین استفاده خواهیم کرد. من نمی‌گویم تشویق برخی از این گام‌های کوچک، حتی از همین امروز، کار بدی است. بلکه می‌خواهم تاکید کنم که صادقانه باید قبول کرد، نسبت به ابعاد و مقیاس واقعی بحران محیط زیست، این اقدامات بسیار کوچک، محدود و ظاهری هستند و حتی سطح مساله را هم خراش نمی‌اندازند. نیاز به تغییرات بسیار ریشه‌ای‌تر، بنیادی‌تری و بزرگ‌تر هست. به عقیده من بسیاری از افراد اقشار میانی همیشه به دنبال این نوع «شیوه‌های بازی با مساله» هستند. صرفاً می‌خواهند چندتا چیز را تا حدی اصلاح کنند و راهی را انتخاب کنند که به نظر راحت‌تر و قابل کنترل‌تر باشد؛ به جای این که با این ضرورت مواجه شوند که باید دست به از بین بردن سیستم و نهادهایی زد که به موجب قوانین زیربنایی کارکردشان اجباراً به محیط زیست ضربه زده و آن را نابود می‌کنند. نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی نمی‌تواند دست از این تخریب بردارد. این نظام از لحاظ ساختاری ناتوان از این امر است و این حقیقتی است که باید با آن روبرو شد. کسانی که حقیقتاً دغدغه محیط زیست دارند باید به صورت جدی تحلیل‌های باب آواکیان را در این زمینه مطالعه کنند. او موارد را بررسی می‌کند و شواهد و مستندات فراهم می‌کند تا نشان دهد، چرا مشکلاتی از این دست عمیقاً ریشه در کارکردهای بنیادین نظام سرمایه‌داری دارند و فقط با یکسری اصلاحات جزئی نمی‌توان مشکل را حل کرد. چیزی که نیاز است یک تجدید سازماندهی عمیق و رادیکال جامعه است، از شالوده‌هایش تا کل شیوه‌ای که جامعه وسیعاً عمل می‌کند. برای اینکه این نوسازی اجتماعی به عمل در آید بیش از هر چیزی به یک انقلاب واقعی نیاز داریم و این چیزی است که افرادی که حقیقتاً دغدغه بحران جهانی محیط زیست دارند باید در جهتش کار کنند.

این استدلال‌ها با دلایل و شواهد علمی زیاد و محکم، پشتیبانی می‌شوند. با این وصف، افراد زیادی از اقشار میانی از چشم‌انداز چنین تغییرات ریشه‌ای می‌ترسند. در بعضی موارد قضیه این است که این افراد هنوز به چنین تحلیلی برنخورده‌اند، با این تحلیل‌ها آشنایی ندارند و هیچ کس تا کنون به این شیوه با آن‌ها صحبت نکرده است. این افراد سایت revcom.us و روزنامه انقلاب Revolution یا کارهای باب آواکیان را نمی‌شناسند. ولی مطمئن هستم که خیلی از آن‌ها مخصوصاً افراد جوانتر که خیلی غرق روش‌ها و رویکردهای رفرمیستی نشده‌اند، راه‌شان را به سمت این منابع پیدا خواهند کرد و خودشان خیلی جدی این مطالب را زیر رو کرده و حاضر خواهند شد «منطق منطق» را درک کنند. به عبارت دیگر وقتی جدا این تحلیل‌ها را عمیقاً مطالعه کنند هرچه بیشتر به این درک می‌رسند که «این حرف منطقی به نظر می‌آید. این چیزی است که شواهد بر آن دلالت می‌کنند». گرچه انقلاب مسیر ساده‌ای نیست و نیازمند فداکاری‌های بسیار زیادی است، ولی ارزشش را دارد که امکان واقعی ساختن یک دنیای بهتر را فراهم کنیم، امکان ساختن جوامع بسیار بهتر بر مبنای و پایه‌هایی که بتوانند مشکلات اصلی جامعه سرمایه‌داری را خیلی سریع به نفع اکثریت مردم حل کنند. طنز ماجرا این است که خیلی از افراد طبقات میانی که دایماً از وضع موجود شکایت می‌کنند و در عین حال از انقلاب و تغییرات رادیکال گریزانند، در نهایت از جامعه نوین سوسیالیستی نفع خواهند برد و از زندگی کردن در جامعه سوسیالیستی به ویژه جامعه‌ای که سنتز نوین باب آواکیان آنرا تصویر کرده خشود خواهند بود. این را با اطمینان می‌گویم. تکرار می‌کنم بر شالوده‌های آن هسته مستحکم، الاستیسته وسیعی خواهد بود که برای این افراد، فضای تنفس خواهد داد. این افراد تا زمانی که تصمیم نگیرند عملاً دست به نابودی جامعه نوین بزنند، سرکوب نشده یا به حاشیه رانده نخواهند شد. این‌ها در جامعه جدید خود را در موقعیتی خواهند یافت که به سازماندهی بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی مترقی، یاری برسانند. در حالی که نظام کنونی امکان عملی کردنشان را به آن‌ها نمی‌دهد و از این جهت بسیار سرخورده‌اند. پس این افراد باید مشتاق فرا رسیدن جامعه نوین باشند و برای به وجود آوردن آن همیاری کنند.

اما در حال حاضر بسیاری از مردم به ویژه در میان مردم طبقه متوسط، این تمایل وجود دارد که به آنچه که با آن خو گرفته‌اند و به شناخته‌ها بچسبند تا این که به سراغ ناشناخته‌ها بروند. در حالی که لازم است عمیقاً وارد این مساله بشوند، مطالب مربوطه را بخوانند، وارد بحث و جدل بر سر آن بشوند به نظر می‌آید، خیلی‌ها ترجیح می‌دهند سرخود را به پروژه‌های حقیر رفرمیستی گرم کنند و هم زمان یکسری انتقادات کم اهمیت بکنند و عمدتاً فقط از وضع موجود شکایت کنند بدون این که واقعا کاری کنند که برای تغییر وضع موجود مهم باشد. و جنایتشان آنجا است که در این حین که مشغول این نوع کار هستند و توهمات را پرورش داده و ترویج می‌کنند، به یک رهبری انقلابی مثل باب آواکیان حمله می‌کنند و می‌کوشند او را خرد کرده و مانع از این شوند که پیامش در سطح وسیعی به مردم برسد. و در حالی که این شیوه را در پیش گرفته‌اند، دنیا به همان وضع سابق به حیات خود ادامه می‌دهد، استخوانها را می‌شکنند و خون توده‌های مردم در سراسر دنیا را در شیشه می‌کند. و تا زمانی که این نظام اجازه ادامه حیات داشته باشد، این ستمگری روزانه، تداوم خواهد داشت.

دو کتاب جدید از انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

## «بر فراز موج نوین کمونیسم»

به قلم رفیق امیر حسن پور

## و «نقد جهان اوجالان»

به قلم صلاح قاضی زاده با همکاری امید بهرنگ

هم اکنون در کتابخانه وبسایت حزب ما در دسترس است.



[www.cpimlm.com](http://www.cpimlm.com)